



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



تخریف شناسی عاشورا
ڈر پرتو امام شناسی

داؤد الہامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحریرف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی

نویسنده:

داود هامی

ناشر چاپی:

مکتب اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی
۹	اشاره
۱۱	شیوه ی تاریخی
۱۷	روش جامعه شناسی
۲۵	بیش مسیحانه
۳۶	شیوه صوفیه و اهل عرفان
۵۰	روش فقهی
۵۸	کار آمدترین شیوه برای شناخت نهضت عاشورا
۵۸	اشاره
۵۸	قائده لطف
۶۰	علم امام
۶۲	دستورالعمل امامان
۶۷	جلوه های معنوی
۶۷	اشاره
۶۸	عاشورا و جلوه های معنوی
۶۸	اشاره
۷۱	بعد عرفانی
۸۲	بعد حماسی
۹۵	معیار ارزیابی
۱۰۲	گریه برای چیست

- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۴ نام حسین با گریه همراه است
- ۱۱۲ انواع گریه ها
- ۱۱۵ گریه های شوق
- ۱۱۹ چرا حسین فراموش نمی شود
- ۱۲۲ پاورقی
- ۱۳۵ امام از شهادت خود آگاه بود
- ۱۴۳ شهادت، اصلی برتر از جهاد
- ۱۵۳ درباره مرکز

سرشناسه: الهامی داود، - ۱۳۱۶

عنوان و نام پدیدآور: تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی نگارش داود الهامی

مشخصات نشر: قم مکتب اسلام ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ص ۱۹۱

شابک: ۹۶۴-۹۱۵۵۰-۳-۱-۵۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۱۵۵۰-۳-۱-۵۵۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: عاشورا

رده بندی کنگره: BP۴۱/۵/الف ۷۶ ت ۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۱۵

مقدمه

تاریخ طولانی درگیری حق و باطل (که آدم ابوالبشر تا آخر تاریخ در بستر زمان جاری است)، در روز تاریخی «عاشورا» خلاصه شده است. به این معنی عاشورا، خلاصه و فشرده تاریخ پر حجم درگیری حق با باطل است. امام حسین علیه السلام در صحنه ی عاشورا وارث تمامی پیامبران و عدالت خواهان و ظلم ستیزان از آدم تا عصر خویش است. در مقابل او، یزید وارث تمام دژخیمان و جلادان و ستم پیشگان و غارتگران تاریخ می باشد. روز عاشورا تنها روز تصادمی که بین امام حسین علیه السلام و یزید رخ داد، نیست و تنها یزید به خاطر این که از نظر شخصی فاسق و فاجری بود بوده، محکوم قیام عاشورا نمی باشد. و حسین علیه السلام در آن روز تنها برای دفاع از حق خودش یا پدر و برادرش قیام نکرده. قیام او در این روز برای این بود تا پرچمی را که از آغاز تاریخ بشری در دست یکایک بنیانگذاران توحید و طرفداران عدالت بوده و از آدم به پیامبران بزرگ الهی به ارث رسیده و در پایان به پرچمدار آخرین این نهضت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد به حضرت علی و امام حسن علیهم السلام رسیده است، به اهتزاز در آورد. از اینجاست که در زیارتنامه ی

پر معنی و عمیق «وارث» خطاب به امام حسین علیه السلام می خوانیم: سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده ی خدا. سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر تو ای وارث ابراهیم، دوست خدا. سلام بر تو ای وارث موسی، هم سخن خدا. سلام بر تو ای وارث عیسی، روح خدا. سلام بر تو ای وارث محمد صلی الله علیه و آله، محبوب خدا. سلام بر تو ای وارث علی، وصی خدا. [صفحه ۴] سلام بر تو ای وارث حسن، صاحب مقام رضا. سلام بر تو ای وارث فاطمه، دختر رسول خدا. و لذا حسین علیه السلام را نباید تنها در برابر یزید، ابن زیاد و عمر سعد، تلقی کرد. حسین علیه السلام را باید وارث تاریخ نهضت عدل و حق در طول تاریخ دانست. حسین وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و وارث محمد صلی الله علیه و آله است. یعنی حسین علیه السلام وارث تمام انبیاء و جانشینان پیامبران است. حسین علیه السلام نزد شیعه، اسمی نیست که تنها بر شخص دلالت کند، بلکه آن رمز شجاعت، جوانمردی انسانیت، امید، سرلوحه ی دین، شریعت، فداکاری و جانباری در راه حق و عدالت است، همچنان که یزید رمز استبداد، تباہکاری، پرده دری و رذالت می باشد. پس هر جا که پایداری و اخلاص و دلاوری و فضیلت و شجاعت و شرف است، نام حسین علیه السلام نیز همانجا می درخشد و این همان منظور شاعر شیعی است که گفته است: کان کل مکان کربلا لدی عینی و کل زمان یوم عاشورایعنی: در برابر دیدگانم هر مکانی کربلا و هر زمانی روز عاشورا است. عاشورا در تاریخ ما شیعیان بسیار اهمیت دارد، به طوری که حیات ما، زندگی و انسانیت و شرف ما به این

حادثه بستگی دارد و ما باید این مکتب را زنده نگه داریم تا پرتوی از روح حسینی در ملت ما بتابد و بر کالبد نیمه جان ما روح بدمد. متأسفانه این حادثه نیز از دسیسه ی تحریفگران و جهل جاهلان محفوظ نمانده و بر چهره ی تابناک آن غبار تحریف نشست است. این کتاب کم حجم در صدد آن است که غبار تحریف را از سیمای آن بزدايد و برای شناخت هر گونه تحریف میزان و معیاری به دست بدهد که در پرتو آن غبار هر گونه جعل و تحریف از چهره ی این رستاخیز عظیم زدوده شود. انشاءالله حوزه علمیه - داود الهامی ۲ / ۱۲ / ۷۷ [صفحه ۵]

تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی

اشاره

حادثه ی شگفت انگیز عاشورا نقطه ی عطفی در تاریخ اسلام و بلکه در تاریخ بشریت و سرآغاز تحولی عظیم در جامعه ی انسانی و چشمه ی جوشانی از حماسه و آزادگی است که هنوز پس از گذشت قرن‌ها، اسرار و عظمت و اهمیت آن کاملاً روشن نشده است، و در سیمای قهرمانان این حادثه ی عظیم، هم می توان شکوه قرآن و اسلام راستین را به وضوح نگریست و هم می توان الگوهای گوناگون انسان کامل و نمونه ی و نمونه ی قرآنی را مشاهده کرد. در مقابل این چهره های نورانی، نمونه های منحط و چهره های کریه انسان نمایانی نیز قرار دارد که با تمامی ارزشهای الهی و انسانی به ستیز برخاسته اند. پس در نگاهی کلان، صحنه ی عاشورا نمایش نور و ظلمت و حق و باطل و دو چهره ی متضاد از انسان است: از یک طرف؛ انسان در نقطه ی اوج و بی نهایت کمال. و از طرف دیگر؛ در نقطه ی انحطاط و بی نهایت پستی، قابل مشاهده است. همانگونه که در آینه ی

قرآن، سیمای قهرمانان عاشورا هویدا است، [صفحه ۶] در آینه ی عاشورا نیز قرآن می نماید. به این معنی قهرمانان عاشورا تجسم عینی قرآن کریم اند. متأسفانه این گنجینه ی عظیم مانند گنجینه های دیگر عالم اسلام از دسیسه ی تحریفگران مصون نمانده است. از سوی دیگر، این نهضت همچون قرآن، دریائی ناپیدا کرانه ای است که اندیشه های عادی بشر نمی تواند بر تمامی ابعاد آن پرتو افکند و سیمای واقعی آن را به نمایش بگذارد. به همین سبب تصویرهایی که صاحبان اندیشه از آن ارائه داده اند، برای نمایش سیمای راستین آن ناقص و نارساست. بنابراین بر چهره ی تابناک این نهضت عظیم، انبوهی از غبار تحریف نشسته است. در نتیجه اگر همه ی عمر از آن یاد می کنیم و طبق عادت بر آن گریه می کنیم، نه آن را می شناسیم و نه می فهمیم و نه بدان می اندیشیم. و لذا درخشانترین ابعاد این نهضت، متأسفانه تاریکترین بعد آن است و آن آثاری است که عاشورا در تاریخ سیاسی، اجتماعی و فکری اسلام داشته است. از دیرباز معدودی از محققان و پژوهشگران تاریخ اسلام برای تحریف زدائی از سیمای این نهضت شیوه های مختلفی را آزموده اند که هر یک در جای خود در خور تأمل و شایسته ی تحسین است ولی باید اعتراف کرد که با همه ی این کاوشها فقط روزنه هایی از شیوه ی پژوهش [صفحه ۷] گشوده شده و زاویه های محدودی از سیمای آن رخ نموده است. [۱]. زیرا آنان روشهایی که برای معرفی سیمای عاشورا انتخاب کرده اند، ناقص و نارسا هستند و به این می ماند که کسی بخواهد با ترازوی معمولی کره ی زمین را وزن کند. اینک نخست اسلوبهایی که برای معرفی سیمای عاشورا به کار رفته است، مورد مطالعه

قرار می دهیم و سپس تحریف شناسی نهضت عاشورا را در پرتو امام شناسی و انسان شناسی قرآنی پی می گیریم. اسلوبهائی که برای معرفی سیمای عاشورا به کار گرفته شده، در پنج شیوه ی اصلی قابل بررسی است:

شیوه ی تاریخی

یکی از روشهائی که برای کشف وقایع و حوادث تاریخی به کار گرفته می شود، شیوه ی تاریخی است. در این شیوه مورخ می کوشد وقایع را از طریق منابع تاریخی همانگونه که اتفاق افتاده، معرفی کند در این روش مورخ مثل محدث فقط به جرح و تعدیل در اسناد دست اول و دوم بجا مانده از واقعه می پردازد. بنابراین شیوه مورخ همان شیوه ی محدثانی است که اعتبار حدیث معصوم را فقط در گرو اعتبار سندی آن [صفحه ۸] جستجو می کنند و روایت صحیح را روایتی می دانند که راوی آن عادل باشد و دیگر به مضمون حدیث کاری ندارند. مورخان همواره در صدد نقل حوادث تاریخی از منابع معتبر هستند وقتی که مطلبی را از یک منبع معتبر اخذ کردند، هر چه باشد، آن را نقل می کنند و دیگر کاری ندارند که این مطلب با عقل و شرع وفق می دهد یا نه؟ اغلب مورخان و «وقایع نگاران» تنها به نقل حادثه ی عاشورا اکتفاء کرده و از اظهار نظر درباره ی آن خودداری کرده اند. ولی عده ای دیگر از آنان و نویسندگان اهل سنت، نهضت امام را یک نهضت ابتدائی و نسجیده در شرائط نامساعد پنداشته اند. و گفته اند: «حسین بن علی علیه السلام» آن چنانکه باید و شاید در ارزیابی قدرت حکومت و سنجش قدرت خویش دقت نکرد. این نویسندگان روی استنباط خود بر امام خرده گیری کرده و عمل آن حضرت را بر خلاف مصلحت دانسته اند و بعضی

از آنان در اعتراض و انتقاد تا آنجا پیش رفته اند که حرکت امام را برای خود او و برای اسلام و مسلمین تا روز قیامت زیان بار دانسته اند!! مثلاً مؤلف «العواصم من القواصم» قاضی «ابوبکر بن عربی» (م ۵۴۰) ضمن اظهار تأسف از این که چرا امام حسین علیه السلام چنین قیامی کرد؟ می گوید: [صفحه ۹] «اگر حسین بن علی علیه السلام که بزرگ این امت و پسر بزرگ امت و عالی ترین شخصیت امت و پسر شریفترین شخصیت امت بود، در خانه ی خود می نشست یا به زراعت یا دامداری می پرداخت، مقرون به صلاح و صرفه بود و اگر هم مردم حتی «ابن عباس» و «عبدالله بن عمر» از او درخواست قیام به حق می کردند، از آنان نمی پذیرفت و توجه به هشدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کرد (که از انگیزش فتنه بیم داده بود) و به خاطر می آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صلح «حسن بن علی» ستایش کرده و اگر او تنها به این نکته توجه می کرد که حسن بن علی علیه السلام با آن همه نیروی نظامی خود حکومت و خلافت را از دست داد در این صورت چگونه او می تواند به کمک او باش خلافت را قبضه کند؟!، حادثه ی تأسفباری هرگز اتفاق نمی افتاد» [۲]. «ابن خلدون» (متوفی ۸۰۸ هـ) ضمن این که اهلیت امام حسین علیه السلام را برای قیام و زعامت مسلمانان تصدیق می کند، ولی می گوید: ارزیابی امام درباره ی نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است او می نویسد: «اما درباره ی حسین علیه السلام باید بگوییم: وقتی که فسق یزید نزد همه ی مردم زمانش ظاهر گشت، پیروان اهل

بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کوفه از حسین بن علی علیه السلام درخواست کردند به کوفه بروند و آنان در قیام برضد یزید او [صفحه ۱۰] را یاری نمایند. حسین با توجه به فسق یزید قیام بر ضد او را خصوصا بر کسی که قدرت قیام دارد واجب دانست، در این زمینه او را گمان بر این بود که هم اهلیت قیام و هم قدرت آن را دارد. گمان وی درباره ی اهلیت خود صحیح بود، بلکه او بیش از آن که شرط خلافت بود، اهلیت داشت. ولی در ارزیابی قدرت نظامی که می تواند با چنین نیروئی در قیامش پیروز گردد، دچار اشتباه شده بود خدایش رحمت کند» [۳]. همچنین شیخ «محمد طنطاوی» مصری می گوید: «حسین بن علی در ارزیابی قدرت نظامی خویش و سنجش نیروی حکومت دقت نکرد و از روی خوش باوری، به کسانی که اطراف او جمع شده بودند و شدیداً او را برای قیام و قبضه کردن خلافت تحریک و تشویق می کردند، اطمینان پیدا کرد و قیام نمود ولی از طرفی قدرت بنی امیه و شدت عمل دستگاه حکومت را به حساب نیاورد و از طرف دیگر فریبکاری مردم عراق را که قبلاً پدر و برادرش را فریب داده بودند، از نظر دور داشت» [۴]. البته نظر رجال و سیاستمداران آن روز هم همین بود و لذا سعی می کردند امام را از سفر به عراق منصرف کنند. «محب الدین خطیب» [صفحه ۱۱] مصری اظهار نظر چند نفر از کسانی را که می خواستند امام را از رفتن به عراق مانع شوند و تلاشی را که در این باره

از خود نشان دادند، نقل می کند و آنگاه می گوید: «این همه کوششی که این افراد خیرخواه برای منصرف کردن حسین بن علی علیه السلام از سفر کوفه کردند، بی نتیجه ماند و سرانجام، حسین اقدام به سفری کرد که برای خودش و برای اسلام و امت اسلامی تا امروز و تا روز قیامت زیان آور بود و همه ی این زیانها به سبب جنایتی بود که شیعیان وی مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور چنین فتنه انگیزی و ایجاد شر و اختلاف، حسین بن علی را برای قیام و سفر عراق برانگیختند» [۵]. آنچه این نویسندگان از راه دلسوزی می گویند، این است که در ارزیابی اوضاع (العیاذ بالله) اشتباه روی داد و قساوت قلب و سختی بنی امیه و نیروی نظامی مقتدر حکومت به حساب نیامد و امام در معرض آنهمه ظلم و ستم و جنایت قرار گرفت. آری آنها که به قیام امام حسین علیه السلام اعتراض می کنند، منشأش همین است که هدف قیام را حکومت و خلافت می دانند و چون با بررسی عمیق تاریخی اوضاع را مساعد با چنین قیامی نمی بینند زبان به [صفحه ۱۲] اعتراض باز کرده گاهی مردم کوفه را مقصر قلمداد می کنند که به امام وعده های فریبنده دادند و به وعده های خود عمل نکردند گاهی هم آرزومند می شوند که کاش امام به قول آنها - با آن سوابق بی وفائی که داشتند - اعتماد نکرده بود. فرضا اگر هم وفیان پای قول خود می ایستادند باز هم آنان تاب مقاومت در مقابل نیروهای متشکل حکومتی که بیت المال کشورهای اسلامی در اختیار آنان بود، نداشتند. آنها این نقطه یعنی عدم موازنه

در میان نیروی وعده ای و فرضی امام و نیروی بنی امیه را مسلم می گیرند» [۶]. به نظر همین نویسندگان اساس قیام امام برای طب حکومت بود و شکست آنهم مستند به اشتباه در ارزیابی نیروی کوفه و موازنه ی قوا می باشد. و همین نویسندگان موضوع را یک موضوع تاریخی محض می دانند و نتیجه می گیرند که چون امام با عدم امکان پیروزی ظن به پیروزی پیدا کرد، معذور می باشد. غافل از اینکه امام از قدرت مادی و نظامی بنی امیه آگاه بود و قساوت قلب و سوابق دشمنی این دودمان را با خاندان رسالت از یاد نبرده بود و سابقه ی بی وفائی مردم کوفه هم برای او کاملاً معلوم بود. و رأی و نظر بزرگان و ناصحان را رد نمی کرد، بلکه گاهی صریحاً قبول [صفحه ۱۳] می کرد که آنها از جنبه ی عاطفی و علاقه ای که نسبت به امام داشتند، مصلحت دنیای او را می گفتند ولی امام مصلحت دین و مصلحت اسلام را بر مصلحت دنیوی ترجیح می داد و مسئولیتی که داشت، از نظر او بسیار بسیار خطیر بود و لذا نمی توانست از مصالح دینی برای حفظ جان خود و کسانش صرف نظر نماید. پس امام با سران کوفه و مدینه اختلاف نظر نداشت و همه قیام او را تحسین می کردند. [۷] نهایت این که او خود را مأمور به امری می دانست که باید انجام می داد و آنان هم در برابر این منطق امام حرفی نداشتند جز اینکه برای امام و خاندانش دلسوزی می کردند. امام علیه السلام تصمیم قطعی گرفته بود که با یزید بیعت نکند و به خوبی می دانست که اگر بیعت نکند، کشته خواهد شد و نیروی نظامی

قوی و دهشتناک بنی امیه که با فساد عمومی و انحطاط فکری و بی ارادگی مردم و خاصه اهل عراق تأیید می شد. او را از بین خواهد برد [۸]. جمعی از معاریف به عنوان خیرخواهی سر راه بر وی گرفته و خطر این حرکت و نهضت را تذکر دادند ولی آن حضرت در پاسخ آنان فرمود که من بیعت نمی کنم و حکومت ظلم و بیداد را امضاء نمی نمایم و این را می دانم که به هر جا روم، و در هر جا باشم، مرا خواهند کشت و [صفحه ۱۴] اینکه مکه را ترک می گویم برای رعایت حرمت خانه ی خداست که با ریختن خون من هتک نشود [۹]. اگر برای پی بردن به واقعیت عاشورا تنها به شیوه ی تاریخی و نقلی عمل کنیم، نتیجه همان خواهد بود که این نویسندگان به آن رسیده اند. و اگر بخواهیم به نتیجه ی درستی برسیم، باید افزون بر عنایت به تاریخ، به قرینه های دیگر و روایات وارده، در امام شناسی نیز اهتمام ورزیده و علاوه بر اثبات اعتبار صدوری حادثه ی عاشورا، به اصول و قواعد حاکم بر آنها نیز توجه داشت. و نظر دیگری که شاید کمی از این نظر مترقیانه تر به نظر برسد، نظر مؤلف کتاب پر سر و صدای «شهید جاوید» است. وی می گوید: «امام حسین علیه السلام آن وقت تصمیم گرفت به کوفه برود که شرائط پیروزی نظامی برایش فراهم بود و ارتش داوطلب امام از نظر نیروهای آماده از ارتش یزید ضعیف تر نبود و از نظر نیروهای در شرف تکوین، از ارتش یزید قوی تر بود، علاوه بر محبوبیت اجتماعی و لیاقت شخصی بی نظیری که آن حضرت داشت و

یزید نداشت» [۱۰]. منتهی یک سلسله حوادث پیش بینی نشده که بیرون از حیطه ی [صفحه ۱۵] علم و اختیار است، باعث شکست امام شد. به تعبیر خود مؤلف «شهید جاوید»: «ولی حوادث پشت پرده که از نظر مجاری طبیعی قابل پیش بینی نبود، باعث شد نیروهای امام بر دشمن پیروز نشود». به عقیده وی، ارزیابی امام در موازنه قوا و شرایط قیام مطابق با واقع بود اما از حوادث پیش بینی نشده، آگاه نبود و همین باعث شکست قیامش شد. به عکس نظر ابن خلدون که می گوید: در ارزیابی قدرت و نیروی نظامی خود و حکومت (نعوذ بالله)، اشتباه کرد و جاهل به واقع اوضاع بود و بر اساس ظن به غلبه و قدرت نظامی قیام کرد و شکست خورد، از این جهت معذور است. و به هر حال مقصر نیست و در حکم شرعی اشتباه نفرمود و کسی از آن حضرت عادل تر نبود [۱۱]. صاحب شهید جاوید هم می گوید: امام به حوادث پیش بینی نشده آگاه نبود، و بدین جهت شکست خورد! به هر حال این نوع ارزیابی نهضت امام حسین علیه السلام بزرگترین توطئه علیه عاشورا و امام حسین علیه السلام است که شهادت آن حضرت را پوچ و بی معنا می گرداند. و آن را تا حد یک قیام شکست خورده پائین می آورد. [صفحه ۱۶]

روش جامعه شناسی

«ابن خلدون» پایه گذار شیوه جدید در تحریف شناسی حوادث تاریخی است. او با نوشتن مقدمه هم اصول و مبانی علم جامعه شناسی را بنا نهاد و هم تحول تازه ای در شیوه اثبات صدور حوادث تاریخی پدید آورد. تاریخ نگاری از دیرباز میان مسلمانان رواج داشته اما شیوه ایشان در نقل

حوادث تاریخی، همان روش «محدثین» بوده است یعنی حوادث و رویدادها را یکی پس از دیگری با ذکر سلسله اسناد آنها بازگو می کردند و کمتر در صحت و سقم واقعه و دلیل وقوع آن بحث و کاوش می نمودند. مثلاً «ابو جعفر طبری» که از قدمای مورخان اسلامی شمرده می شود، در مقدمه تاریخ خود می نویسد: «کسی که در کتاب ما می نگرد، باید بداند که اعتماد من در آنچه ذکرش را به حضور آوردم و شرط نمودم که به رسم آن پردازم، تنها بر پایه اخبار و آثاری است که برای من روایت شده و آنها را در این کتاب یاد کرده ام و به راویان آثار مزبور نسبت داده ام بدون آن که با دلائل عقلی چیزی را فهمیده و از راه اندیشه نفسانی به استنباط آنها نائل آمده باشم. مگر چیزهای بسیار اندک از این کتاب» [۱۲]. [صفحه ۱۷]

این روش تاریخ نگاری، هر چند به اعتبار این که «مواد فهم تاریخ» را در اختیار پژوهشگران قرار می دهد، سودمند است ولی چون با تحلیل حوادث و تعلیل رویدادها سروکاری ندارد، از این رو «محقق تاریخ» را کاملاً راضی نمی سازد. شیوه مزبور در میان مسلمانان رواج تمام داشت تا در قرن هشتم ابن خلدون به نقد تاریخ پرداخت و حکایات و روایات مورخان پیشین را که با اعتماد به سلسله روایت خود آورده بودند، بر عقل عرضه نمود و پاره ای از آنها را از اعتبار انداخت، مهمتر این که ابن خلدون در صدد برآمد تا تاریخ را از نقالی و روایت سرائی صرف بیرون آورد و اصول قوانین آن را کشف نماید تا با عرضه کردن حوادث بر

قواعد مزبور به درک رویدادهای تاریخی وقوف صحیح تر حاصل شود و ابعاد وسیعتری از تاریخ به ذهن انتقال یابد. [۱۳]. او مدعی شد که برای اثبات اعتبار اسناد تنها توثیق راوی و بررسی سندی کافی نیست بنابراین ممکن است حادثه ای به ظاهر در منابع و اسناد معتبر ذکر شود اما طبیعت اجتماعی حوادث بر آن مهر بطلان زند. او می گوید: «اگر مورخ تنها به نقل از اخبار اعتماد کند، بی آنکه به [صفحه ۱۸] قضاوت در اصول عادات و رسوم و قواعد سیاست ها و طبیعت تمدن و کیفیات اجتماعات بشری پردازد و حوادث نهان را با وقایع پیدا و حال را با رفته بسنجد چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها و انحراف از شاهراه راستی در امان نباشد». «بارها اتفاق افتاده که تاریخ نویسان و مفسران و پیشوایان روایات، وقایع و حکایات را به صرف اعتماد به راوی یا ناقل خواه درست یا نادرست، بی کم و کاست نقل کرده و مرتکب خبطها و لغزش ها شده اند، چه آنان وقایع و حکایات را بر اصول آنها عرضه نکرده، آنها را با نظایر هر یک نسنجیده و به معیار حکمت و آگاهی بر طبایع کاینات و مقایس تحکیم نظر و بصیرت نیازموده و به غور آنها نرسیده اند پس از حقیقت گذشته و در وادی و هم و خطا گمراه شده اند» [۱۴]. ابن خلدون سپس از تاریخ «مسعودی» و سایر مورخان نمونه هایی زیادی ذکر می کند که بر مبنای طبیعت حوادث بطلان آنها ثابت می شود. انتظار می رفت ابن خلدون که خود پایه گذار به کارگیری جامعه شناسی در سند شناسی حوادث تاریخی است، در تحلیل وقایع [صفحه ۱۹] تاریخی راه درستی

بیماید و از خطاها و لغزشها خود را حفظ کند، ولی متأسفانه در تحلیل وقایع اشتباهاتی مرتکب شده که وقایع نگاران پیشین آن را مرتکب نشده اند. او فی المثل عشرت طلبی و می خوارگی هارون الرشید و مأمون را که مورخان دیگر بر آن تصریح کرده اند، خلاف طبیعت خلفای عباسی قلمداد می کند و می گوید: «اما آنچه حکایت را بدان آراسته اند که رشید به میخوارگی عادت داشته و با ندیمان خود هم پیاله می شده است، زینهار از چنین بهتانی! خدای گواه است که ما از بد کاری او آگاه نیستیم. رشید کجا و اینگونه تهمت‌ها کجا، او کسی است که به تمام واجبات منصب خلافت از قبیل دینداری و عدالت قیام کرده و همواره با عالمان و اولیا همنشینی و معاشرت داشته است...» [۱۵]. و درباره مأمون عباسی می گوید: «چنانکه گویند مأمون شبی در ضمن گردش در کوچه های بغداد به زنبیلی بر می خورد که به وسیله ریسمانهای تاب داده ابریشمی و چنگکها فرو آویخته بود و چون طنابها به نظر او محکم و استوار آمد، در زنبیل نشست، پس طنابها به تکان در آمد و یکباره چنگک زد و بالا [صفحه ۲۰] رفت و به درون محفلی فرود آمد که بر حسب وصف «ابن عبد ربه» بسیار شگفت آور بود [۱۶] فرشها مزین و ظروف مرتب و منظره های زیبای آن به حدی دلپذیر بود که دیدگان بیننده را خیره می کرد و او را مبهوت می ساخت. در چنین بزمی مجلل ناگاه زن زیبا و فتنه انگیزی از پشت پرده ها جلوه گر می شود و او را درود می گوید و به همدمی خویش می خواند و تا بامداد او به میخوارگی سرگرم می شود و آنگاه

در حالی که اصحاب خلیفه همچنان منتظر او بوده اند، نزد آن باز می گردد ولی چنان شیفته و دل بسته آن زن می شود که بی درنگ دختر را از پدرش خواستگاری می کند» [۱۷]. ابن خلدون بعد از نقل این جریان می گوید: «این افسانه ها کجا با صفات مأمون سازش می دهد که در دینداری و دانش و پیروی از سنن پدرانش و خلفای راشدین، و تمسک به سیرتهای خلفای چهارگانه یا ارکان مذهب مشهور بود و مناظراتش با علما و توجهش به حفظ حدود خدای تعالی در نماز و احکام دین نقل هر محفلی بود؟ با این وصف چگونه می توان حالات فاسقان بی باک را که با خوی ولگردی و هوسبازی شبها از این سوی بدانسوی می روند و مانند فاسقان لگام گسیخته ولگردی می کنند و شبانگاهان بی اجازه بر [صفحه ۲۱] منازل وارد می شوند و راه عاشق پیشگان عرب را می پیمایند به خلیفه مسلمانان نسبت داد و اینگونه افسانه ها را درباره او صحیح دانست؟» [۱۸]. تا آنجا که اختلاف علی علیه السلام با معاویه را بر اساس اجتهاد توجیه می کند و می گوید: «بلکه آنها یعنی علی و معاویه از روی اجتهاد در راه حق اختلاف پیدا کردند و نظر یکی با دیگری مخالف بیرون آمد و در نتیجه به جنگ و کشتار دست یازیدند هر چند علی علیه السلام بر حق بود، ولی معاویه هم در این باره قصد باطل نداشت، بلکه او آهنگ حق کرد ولی در اصابت به حق خطا کرد و هر دو در مقاصدی که داشتند بر حق بودند...» [۱۹]. تعجب آور است ابن خلدون با این که عاملان قتل عثمان را مردم آشوبگر و ماجراجو توصیف کرده که با کشتن او

در فتنه و آشوب را به روی مردم گشودند، با وجود این، می گوید: «کلیه کسانی که در این وقایع شرکت داشته اند، معذورند و همه آنان به امر دینی اهتمام داشته اند و چیزی از علایق دینی را تباه نساخته اند. آنگاه پس از این واقعه در آن اندیشیده و اجتهاد کرده اند و خدا به احوال ایشان آگاه است و آن را می داند و ما درباره ایشان جز [صفحه ۲۲] گمان نیک چیزی نمی اندیشیم چه از یک سو احوال خود ایشان و از سوی دیگر گفتارهای حضرت رسول صادق و امین درباره آنها گواه بر مدعای ماست» [۲۰]. ابن خلدون درباره قاتلان حضرت حسین علیه السلام نیز همین نظر را دارد وی صریحا می گوید: «صحابه ای که با یزید بوده اند، نیز راه حق و اجتهاد را پیموده اند و نباید به تصور غلط کسانی را که با اجتهاد حسین علیه السلام موافق نبودند و از یاری کردن به وی دریغ ورزیدند و با یزید همراه بودند، به گناهکاری نسبت داد». ابن خلدون می افزاید: «حسین علیه السلام درباره ارزیابی شوکت یزید اشتباه کرد!! خدا او را بیامورزد ولی این اشتباه در امر دنیوی بود و چنین اشتباهی زیان آور نیست و اما از لحاظ قضاوت شرعی اشتباه نکرده است زیرا این امر مربوط به گمان و استنباط خود او بود دایر بر این که وی بر انجام چنین کاری توانائی های لازم را دارد در صورتی که «ابن عباس» و «ابن زبیر» و «ابن عمر» و برادرش «ابن حنفیه» و دیگران وی را در رفتن به کوفه ملامت کردند و اشتباه او را در این باره می دانستند. لیکن او از راهی که [صفحه ۲۳] در پیش گرفته بود،

باز نگشت. چون اراده و خواست خدا بود.» اما صحابه دیگر، جز حسین علیه السلام خواه آنان که در حجاز بودند و چه کسانی که در شام و عراق سکونت داشتند و با یزید همراه بودند و چه تابعان، همه عقیده داشتند که هر چند یزید فاسق است، ولی قیام بر ضد وی روا نیست چه در نتیجه چنین قیامی هرج و مرج و خونریزی پدید می آید و به همین سبب از این امر خودداری نمودند و از حسین علیه السلام پیروی نکردند و در عین حال به عیبجوئی وی هم نپرداختند و وی را به گناهی نسبت ندادند زیرا حسین علیه السلام مجتهد و بلکه پیشوای مجتهدان بود پس نباید به تصور غلط، کسانی را که با اجتهاد حسین موافق نبودند و از یاری کردن به وی دریغ ورزیدند، به گناهکاری نسبت دهی، زیرا بیشتر ایشان از صحابه بشمار می رفتند و با یزید همراه بودند و به قیام کردن بر ضد وی عقیده نداشتند» [۲۱]. ملاحظه می کنید که چگونه مورخی که خود بنیانگذار استخدام جامعه شناسی و تعقل برای تحریف شناسی در تاریخ است، خود در دامن فاحش ترین تحریفات فرو می غلطد و بزرگترین نمونه فداکاری در راه عقیده و ایمان را بر اساس تمایلات اهل سنت بی ادبانه به اشتباه کاری نسبت می دهد و همه چیز را از دریچه «عصبیت» می بیند. [صفحه ۲۴] زیرا حسین علیه السلام می دانست که یزید را از لحاظ شوکت دنیوی و نیرومندی نظامی بر وی برتری دارد و هم آگاه بود که در این راه شهید می شود، ولی وظیفه بزرگ جهاد در راه حق و اعتلای کلمه اسلام او را بدین فداکاری تاریخی و

حیرت انگیز وادار کرد تا برای آیندگان سرمشق و نمونه باشد و مسلمانان جان سپردن را بر تبعیت از حاکمیت جور و فساد و باطل ترجیح دهند. [۲۲]. البته این نظر ابن خلدون درباره حضرت حسین علیه السلام نسبت به نظر «قاضی ابوبکر بن عربی مالکی» باز ملایم به نظر می رسد زیرا وی درباره حسین علیه السلام به یاوه سرائی پرداخته و در کتاب خود موسوم به «العواصم من القواصم» مطالبی بدین معنی آورده است: «حسین موافق قانون شریعت جد خود کشته شده است» [۲۳]. و آنچه گوینده را بدین گفتار غلط واداشته، غفلت وی از اشتراط امام عادل برای نبرد با صاحبان عقاید است و در آن زمان چه کسی را عادلتر از حسین علیه السلام در امامت و عدالت می توان یافت؟». نکته قابل توجه این که مورخان اسلام تمام رویدادهای جهان را مخلوق اراده و مشیت خداوند می بینند. تحقق این مشیت را هدف و معنی واقعی تمام تاریخ می دانند، مثلاً طبری یک جا این حدیث را نقل [صفحه ۲۵] می کند که خداوند اولین چیزی که آفرید، قلم بود. بدو گفت، بنویس. گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ گفت: بنویس قدر، هماندم قلم به حرکت در آمد و هر آنچه بود و بودنی است، نوشتن گرفت [۲۴] در واقع این مورخ از نقل این حدیث نظر به بیان این نکته دارد که در جهان هر چه روی داده است و روی دادنی است، معنی و هدفی جز اراده و تقدیر الهی ندارد [۲۵]. ابن خلدون نیز حادثه عاشورا و نهضت امام را مانند جبری مذهببان اراده و خواست خدا می داند. بنابراین روش جامعه شناسی نیز مانند شیوه تاریخی

شرط لازم است نه شرط کافی، به این معنی که تنها با روش جامعه‌شناسی یا عقلانی نمی‌توان پی به ماهیت ماجرای عاشورا برد.

بیش مسیحانه

نظریه مسیحیت در فلسفه شهادت مسیح این است که حضرت مسیح، خود را فدای بشریت کرد. [۲۶] یعنی خونش را «فدیه» داد و قربانی کرد تا خدا فرزندان آدم را که پس از گناه اولیه آدم از بهشت طرد [صفحه ۲۶] شده‌اند، ببخشد و وارد بهشت سازد و در صفحه ی ۲۸۰ انجیل گفته است: «همانا خداوند سبانه و تعالی رحمت و محبت خود را به وسیله ی تجسد کلمه آشکار ساخت پس لباس این جسد را پوشید و لازم بود که فدا دهنده ی پاک و منزّه از نقص باشد تا به حق عدل خدا وافی باشد و خطاکاران را نجات دهد، پس مسیح (یسوع) قیام به این امر فرمود و خود را به جای ما فدا ساخت، پس عدل الهی موجب عقاب و مرگ ما (یعنی در جهنم آتش الی الأبد) بود فدائی کریم عوض ما مرد و حق عدل الهی را ادا کرد». بعضیها تحت تأثیر همین بینش مسیحیت (شهادت عیسی مسیح) قرار گرفته می‌گویند: حسین علیه السلام برای کشته شدن قیام کرد نه برای مبارزه با حکومت تا خود را فدای امت کند و دوستان اهل بیت را که اهل کبائرند، در قیامت شفاعت نماید و حتی «سیئاتشان» را در روز قیامت تبدیل به «حسنات» کند زیرا در عالم ذر و صبح ازل، با خدا عهد کرده است که لب تشنه شهید شود و این همان نظریه ی مسیحیت است. آنان می‌گویند: امام خود فرموده: «أنا قتیل العبره..» من مرده ی اشگ چشمم. امام شهادت

را انتخاب کرد تا شیعیانش به مصائب او اشک [صفحه ۲۷] بریزند و آمرزیده شوند. او کشته شد برای آن که بار گناه امت را به دوش بگیرد برای این که محبان او هر گناهی که می کنند، خیالشان از این بابت راحت باشد، طبق این نگرش چاره ای نیست جز این که فقط باید صفحه ی سیاه و تاریک این حادثه خوانده شود و فقط موضوع رثاء و مرثیه مورد توجه باشد. نقل کرده اند که دوستان اهل بیت علیهم السلام، باید بر مصیبت های امام گریه کنند تا مشمول شفاعت امام حسین علیه السلام شوند زیرا روح آن حضرت از کجاوه قدسی ناظر شماس است و بر حاضران مجلس عزاداری خود به دیده ی شفقت می نگرد (روضه الشهداء، ص ۳۳۸). به قول بعضیها: این نظریه ماهرانه ترین حيله ای است که با حفظ عظمت و جلالت حسین، شهادت او را پوچ، و خالی از معنی و محتوی می کند و در عین حال جلادان کشنده ی حسین علیه السلام را هم تبرئه می کند چون آنها هم نه به اراده و انتخاب خود، که به مشیت الهی، برای این کار از همان روز الست انتخاب شده اند و آلت اجرای اراده ی خداوند بوده اند و نیز همه ی جباران یزیدی و بیعت گیرهای معاویه ای را برای همیشه از خطر عاشورا و خاطره ی حسین علیه السلام مصون می سازد تا جهت شهادت را از مقابله با قدرتهای جور و غضب، به سوی هیچ، علیه هیچ کس و هیچ چیز منحرف کنند [۲۷]. [صفحه ۲۸] استاد شهید مطهری در این زمینه می گوید: «چند سال پیش در کتابی که نویسنده مقایسه ای میان حسین بن علی علیه السلام و عیسی مسیح کرده بود که عمل مسیحیها بر عمل مسلمین

(شیعیان)، ترجیح دارد زیرا آنها روز شهادت عیسی مسیح را جشن می گیرند و شادمانی می کنند. ولی اینها در روز شهادت حسین بن علی علیه السلام مرثیه خوانی و گریه می کنند، عمل آنها بر عمل اینها ترجیح دارد زیرا شهادت را برای عیسی مسیح موفقیت می دانند نه شکست، و چون موفقیت می دانند شادمانی می کنند، اما مسلمین شهادت را شکست می دانند و گریه می کنند. خوشا به حال ملتی که شهادت را موفقیت بشمارد و جشن بگیرد و بدا به حال ملتی که شهادت را شکست بداند و به خاطر آن مرثیه خوانی بکند» [۲۸]. مرحوم علامه شیخ «محمد جواد بلاغی» (متوفی ۱۳۵۲ هـ) درباره «فدا» از نظر مسلمانان می نویسد: «اگر بگوئی آیا نزد مسلمانان معنای معقولی برای «فدا» وجود دارد و آیا ممکن نیست که بعضی از اولیای خدا خود را «فدا» سازند؟! در پاسخ می گوئیم: اما «فدا» به معنایی که متکلف می گوید، وجود ندارد و به خدا [صفحه ۲۹] پناه می بریم. بلی هر کس دعوت حق را آشکار سازد و در مقابل باطل مقاومت نماید و سینه خود را هدف تیر بلا و ایذا و آزار قرار دهد و در راهنمایی مردم به حق از نکوهنده ای باک نداشته باشد، او فدایی کسی است که به نور هدایت وی هدایت می پذیرد و از جمله فدائیان کسی است که در جهاد راه خدا انواع آزارها و ستمها را تحمل می کند و جان خود و عزیزانش را در راه حق نثار می نماید. به این منظور که اگر کلمه حق با پیروزی ظاهری اعلام نشود، با تحمل ظلم و آزار جلوه خواهد کرد و آزار دشمنان و بدرفتاری آنان با وی وسیله ای

برای اعلامی کلمه دین و روشن ساختن راه حق خواهد شد و مردم را به گمراهی کشندگان و ستمکاران وی آگاه می سازد. لکن برای ما امکان ندارد که «مسیح» را به این معنی فدائی بنامیم زیرا کتاب خدا تصریح می کند که او کشته نشده و به دار زده نشده است، بلکه او فدایی به معنی اول است». [۲۹]. غرض این یک نوع طرز تلقی مسیحی است که بگوئیم: امام حسین علیه السلام فدای گناهان امت شد، یعنی کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود، این نوع نگرش، نهضت امام حسین علیه السلام را به کلی مسخ می کند و او را به صورت سنگر گنهکاران در می آورد و قیام او را کفاره [صفحه ۳۰] عمل بد دیگران قرار می دهد. امام حسین کشته شد که گنهکاران از عذاب الهی بیمه شوند. تنها فرق دارندگان این باور با مسیحیان این است که صاحبان این عقیده می گویند یک بهانه ای لازم است تا به قدر بال مگسی اشک بریزد و یا بگریاند و یا لااقل تباکی کند، یعنی ادای گریه کنندگان را در بیاورد، کافی است که آمرزیده شود و لو در عمر خود یک رکعت نماز نخواند باشد! و به قول شاعر اصفهانی مردی را در قیامت می آورند و ملائکه غلاظ و شداد او را در محکمه عدل الهی حاضر می سازند و به گناهان او شهادت می دهند ولی مورد توجه و قبول فرشته مأمور رسیدگی واقع نمی شود زیرا آن مرد قطره اشکی برای امام حسین علیه السلام هدیه کرده است: اگر این مرد اشکی هدیه کرده و لش کن گریه کرده عیان گر معصیت یا خفیه کرده و لش کن گریه کرده نماز، این بنده عاصی نکرده مه

حق روزه خورده ولی یک ناله در یک تکیه کرده ولش کن گریه کرده اگر پستان زنها را بریده شکمهاشان دریده هزاران مرد را بی خصیه کرده ولش کن گریه کرده [صفحه ۳۱] اگر از کودکان شیر خواره شکمها کرده پاره به دسته، گریه های نسیه کرده ولش کن گریه کرده خوراک او همه مال یتیم است گناه او عظیم است خطا در شهر و هم در قریه کرده ولش کن گریه کرده برای خود جهان را فدیه کرده ولش کن گریه کرده به دست خود زده قداره بر فرق به خون خود شده غرق تن خود زین ستم بی بنیه کرده ولش کن گریه کرده نمی ارزد دو صد تزییع ناموس به یک سبوح و قدوس اگر اشکی روان بر لویه کرده ولش کن گریه کرده [۳۰]. غافل از این که امام حسین علیه السلام برای این شهید شد تا دین زنده بماند و به احکام الهی عمل شود در نظر امام دین آنقدر ارزش دارد که به خاطر حمایت از آن از هستی خود گذشت و عزیزانش را فدا کرد. و این که از طرف پیشوایان دین توصیه شده است که این جریان به عنوان یک مصیبت یاد آوری شود، و مردم بر آن بگریند، فلسفه این تذکر و [صفحه ۳۲] گریستن و گریاندن، احیاء این خاطره است و فلسفه احیاء آن این است که هدف کلی این نهضت برای همیشه زنده بماند و امام حسین علیه السلام هر وقت در میان مردم به این صورت ظهور کند و مردم پیام او را از زبان او بشنوند که: «الا ترون أن الحق لا يعمل به و أن الباطل لا يتناهى عنه» در این شرائط مردن از زندگی بهتر

است «لا- أرى الموت الا- سعادة و الحياه مع الظالمين الا- برما». ولی مع الأسف این مطلب بدون توجه به هدف گریستن‌ها و گریاندن‌ها، خود هدف نهضت تکان دهنده عاشورا قلمداد شده است و مردم برای اینکه بهتر و بیشتر گریه کنند و. گناهان خود را شستشو دهند، روضه خوانی به سبک خاص باب گردید. روضه های دروغین جعل شد و... با این بینش حادثه کربلا، یک جنایت و یک مصیبت است، واضح است وقتی که حادثه از جنبه جنائی مورد توجه قرار بگیرد، در آن صورت امام، قهرمان حادثه جاویدان نمی شود، بلکه بیچاره و مظلومی بیش نیست تنها باید بر مظلومیت او گریست و باید بر او مرثیه خواند و لذا اشعاری که صاحبان این نوع بینش سروده اند، فقط رثاء و مصیبت است و برداشتشان از نهضت عاشورا جنبه های تأثیر آور و رقت انگیز و گریه آور آن است. [صفحه ۳۳] دوازده بند معروف «محتشم کاشانی» از نمونه های درخشانی است که برای برانگیختن عاطفه ها و سوختن دلها سروده شده است: باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است در بند دوم، آدمی را به وادی شور و هیجان و احساس می کشاند و دلها را می سوزاند: کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون طپیده به میدان کربلاگر چشم روزگار بر او زار می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا-نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک ز آن گل که شد شکفته به بوستان کربلا از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم زقحط آب سلیمان کربلا

[صفحه ۳۴] زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد «العطش» زیبابان کربلا [۳۱]. در بند هفتم در اوج احساس و عاطفه سروده است: روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسارموجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زار در بند یازدهم خطاب به خود گفته: خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد خاموش محتشم که از این درد سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد خاموش محتشم که از این شعر خونچکان در دیده اشک مستمعان خون ناب شد [صفحه ۳۵] خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شد خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون کباب شد خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین علیه السلام جبریل را ز روی پیغمبر حجاب شد [۳۲]. اشعار دیگری از جمله چهارده بند «وصال شیرازی» دوازده بند «مدرس اصفهانی» و دوازده بند «غروی کمپانی» و چهارده بند «بیدگلی» و بسیاری دیگر از غزل مصیبتها، رباعیها و مثنوی ها از شعرای بزرگ به همین سبک سروده شده است. صاحبان این بینش اعتمادشان بر گریه و مرثیه و حسرت و اندوه و اظهار تألم و ناله است و طریق آنها جز تحریک عواطف چیز دیگری نمی باشد و هدفشان این است که مردم بر مصائب و مظلومیت امام حسین علیه السلام گریه کنند تا آمرزیده شوند، همان حرفی که مسیحیان در مورد حضرت مسیح می گویند جان کلام اینها هم آن است که حسین علیه السلام کشته شد تا بار گناه امت را به دوش بگیرد. [صفحه ۳۶] اگر

هدف از مرثیه خوانی این باشد که مسلم چنین نیست، کسی با آن مخالفت نمی کند و حتی اگر «یزید بن معاویه» و «عبید الله بن زیاد» قاتلان امام زنده بودند، نه تنها با این نوع تعزیه داری و مرثیه خوانی مخالفت نمی کردند، بلکه خود بانی آن هم می شدند و لذا می بینیم سلاطینی که در ظلم و قساوت دست کمی از آنان ندارند، خود شخصا مراسم و مجالس عزاداری بر پا می کنند و در ایام محرم با حضور در تکایای شاهانه به عزاداری می پردازند و حتی اشعار جانسوزی هم در این باب می سرایند. و همچنین دیده می شود افرادی که هیچ نوع سنخیتی با امام و صاحب نهضت عاشورا ندارند، در مراسم عزاداری سر و کله می شکنند و خود را عزادار نشان می دهند و... بدین ترتیب، شور و حرکتی که در این حادثه وجود دارد، به خمودی و سکوت می گراید نهضتی که می بایست برای جباران تاریخ خطر سازی باشد، عاملی برای تخدیر جوامع می شود و همه جباران یزیدی در طول تاریخ از خطر عاشورا و خاطره امام حسین علیه السلام مصون می مانند. مسلما حادثه عاشورا تنها رثاء و مرثیه و ذکر مصیبت نیست و مرثیه خوانی و نوحه سرائی و عزاداری تنها یک بعد آن است و البته باید عزاداری و گریه بر مظلومیت اباعبدالله علیه السلام با توجه به اهداف حرکت عظیم آن حضرت باشد و شاعری که در رثای امام حسین علیه السلام شعر [صفحه ۳۷] می سراید باید اول امام و مرام او را بشناسد و بداند که چرا امام علیه السلام قیام کرد و انگیزه او چه بود، و بعد شعر بگوید آنگونه که با مقام و شئون امام

سازگار باشد و شعرش هدفدار و حماسی و عزت بخش و حرکت آفرین باشد. درست همانند مرثیه خوانهائی که در زمان ائمه اطهار علیهم السلام بودند و در حضور آنان مرثیه خوانده اند. و از طرف امام مورد تشویق قرار گرفته اند، اشعارشان دارای این خصوصیات بوده است شما اشعار «کمیت اسدی» و «دعبل خزائی» را که از مرثیه خوانان عصر ائمه علیهم السلام بوده اند، با اشعار مرثیه خوانان کنونی مقایسه کنید، آن وقت به تفاوت دیدگاه ها در این مورد به خوبی پی می برید. تفکر شهید استاد مطهری: «دلم می خواهد شما اشعار کمیت اسدی را با همین اشعار محتشم - که هزار تا خواب برایش نقل می کنند - مقایسه کنید و ببینید آن کجا و این کجا، کمیت اسدی دارد با اشعارش مکتب حسین علیه السلام را نشان می دهد، کمیت اسدی با همان اشعارش از یک سپاه بیشتر برای بنی امیه ضرر داشت، این مرد یک روضه خوانی بود اما چه روضه خوانی؟ شعری می گفت که تکان می داد دنیا را، تکان می داد دستگاه خلافت را... این مرد به خاطر همین اشعار و همین نوع مرثیه خوانی چه سختیها کشید و چه روزگاریها دید و به چه وضع او را [صفحه ۳۸] کشتند؟...» [۳۳]. آری کمیت اسدی پیام سرخ شهادت امام حسین علیه السلام را در قالب قصائد و غزلیاتی عرضه داشت و از بیت بیت شعرش انفجاری مهیب پدید آورد که کاخ یزیدیان را به لرزه انداخت و خواب از چشمانشان گرفت. او با صراحت از حماسه جاویدان عاشورا سخن می گفت و شعر او به گوش هر کس که می رسید، صحنه عاشورا در نظرش مجسم می گردید و نسبت به حق و حقیقت غیرت پیدا می کرد

او در ضمن قصیده بلندی از سالار شهیدان و حماسه همیشه جاویدش این چنین یاد کرده است: کان حسینا و البهالیل حوله لأسیافهم ما یختلی المتبتل فلم أرمخذولا لا حبل مصیبه و اوجب منه نصره حین یخذل یصیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخراً أسدی له الغی اول... [۳۴]. [صفحه ۳۹] ترجمه: «گویا حسین علیه السلام و شیفتگان کویش برای شمشیر دشمنان خوشه های سبزی بودند که می بایست درو می شدند! من بی یآوری را، سزاوارتر از او به یاری نمی شناسم، تیراندازان بر او کمان دیگری تیر می انداختند یعنی آلت دست دژخیمان بودند و چه بسا آخری که اولی زمینه ظلم را برای او فراهم آورده است.» «کمیت» در این بیت اخیر، حادثه عاشورا را ریشه یابی کرده و گفته است که زمینه این ظلم بزرگ را اولیا فراهم کردند و یزید آن را عملی ساخت. کمیت این اشعار را در کوه منی در حضور امام صادق علیه السلام خواند و از عاشورا سخن می گفت صدای گریه و ناله فضای منی را پر کرد. امام صادق علیه السلام با چشم گریان دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! گناهان کمیت را بیامرزد و به آن آنقدر عطا کن که راضی شود [۳۵]. سپس مورد تشویق و تقدیر امام قرار گرفت. کمیت در اشعار خود زورمداران اموی را مسئول شهادت امام حسین علیه السلام و جنایات دیگر دانسته و خطاب به آنها گفته است: قتلک ملوک السوء قد طال ملکهم فحتی م حتی م العناء المطول [صفحه ۴۰] و ما ضرب الامثال فی الجور قبلنا لا جور من حکامنا المتمثل ترجمه: «اینها خلیفه رسول خدا نیستند، بلکه پادشاهان ستمگری هستند که مدت حکومتشان

به درازا کشید، پس تا کی و تا کجا این ستم سیاه و جانکاه ادامه خواهد داشت. ستمگرانی که قبل از ما در ظلم و جور ضرب المثل بودند، هیچ وقت از حکام ما و ستمگران عصر ما، ستمکارتر نبودند این بنی امیه روی همه آنها را سفید کردند». ولی آنهایی که حادثه کربلا را فقط از بعد عاطفی و جنبه رثا می نگریستند، چرخ فلک را مسئول شهادت امام حسین علیه السلام دانسته اند، چنانکه محتشم کاشانی در «بند یازدهم» از ترکیب بند دوازده گانه معروف خود می گوید: تا چرخ سفته بود خطائی چنین نکرد بر هیچ آفریده جفایش چنین نکرد در بند دوازدهم می گوید: ای چرخ غافل که چه بیداد کرده ای وز کین چها درین ستم آباد کرده ای بر طعنت این بس است که بر عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای [صفحه ۴۱] ای زاده زیاد نکرد است هیچگه نمرود این عمل که تو شداد کرده ای کام یزید داده ای، از کشتن حسین علیه السلام بنگر که را به قتل که دلشاد کرده ای بهر خسی که بار درخت شقاوتست در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن آورده اش به خنجر فولاد کرده ای ترسم ترا دمی که به محشر در آورند از آتش تو دود به محشر در آورند [۳۶]. و شاعر دیگری خطاب به فلک می گوید: فلک آندم زدی آتش تو خرگاه ولایت را دو کودک از میان گم شد برو ای چرخ پیدا کن [صفحه ۴۲] اگر پیدا نکردند آن دو طفل بی پدر امشب مهیای عقوبت خویشان را بهر فردا کن

صوفیان و عارفان حادثه عاشورا را در چارچوب عرفان نظری و عملی خود تفسیر می کنند در این نگرش نهضت حسینی زاینده عشق است. قهرمان عاشورا عاشقان پاک باخته ای بودند که به پیمان «الست» وفا کردند و عاشقانه به حق پیوستند و فانی شدند. به عبارت دیگر: آنان سالکانی بودند که از مقام سالک محب به مقام سالک محبوب راه یافته بودند. بنابراین حضرت حق آنان را به مقام فنا و نوشیدن باده وصل رساند و در اعلا علین جایشان داد. [۳۷]. ای مرد ره عشق بکش بار ملامت یا در گذر از عشق و برو خوش به سلامت اولین کتابی که به زبان فارسی در مرثیه و روضه خوانی سید الشهداء نوشته شده، ظاهراً کتاب «روضه الشهداء»؛ تألیف «ملا حسین کاشفی» (متوفی ۹۱۰) است. وی با آن که یک صوفی نقشبندی و [صفحه ۴۳] یک فتنه حنفی بود و حتی رساله مستقلی در فقه حنفی تألیف نمود [۳۸]، به سال ۹۰۸ نخستین و مهمترین کتاب را برای مجالس عزاداری نوشت و آن را «روضه الشهداء فی مقاتل اهل بیت علیهم السلام» نامید. روضه الشهداء کتابی است مشتمل بر تاریخ مصیبت‌های پیامبران و تفصیل احوال امامان شیعه به ویژه شرح واقعه کربلا به نثر فارسی تحریر و با نصوص عربی و اشعار آراسته شده است. «فضولی بغدادی» (متوفی ۹۶۳) شاعر مشهور ترکی گوی، آن را به زبان ترکی ترجمه کرد و «حدیقه السعداء» نامید [۳۹]. «کاشفی» در روضه الشهداء از امام حسین علیه السلام یک شخصیت صوفیانه ساخته که به رضا و توکل کردن نهاده بود چنان که وقتی پادشاه جن، پیش از کشته شدن حضرت بر وی

ظاهر شد و خبر داد که لشکر اجانبین که به دست علی علیه السلام اسلام آورده بودند، منتظر اشاره وی هستند تا دشمنانش را نابود کنند، امام از پذیرفتن پیشنهاد کمک او امتناع کرد و فرمود: به قضای خدا رضا دارم [۴۰]. رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است! [صفحه ۴۴] روضه الشهداء در جامعه ایران بازتاب وسیعی یافت به طوری که خواندن آن در مجالس نوعی شغل گردید تا آنجا که کسانی را برای مردم وعظ می کردند و آنان را (بر مصیبت ائمه) می گریانیدند «روضه خوان» نامیدند [۴۱] و تا کنون نیز در عراق، منبری را «قاری» می نامند که صورت اختصاری ترجمه عربی «روضه خوان» فارسی است (قاری الروضه) [۴۲]. کتاب روضه الشهداء میان شیعیان ایران دست به دست می گردید و حتی پیش از صفویان در ماههای محرم و صفر روی منبرها خوانده می شد [۴۳]. خود وی در مقدمه «روضه الشهداء» گفته: «عده ای از دوستداران اهل بیت علیهم السلام با فرا رسیدن محرم همه ساله، یادبود مصیبت شهداء را تجدید می کنند و به عزاداری فرزندان پیغمبر بر می خیزند» [۴۴] و نیز ضمن اشاره به پراکنده بودن اخبار کتابهای مقتل، گفته است که شوقی به جمع آوری و تنظیم آنها در یک کتاب داشته و با تألیف روضه الشهداء بدین مهم برخاسته است از اینجا روشن می شود که چه بسا گریه بر امام حسین علیه السلام در هرات جانشین ذکر صوفیانه - که نقشبندیان آن را ملغی کرده بودند - شده بود. توصیف کتاب «روضه الشهداء» و نگاهی به محتویات آن در اینجا خالی از اهمیت [صفحه

[۴۵] نیست. کاشفی کتاب خود را با حکمت مصیبت و مشقت آغاز کرده و آن را به دلالت آیه (و لنبلونکم) [۴۵]. نوعی ابتلاء و امتحان از جانب خداوند و لازمه طریق محبت و آگاهی بر اسرار معرفت دانسته است و به مصداق این بیت: هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا- بیشترش می دهند و آنکه زدلیبر نظر خاص یافت داغ عنا بر جگرش می نهند پس از ذکر مصیبت‌های پیامبران از آدم تا خاتم [۴۶]. اندیشه صوفیانه خود را چنین تأیید کرده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به محنت و آزمایش کشته شدن پسرش دچار شد و حدیثی بدین مضمون آورده: «هر کس بر حسین علیه السلام بگرید، یا حالت گریه به خود بگیرد، بهشت بر او واجب می شود» [۴۷] «من بکی علی الحسین أو تباکی وجبت له الجنة». و نخستین شاهدی که برای اثبات نظریه خود می آورد، گفته «حلاج» است که از خدا به دعا می خواست درد و شکنجه اش را بیفزاید تا عشقش فروتر گردد. همین نشان می دهد که کاشفی فلسفه خود را از یک سرچشمه صوفیانه برگرفته است. کاشفی علاوه بر این که حادثه عاشورا را به اسلوب عارفانه و صوفیانه تفسیر کرده و در آن به تحریفات و تصرفات زیادی دست زده [صفحه ۴۶] است، نوعی داستانها را به شکل افسانه در آورده است. مرحوم شهید مطهری درباره این کتاب می نویسد: «این کتاب چون اولین کتابی است که به زبان فارسی نوشته شد، لذا مرثیه خوانها که اغلب بی سواد بودند و به کتابهای عربی مراجعه نمی کردند، همین کتاب را می گرفتند و در مجالس از رو می خواندند، این است که امروز مجالس

عزاداری امام حسین علیه السلام را روضه خوانی می گوئیم. در زمان امام حسین و امام حسن عسگری علیهم السلام اصطلاح روضه خوانی رایج نبوده و بعد، در زمان «سید مرتضی» و «خواجه نصیر الدین طوسی» هم روضه خوانی نمی گفته اند از ۵۰۰ سال پیش به این طرف اسمش روضه خوانی شده، یعنی خواندن کتاب روضه الشهداء، یعنی خواندن همان، کتاب دروغ. از وقتی که این کتاب به دست مردم افتاد، کسی تاریخ واقعی امام حسین علیه السلام را مطالعه نکرد. سپس استاد شهید می افزاید: «در شصت، هفتاد سال پیش مرحوم «ملا آقای دربندی» پیدا شد، تمام حرفهای روضه الشهداء را به اضافه چیزهای دیگری که پیدا کرده بود، همه را یکجا جمع کرد و کتابی نوشت به نام «اسرار الشهاده» واقعا مطالب این کتاب انسان را وادار می کند که به اسلام بگرید» [۴۸]. [صفحه ۴۷] شعرای صوفی مسلک، حادثه عاشورا را زائیده عشق می دانند و بر اساس نگرش صوفیانه تبیین می کنند از جمله می توان از میرزا نور الله ملقب به «تاج الشعرا» و مشهور به «عمان سامانی» (۱۲۶۴ - ۱۳۲۲ ه) نام برد او را دیوانی است به نام «گنجینه الأسرار» که در هند و ایران به چاپ رسیده است [۴۹]. او می گوید: حضرت حق در تجلی اول - که از عشق به تجلی ناشی شده بود - به اعیان ثابتة تعین بخشید، سپس طلوع آفتاب عشق از سرچشمه لاهوتی به جبروت و از جبروت به ملکوت و پس از آن به ناسوت رسید: گوید او چون شاهدی صاحب جمال حسن خود بیند به سر حد کمال از برای خود نمایی صبح و شام سر برآرد گه ز روزن گه زبام با خدنگ

غمزه صید دل کند دید هر جا طایری بسمل کند لاجرم آن شاهد بالا و پست با کمال دلربائی درالست [صفحه ۴۸] جلوه اش گرمی بازاری نداشت یوسف حسنش خریداری نداشت غمزه اش را قابل تیری نبود لایق پیکانش نخجیری نبود امانتی که خداوند بر آسمانها و زمین عرضه داشت و هر یک از پذیرفتن آن سر باز زدند امانت عشق حضرت حق بود، این بار امانت رافقط انسان به دوش کشید: پرده ای کاندرا برابر داشتند وقت آمد پرده را برداشتند ساقی ای با ساغری چون آفتاب آمد و عشق اندر آن ساغر شراب پس ندا داد او نه پنهان بر ملا کالصلای ای باده خواران الصلاهمچو این می خوشگوار و صاف نیست ترک این می گفتن از انصاف نیست حبذا زین می که هر کس مست اوست خلقت اشیاء مقام پست اوست همه ذرات عالم، عالی و دانی، بیش و کم از آن مایه حیات نوش [صفحه ۴۹] کردند ولی ساغر از می خالی نشد، حضرت ساقی ندا کرد فقط انبیاء و اولیاء دگر باره به ندای او لبیک گفتند: باز ساقی برکشید از دل خروش گفت ای صافی دلان درد نوش مرد خواهم همتی عالی کند ساغر ما را ز می خالی کند انبیا و اولیا را با نیاز شد به ساغر گردن خواهش درازولی باز ساغر پر از می بود، ساقی بار دیگر حریفان را به نوشیدن آن فراخواند: باز ساقی گفت تا چند انتظار ای حریف لا ابالی سر بر آراین بار حضرت حسین علیه السلام به ندای ساقی لبیک گفت و ساغر می را تمام نوشید چون به موقع ساقی اش درخواست کرد پیر می خواران ز جا قد راست کرد زینت افزای بساط نشأتین سرور و

سر خیل مخمواران حسین علیه السلام گفت آن کس را که می جویی منم باده خواری را که می گویی منم [صفحه ۵۰]
شرطهایش را یکایک گوش کرد ساغر می را تمامی نوش کرد باز گفت از این شراب خوشگوار دیگر گرت گر هست یک ساغر
بیار آنگاه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از منیت به کلی پاک شد و به مقام فنا و بقا رسید و خود ساقی لب تشنگان
گردید تا آنجا که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام خود فانی می شود و حجاب خویش را نیز به آتش عشق الهی می
سوزاند: هر که بیرونی بد از مجلس گریخت رشته الفت ز همراهان گسیخت دور شد از شکر ستانش مگس وز گلستان مرادش
خار و خس خلوت از اغیار شد پرداخته وز رقیبان، خانه خالی ساخته پیر میخواران به صدر اندر نشست احتیاط خانه کرد و در
بیست محرمان راز خود را خواند پیش جمله را بنشانند، پیرامون خویش [صفحه ۵۱] [صفحه ۵۱] جمله را کرد از شراب عشق،
مست یادشان آورد آن عهد الست در طی وادی طریقت و قطع جاده حقیقت همتی مردانه در کار است که آن جامه مناسب بر
اندام قابلیت هر کس نیست. و در اینجا بر کمال همت حضرت عباس و نهایت قابلیت آن زبده ناس بر مشرب اهل عرفان
گوید: طالبان راه حق را بد دلیل رهنمای جمله، بر شاه جلیل بد به عشاق حسینی، پیشرو پاک خاطر آی و پاک اندیش رومی
گرفتی از شط توحید آب تشنگان را می رساندی با شتاب عاشقان را بود آب کار ازو رهروان را رونق بازار ازوروز عاشورا به
چشم پر زخون مشک بر دوش آمد از شط چون برون شد به سوی تشنه کامان

رهسپر تیر باران بلا را شد سپر [صفحه ۵۲] بر زمین آب تعلق پاک ریخت وز تعین بر سر آن، خاک ریخت هستیش را دوست از مستی فشانند جز حسین اندر میان چیزی نماند در این نگرش دیگر از عواطف ساده و بحثهای اجتماعی و تاریخی و فقهی خبری نیست، شرح عاشورا به زبان عشق است در این شیوه حضرت علی اکبر علیه السلام تشنه است ولی نه تشنه آب که تشنه عشق است آن هم از دست سالار عاشقان. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در پاسخ درخواست آب از جانب پیامبر انگشتر خویش را بر زبان او می نهد اما این انگشتر، مهر نهادن بر زبان اوست تا اسرار اهل دل را فاش نسازد، در این منطق نیز حضرت زینب علیهم السلام بیهوش شده و بر زمین می افتد اما این بیهوشی از شدت جلوه نور حضرت حق بود که از آینه حق تابیدن گرفت: آفتابی کرد در زینب ظهور ذره ای زان آتش وادی طور شد عیان در طور جانش آیتی خر موسی صعقا زان آیتی [صفحه ۵۳] طلعت جان را به چشم جسم دید در سرا پای مسمی اسم دید دید تابی در خود و بیتاب شد دیده خورشید بین پر آب شد از رکاب ای شهسوار حق پرست پای خالی که زینب شد زدست در پایان مثنوی می گوید: حق همی دانم که غالی نیستم اشعری و اعتزالی نیستم اتحادی و حلوی نیستم فارغ از اقوال بی معنیستم لیک من دارم دل دیوانه ای با جنون از خویش خود بیگانه ای گاهگاهی از گریبان جنون سر به شیدائی همی آرد برون سعی ها دارد پی خامی من سخت می کوشد به بدنامی من [صفحه ۵۴] لغزشی گرفت نی از قائلست آنهم

از دیوانگی های دلست منتها چون رشته باشد با حسین شاید ای دانا کنی گر غمض عین قافیه مجهول اگر شد در پذیر و آنچه باشد، شور و دور و زیر و پیردل بسی زین کار کرده است و کند عشق از این بسیار کرده است و کند چونکه از اسرار سنگین بار شد نام او «گنجینه الاسرار» شد [۵۰]. و همچنین حاج میرزا «حسن اصفهانی» ملقب به «صفی علیشاه» (م ۱۳۱۶ ه ق) کتاب «زبدہ الأسرار» را در اسرار شهادت سید الشهداء نوشته و نهضت عاشورا را با اصول و موازین سیر و سلوک صوفیانه تطبیق کرده است. وی زیر عنوان «آفتاب عشق میدان تاب شد؟!» گوید: چون که زینب در سرادق بازگشت سوی میدان شاه میدان تازگشت [صفحه ۵۵] ذوالجناح عشق آتش خوی شد بی زبان انی انا الله گوی شد بی زبان حاشا که اندر کوی حق بد زبان لن ترانی گوی حق گشت از او آتش گلستان بر خلیل خضر را در ره نوردی بد دلیل برق نعلش نار نخل طور بود موسی آن را باز دید و نور بودزنده از هر تار مویش در شمیم صد هزاران عیسی محیی الرمیم آسمانها بسته موی دمش بحر امکان گردی از خاک سمش چون عنان او سبک در راه شد خاک صحرا هم صفات الله شد جای هر گامی که بر می داشت او انبیاء را بود جای چشم و رو چون به میدان شهادت پا نهاد پا برون از ملک «او ادنی» نهاد [صفحه ۵۶] شد رکابش حلقه عرش برین عرش یعنی پای آن عرش آفرین این سخن را هل بجا تکلیف نیست ذوالجناح عشق را تعریف نیست ذوالجناح تیز تک شو شب رسید باز ترسم کز قفا

زینب رسید و صفها جز لفظ پیچاپیچ نیست قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست الغرض شد سوی میدان ره نورد ذوالجناح و فارس او شاه فرد آفتاب عشق میدان تاب شد عقل آنجا برف بود و آب شد عقل تنها نی دم از هیهات زد عشق را هم بهت برد و مات زد لامکان و آنجا که فوق عرش بود زیر سم ذوالجناحش فرش بود تا به خدمت بوسدش نعل سمنند قاب قوسین از حد خود شد بلند [صفحه ۵۷] لامکان شد پست بر بالای او پست و بالا گشت تنگ از جای او پرده کشف الغطاء بر چیده شد و آنچه حیدر را یقین دیده شد ذات مطلق بی حجاب ای مرد کار گشت در میدان توحید آشکارهین چه میدان ساحت آن غیب الغیوب نه سپهرش جزو خاک و خاکروب آفتاب لا- یزالی بر فروخت پرده های لن ترانی را بسوخت بی حجاب اسرار ذات مکتوم از حجاب افتاد بیرون نام و نم آن که در معراج وحی از وی رسید پیش پیش ذوالناحش می دوید و فائی زیر عنوان «راز بین عاشق و معشوق» گوید: گشت تیغ لامثالش گرم سیر از پی اثبات حق و نفی غیر [صفحه ۵۸] جبرئیل آمد که ای سلطان عشق یکه تاز عرصه میدان عشق دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت هم پیام گوید ای جان حضرت جان آفرین مر تو را بر جسم و بر جان آفرین محکمها از تو میثاق مراست رو سپیدی از تو عشاق مراست این دوئی باشد ز تسویلات ظن من توام ای من تو در وحدت تو من چون خودی را در هم کردی رها تو مرا خون من ترایم خونبها مصدری و ما سوی مشتق تراست بندگی کردی

خدائی حق تراست هر چه بودت داده ای اندر رهم در رهن من هر چه دارم می دهم کشته گانت را دهم من زندگی دولتت را تا ابد پابندگی [صفحه ۵۹] شاه گفت ای محرم اسرار ما محرم اسرار ما از یار ما گر چه تو محرم به صاحب خانه ای لیک تا اندازه ای بیگانه ای آن که از پیشش سلام آورده ای و آن که از نزدش پیام آورده ای بی حجاب اینک هم آغوش من است بی تو رازش جمله در گوش من است از میان رفت آن منی و آن توئی شد یکی مقصود و بیرون شد دوئی گر تو هم بیرون روی اولی تر است ز آنکه غیرت آتش این شهپر است جبرئلا رفتنت زین جا نکوست پرده کم شو در میان ما و دوست رنجش طبع مرا مایل مشو در میان ما و او حایل مشواز سر زین بر زمین آمد فرازوز دل و جان برد جانان را نماز [صفحه ۶۰] با وضوئی از دل و جان شسته دست چار تکبیری بزد بر هر چه هست گشته پر گل ساجدی عمامه اش غرقه اندر خون نمازی جامه اش بر فقیه از آن رکوع و آن سجود گفت اسرار نزول و هم صعود بر حکیم از آن قعود و آن قیام حل نمود اشکال خرق و التیام و آن سپاه ظلم و آن احزاب جور چون شیاطین مر نمازی را بدورتیر بر بالای تیری بی دریغ نیزه بعد از نیزه ای از بعد تیغ قصه کوتاه، شمر ذوالجوشن رسید گفتگو را آتش خرمن رسید ز آستین غیرت برون آورد دست صفحه را شست و قلم را سر شکست از شنیدن دیدن بینایست و گوش شد سخنگوی از زبان من خموش [صفحه ۶۱] در طریقت عرفانی آنچه اصالت دارد، «عشق»

است، پس آنچه که از حادثه عاشورا از عشق تهی باشد، تحریف شده باید دانست و مدارکی که با عشق همخوانی دارند، همان واقعه راستین عاشورا است. چنانکه حکیم الهی قمشه ای نیز به مناسبت عاشورا می گوید: ای فلک امشب شب عاشور ماست خواب مکن گر به دلت شور ماست شب نه که آرایش روز الست ساقی محفل ز می عشق مست شب نه که معراجگه مصطفی لیله اسرار سپاه وفاشب نه که در دهر بهین روز عشق روز ازل را زابد سوز عشق شب نه که آرایش صبح وصال معرکه عشق سپاه جلال شب نه که آرایش دو عالم در او جلوه گه آدم و خاتم در او شب نه که صبح ازل از اهتزاز مشتری و زهره او دلنواز [صفحه ۶۲] تا آنجا که می گوید: این شب عشق است و ندای وثاق نغمه وصل است و نوای فراق نیست روا کانجم شبگرد و ماه خواب بر او دیده شاه و سپاه بر شدی از ناله زشب تا سحر نغمه عشاق به عیوق بر [۵۱]. و نیز به مناسبت روز عاشورا می گوید: چون شب تاریک دل دیو چهر رفت و رخ افروخت فرزند مهر صبح شد و فتنه عاشور گشت طبع جهان پر ز شر و شور گشت چشمه خورشید شرر بار شد روز سیه تر ز شب تار شد بر گرهی صبح سعادت دمید بر سپهی روز شقاوت رسید تا که می گوید: یک گره از نشئه صبهای عشق با دل و جان بر سر سودای عشق یک گره از نفس دنی با شتاب تاخت سوی دوزخ قهر و عذاب [صفحه ۶۳] یک گره از شوق به میدان شدند واله حسن رخ جانان شدند باری از آنجا که قضا خواستی هر گرهی

در صفی آراستی سلسله ای بسته سوء القضا باز به یک سلسله چشم رضازمره ای از باده ابلیس مست جمعی از آن ساغر سر الست [۵۲]. می گویند: مگر امام حسین علیه السلام نمی دانست در کربلا کشته خواهد شد. پس چرا رفت و چرا وقتی که دید تنهاست، در میان آن لشگر انبوه دشمن، با دشمن صلح نکرد؟ مگر در اینجا عقل به صلح فتوا نمی داد؟ تمام این چراها در لغت عشق از بین می رود و عقل عاجز می ماند وقتی که عشق آتش به جان عاشق زند، جز معشوق هیچ چیز دیگر در نظرش مجسم نمی شود با عجله تمام می خواهد به وصال معشوق نائل آید، محو شدن در انوار معشوق برای عاشق وصال است و بس [۵۳]. در بینش صوفیانه شهادت امام حسین علیه السلام همچون سر دار رفتن «حلاج» است و طبق این پندار مردان الهی با کشته شدن رو به دیدار خدا می روند، و به هدف خود می رسند، پس جای سرور و شادی و وجد است نه جای تأثر و گریه و از پندار آنها این نتیجه را می توان گرفت [صفحه ۶۴] که کشندگان مردان الهی خدمت بزرگی به آنان کرده که قفس آنان را شکسته و مرغ روحشان را به عالم ملکوت به پرواز در آورده اند با همین بینش، ملای رومی روز عاشورا را روز فرح و سرور و قاتلان امام حسین علیه السلام را ناجی و رستگار می دانسته است، زیرا که آنان باعث شده اند که روح آن حضرت از زندان تن خلاصی یافته به مقام شاهنشهی رسیده است، این است ابیات مثنوی در مذمت شیعه به جهت اقامه عزا به شهید کربلا: روز عاشورا همه اهل حلب باب

انطاکیه اندر تا به شب گرد آید مرد و زن جمعی عظیم ماتم آن خاندان دارد مقیم تا به شب نوحه کنند، اندر بکا شیعه عاشورا برای کربلا بشمرند آن ظلمها و امتحان کز یزید و شمر دید آن خاندان آن غریو نعره ها در سر گذشت پر همی گردد همه صحرا و دشت [صفحه ۶۵] یک غریبی شاعری از ره رسید روز عاشورا و آن افغان شنید شهر را بگذاشت و آن سو، رای کرد قصد جست و جوی آن هیهای کرد پرس پرسان می شد اندر افتقاد چیست این غم، بر که این ماتم فتاد این رئیسی رفت باشد که به مرد این چنین مجمع نباشد کار خرد نام او، القاب او شرحم دهید که غریب من، شما ای اهل دید چیست نام و پیشه و اوصاف او تا بگویم مرثیه الطاف او مرثیه سازم که مردی شاعرم تا از اینجا برگ و لا لنگی [۵۴] . برم آن یکی گفتش که تو دیوانه ای تو نه ای شیعه، عدوی خانه ای [صفحه ۶۶] روز عاشورا نمی دانی که هست ماتم جانی که از قرنی به است پیش مومن کی بود این قصه خوار قدر عشق گوش، عشق گوشوار [۵۵] . پیش مومن ماتم آن پاک روح شهره تر باشد ز صد طوفان نوح گفت آری لیک کو دور یزید کی بد است آن غم، چه دیر اینجا رسید چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کران این حکایت را شنید خفته بود ستید تا اکنون شما تا کنون جامه دریدید از عزا! پس عزا از خود کنید ی خفتگان زانکه بد مرگیست این خواب گران روح سلطانی ز زندانی بجست جامه چون دریم و چون خوانیم دست [صفحه ۶۷] چونکه ایشان خسرو دین بوده اند وقت شادی شد

چو بگسستند بندسوی شاد [۵۶]. روان دولت تاختند کنده و زنجیر را انداختند دور ملک است و گه شاهنشهی گر تو یک ذره از ایشان آگهی ورنه ی آگه برو بر خود گری زانکه در انکار نقل و محشری بر دل و دین خرابت، نوحه کن چون نمی بیند جز این خاک کهن ورهمی بیند چرا نبود دلیر پشت دار و جان سپار و چشم سیردر رخت کو از پی دین فرخی؟ گر بدیدی بحر کو کف سخی؟! آنکه جو دید آب را نکند دریغ خاصه آنکو دید دریا را و میغ [۵۷]. [صفحه ۶۸] طبق این نظریه صوفیانه، شهادت امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت و جلالت پوچ و خالی از معنی و محتوی می گردد و در عین حال جلادان کشنده امام حسین علیه السلام تبرئه می شوند زیرا آنها هم نه به اراده و انتخاب خود، بلکه به مشیت الهی برای این کار از همان روز الست انتخاب شده اند و آلت اجرای اراده خداوند بوده اند و نیز نهضت عاشورا عاری از پیام می گردد و همه جباران یزیدی برای همیشه از خطر عاشورا و خاطره حسین علیه السلام مصون می مانند و جهت شهادت از مقابله با قدرتهای جور و ستم به سوی هیچ منحرف می شود. تردیدی نیست که زبان این حادثه زبان دل است و عرفان در شناختن آن نقش کلیدی دارد و اساسی ترین جنبه های قیام حسینی جنبه پاکبازی او در راه حق است، ولی باید توجه داشت عرفانی که برخاسته از کتاب و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد نه عرفان مسیحی و بودائی و هندی و غیره... و به اصطلاح عرفان التقاطی پس به

اسرار صوفیانه و عارفانه مانند عمان سامانی یا صفی علیشاه و... پرداختن و ابعاد دیگر آن را نادیده گرفتن به سیمای کامل این واقعه شگفت انگیز لطمه می زند و تنها به اهل عرفان و متصوفه اختصاص پیدا می کند در صورتی که نهضت امام حسین علیه السلام برای همگان اسوه و مایه هدایت است. [صفحه ۶۹]

روش فقهی

یکی از ابعاد حادثه عاشورا جنبه تکلیفی یا عمل به وظیفه شرعی است. تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام در آن شرائط، بیعت با یزید را حرام و امر به معروف و نهی از منکر را واجب می دانست و سکوت در برابر یزید را موجب نابودی اسلام تلقی می کرد. اگر وجوب تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی و جهاد علیه اهل بغی را نیز بر آن تکالیف بیفزاییم، ابعاد فقهی نهضت گسترش خواهد یافت. بررسی حادثه از جنبه یاد شده را شیوه فقهی بر عهده دارد. [۵۸]. اگر نهضت عاشورا را بخواهیم با روش فقهی ارزیابی کنیم، خیلی از سئوالات بی پاسخ می ماند. اگر بگوئیم امام علیه السلام برای سقوط رژیم اموی و تشکیل حکومت اسلامی قیام مسلحانه کرد و شکست او از روز اول قابل پیش بینی بود و ظاهر امر هم همین را نشان می دهد، چنانکه خویشاوندان مهربان و دلسوز امام چون «محمد حنفیه» برادر امام و «عبدالله بن جعفر» همسر «زینب کبری علیها السلام» و «عبدالله بن عباس» و... او را به هنگام خروج، از رفتن باز می داشتند و به ماندن فرا می خواندند. چرا امام به حرف ناصحان خیر خواه گوش نداد؟! چگونه شد که امام به رأی و نظر سران و بزرگانی که او را از رفتن به عراق منع

می کردند و [صفحه ۷۰] صریحا کشته شدنش را مطرح می ساختند، توجه نفرمود و رأی خود را که عاقبت منتهی به شهادت شد، دنبال کرد؟ و چرا در این سفر پر خطر، اهل بیتش را همراه خود برد؟ خطر این سفر را همه پیش بینی می کردند، یعنی یک امر غیر قابل پیش بینی حتی برای افراد عادی هم نبود. لهندا قبل از آنکه ایشان حرکت بکنند، تمام کسانی که آمدند و مصلحت اندیشی کردند، حرکت دادن اهل بیت به همراه ایشان را کاری بر خلاف مصلحت تشخیص دادند. یعنی آنها با حساب و منطق خودشان که در سطح عدی بود و به مقیاس و معیار حفظ جان امام و خاندانش به اتفاق آراء به او می گفتند، آقا رفتن خودتان خطرناک است و مصلحت نیست یعنی جانتان در خطر است تا چه رسد که بخواهیم اهل بیت را به همراه خودتان ببرید، راست هم می گفتند، خود امام در روز عاشورا وقتی اوضاع و احوال را به چشم دید، فرمود: «الله در ابن عباس ينظر من ستر رقیق». «مرحبا به ابن عباس که حوادث را از پشت پرده نازک می بیند». تمام اوضاع امروز وضع مردم کوفه و وضع اهل بیت مرا در مدینه به من گفت. امام به آنها جوابی می داد که دیگر نتوانند در این باره حرف بزنند در جواب یکی از آنها فرمود: «لا- یخفی علی الأمر». «مطلبی که تو می گوئی، بر خودم نیز پنهان نیست خودم هم می دانم». اگر عمل امام را مصداق «جهاد» بدانیم، باز در این صورت به [صفحه ۷۱] اشکال بر می خوریم زیرا با دست خالی جلو نیزه و تیغ و تیر رفتن وظیفه

شرعی نیست، بلکه از لحاظ شرعی اشکال دارد، آدم مسئول و مؤاخذه می شود به جهت فرموده حق تعالی: «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه». «یعنی خود را به دست خود به هلاکت میندازید». جهادی که سرنوشتش شکست و مرگ حتمی است، انتحار است. به سود کفر و ظلم است فائده ای ندارد و آن نظریه ای که می گوید: امام برای سقوط رژیم اموی و به دست گرفتن زمام حکومت و امامت مردم قیام رسمی مسلحانه کرد، منتهی در اثر خیانت مردم و حيله دشمن و کودتای کوفه و قتل نیرو شکست خورد، یعنی برای غلبه بر دشمن قیام کرد نه برای اینکه کشته شود، در اثبات منطق خود و رد نظر طرف مقابل خود، می گوید: اگر واقعا امام از مدینه بیرون آمد تا کشته شود، در این صورت این ایراد به او وارد است که پس این قیام یک قیام بی ثمر بوده است و امام خود را مفت به کشتن داده است و به جای آن بهتر بود که در مسجد می نشست و لااقل به نقل و طرح احادیث پیغمبر می پرداخت و امروز که می بینیم از حضرت امام حسین علیه السلام - برخلاف دیگر ائمه - احادیثی به ما نرسیده است، به این علت بوده که وی خود را به کشتن داده است که اگر می ماند، لااقل می توانست منشأ خدمتی در این جهت باشد که نشد. و اگر عمل امام را از باب امر به معروف و نهی از منکر بدانیم، باز هم اشکال پیش می آید زیرا از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از [صفحه ۷۲] منکر، اینکه بر انکار او فساد مترتب نشود، پس هر گاه

گمان کند که از این منع و انکار ضرری متوجه جان و یا مال او می شود، یا ضرری به یکی از مسلمانان می رسد، وجوب ساقط می شود. به این معنی شرط مذکور مرزهای امر به معروف و نهی از منکر را مشخص کرده است. ولی عمل امام نشان می دهد که ارزش امر به معروف و نهی از منکر بالاتر از اینهاست. امام برای آن اهمیتی بالاتر از جان و مال و حیثیت انسان قائل است زیرا آن حضرت با عمل حیرت انگیز خود به جهان و جهانیان نشان داد که انسان در راه امر به معروف و نهی از منکر به جایی می رسد که مال و جان و آبروی خودش را باید فدا کند و ملامت مردم را متوجه خود سازد همان طوری که امام حسین علیه السلام کرد احدی از علما و فقهای عصر امام نهضت خونین آن حضرت را تصویب نمی کرد. البته در سطحی که آنها فکر می کردند درست هم فکر می کردند ولی در سطحی می اندیشیدند که اگر این مسافرت برای به دست گرفتن حکومت است، آینده خوشی ندارد. بعضیها به خاطر همین سئوالات خود را راحت کرده و گفته اند کار امام حسین علیه السلام مخصوص خودش است و او در هر شرایط به وظیفه خود عمل کرده است به اصطلاح «قضیه فی واقعه» و قابل پی جوئی نیست! به دستورات اسلام که دستورات کلی و عمومی است، مربوط [صفحه ۷۳] نیست علما و فقهای آن عصر نیز از کار امام سر در نمی آوردند و منطق امام را نمی فهمیدند و آنها عموماً در آن شرایط حرکت امام را به خصوص با اهل بیتش جایز نمی دانند ولی پیداست

امام چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند، همان مثل معروف، آنچه را که دیگران در آینه نمی بینند او در خشت خام می بیند. اثر کار خودش را در طول تاریخ می بیند، او منطقی دارد ما فوق منطق علما و فقهای که در اجتماع آن روز بودند. «ابن عباس، ابن حنفیه، عبدالله بن جعفر و ابن عمر» و عده زیادی در کمال خلوص نیت، امام را از رفتن به کربلا نهی می کردند همه متولیان عقل و دین، نصیحتگران شرع و عرف همه یکصدا مخالف حرکت امام بودند آنها روی منطق و مبنای خودشان حق داشتند ولی امام چیزی را می دید که آنها نمی دیدند. نه آنها به اندازه آنها خطر را احساس می کردند و نه می توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی دارد. اما او به طور واضح می دید و او به استناد روایی که البته در حکم یک وحی قاطع است، فرمود: در عالم رؤیا جدم به من فرموده است «ان الله شاء أن يراك قتيلا» [۵۹]. گفتند پس اگر این طور است، چرا اهل بیت و بچه ها را همراهتان می برید؟ فرمود: این را هم جدم فرمود: «ان الله شاء أن يراهن سبایا» [۶۰]. «یعنی خداوند خواسته [صفحه ۷۴] ترا شهید و خانواده ات را اسیر ببیند». کلمه مشیت خدا یا اراده خدا در دو مورد بکار می رود که یکی را اصطلاحا اراده تکوینی و دیگری را اراده تشریحی می گویند. اراده تکوینی یعنی قضاء و قدر الهی که اگر چیزی قضا و قدر حتمی الهی به آن تعلق گرفت، معنایش این است که در مقابل قضا و قدر الهی جز تسلیم کار دیگری نمی شود

کرد و در اینجا مشیت به آن معنا نیست. معنای اراده تشریحی این است که خداوند این طور راضی است یعنی رضایت خداوند در این است. خدا خواسته است تو شهید باشی، جدم به من گفته است که رضای خدا در شهادت توست. جدم به من فرموده است اینها اسیر باشند یعنی اسارت اینها رضای خداست [۶۱]. علما و بزرگان آن عصر همه یک جور عقیده داشتند اما امام حسین علیه السلام عقیده دیگری در سطح عالی داشت همه یک جور قضاوت می کردند اما نظر امام با آنها تفاوت داشت معلوم است که کار امام یک کار حساب شده است یک رسالت و یک مأموریت است. طرز تلقی فقهی در میان ابعاد متعدد مسأله تنها از یک بعد [صفحه ۷۵] می تواند در کم و چون آن به بررسی پردازد و محدوده آن از چند مسأله تجاوز نمی کند. این بعد فقط به چند مسئله محدود است و شکی نیست حادثه ای به این عظمت در چارچوب دیدگاه فقهی آن عصر نمی گنجد بدین معنی: همچنان که داستان شگفت انگیز خضر و موسی و کارهای عجیبی که خضر انجام داد که اسرار درونی این حوادث حتی بر موسی هم مشکوف نبود، با موازین فقهی و قانونی سازگار نیست [۶۲] حادثه کربلا را هم نمی توان در چارچوب موازین فقه جا داد [۶۳]. یکی از ابعاد عمیق حادثه کربلا، بعد اخلاقی آن است وقتی از این دیدگاه به حادثه می نگریم، می بینیم یک صحنه نمایش اخلاق اسلامی است یکی از عناصر اخلاقی موجود در این حادثه وفا و ایثار است اساساً حادثه کربلا نمایشگاه ایثار و وفاست آیا برای ایثار و وفا تجسمی بهتر از

حادثه کربلا می توان پیدا کرد؟! ایثار که یکی از باشکوهترین تجلیات عاطفی روح انسان است، [صفحه ۷۶] در مکتب اهل بیت علیهم السلام بسیار قوی است و می دانیم سوره «هل اتی» برای ارج نهادن به ایثار اهل بیت علیهم السلام نازل شده و سندی بزرگ برای فضیلت این خاندان است و در آن می فرماید: (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا) «و غذای خود را با این که آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند (و می گویند) ما شما را برای خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی خواهیم». کاری که خاندان وحی در اینجا انجام دادند، بالاتر از وظیفه فقهی و تکلیفی آنها بود آنها ایثار کردند و سه روز خود و فرزندانشان گرسنه ماندند غذای خود را در راه خدا به فقیر و یتیم و اسیر دادند و این یک وظیفه تکلیفی نبود، بلکه آنها به وظیفه اخلاقی و انسانی خود که بالاتر از وظیفه فقهی است، عمل کردند و در حادثه کربلا هم وظیفه فقهی و تکلیفی امام همان بود که فقها به آن اصرار داشتند ولی کار امام بالاتر از این بود او به وظیفه اخلاقی و انسانی خود عمل کرد. بهترین تجلیگاه «ایثار» این عاطفه انسانی و اسلامی حادثه کربلا است. و برای ایثار، تجسمی بهتر از داستان حضرت عباس نمی توان یافت. او بعد از آن که چهار هزار مأمور شریعه فرات را کنار زد و اسب خود را داخل آب [صفحه ۷۷] برد، به طوری که آب به زیر شکم اسب

رسید، مشکش را پر از آب کرد و چون خود به شدت تشنه بود، مقداری آب برداشت و جلوی دهانش آورد تا بنوشد، دیگران از دور ناظر بودند آنها همین قدر گفته اند ما دیدیم که آب ننوشید و آب را ریخت. تاریخ می گوید: «فذكر عطش الحسين عليه السلام» یادش افتاد که برادرش تشنه است گفت: شایسته نیست حسین در خیمه تشنه باشد و من آب بنوشم. آب شرمنده ایثار علمدار تو شد که چرا تشنه از او این همه بی تاب گذشت خطاب به خود گفت: یا نفس من بعد الحسين هونی فبعده لا- کنت ان تکونی ای نفس می خواهم بعد از حسین نمائی، تو می خواهی آب بخوری و زنده بمائی؟ در حالی که حسین در خیمه تشنه است». در اینجا وظیفه تکلیفی و فقهی حضرت عباس این بود که به مجرد رسیدن به شریعه، آب بخورد و نیرو بگیرد و زنده بماند ولی حضرت عباس به وظیفه اخلاقی خود عمل کرد با این که به شدت تشنه بود، ولی آب نخورد و با لب تشنه از شریعه بیرون آمد. بدین ترتیب عباس در «جهاد اکبر» یعنی «جهاد با نفس» نیز پیروز گردید. [صفحه ۷۸] امام صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله عمی العباس لقد آثر و ابلی بلاء حسنا» [۶۴]. «خدا رحمت کند عمویم عباس را، عجب نیکو امتحان داد، ایثار کرد و حداکثر آزمایش را انجام داد برای عمویم عباس مقامی در نزد خدا است که تمام شهیدان غبطه مقام او را می خورند». یا این که می خوانیم به هنگامی که امام مشغول نماز گردید، یکی از یاران او، خودش را سپر امام کرد و آنقدر تیر به بدن او خورد که

دیگر یارای مقاومت از دست داد و بر زمین افتاد. در لحظات آخرش امام، خود را به بالینش رساند او تازه شک می کرد آیا به وظیفه خود عمل کرده یا نه، می گوید: «اوفیت یا ابا عبدالله؟» «آیا من توانستم وفا بکنم یا نه؟». [صفحه ۷۹]

کار آمدترین شیوه برای شناخت نهضت عاشورا

اشاره

شیوه های مذکور برای شناخت نهضت عاشورا کافی نیستند، جامع ترین و کار آمد ترین شیوه ای که برای تحریف شناسی عاشورا می توان به کار گرفت، اسلوب امام شناسی است. شناختن نهضت عاشورا نیاز به احاطه و توجه به جهات و حقایق و مسائل بسیاری دارد که در فهم و دریافت درست این موضوع موثر است. و هر چیزی از این حادثه که با شئون امامت سازگار نباشد، آن تحریف شده است و اسناد و مدارکی که با شئون امامت همخوانی دارند همان واقعه راستین عاشورا است. مدعای ما این است که طرح امام شناسی یکی از کارآمدترین معیارها برای تحریف شناسی حادثه عاشورا است بدیهی است نمی توان این واقعه را یک پیش آمد ساده تاریخی شمرد و روی آن نظر داد. برای اثبات این مدعا و تبیین اصول و مبانی این شیوه ذکر چند [صفحه ۸۰] مقدمه ضرورت دارد:

فائده لطف

۱- چنانکه از راه «لطف» و عنایت الهی لازم است اشخاصی تعیین شوند که وظائف انسانی را از راه «وحی» درک نموده و به مردم ابلاغ نمایند، همچنین وظیفه لطفی پروردگار جهانیان ست که برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران جانشینان معصومی برای آنان قرار دهد که جامعه بشری را در پیمودن راه کمال و سعادت کمک کنند. پس به اعتقاد شیعه «امامت» چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم و مرجعیت دینی است، بلکه تمام وظائف پیامبران (بجز دریافت وحی) برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت که در پیامبران می باشد، در امام نیز هست [۶۵]. از اینرو «امامت» در نزد شیعه چنین تعریف شده است: «هی منصب الهی حائز لجميع الشئون

الکریمه و الفضائل الا النبوه و ما یلازم تلک المرتبه السامیه» [۶۶]. «امامت یک منصب الهی است که تمام شئون والا و فضائل جز نبوت و لوازم آن را در بر دارد». «شیخ مفید» (۴۱۳-۳۳۶ ه) می گوید: «امامانی که جانشینان پیامبرانند، در اجرای احکام و اقامه [صفحه ۸۱] حدود و حفظ شریعت و تربیت مردم همانند پیامبران معصوم هستند [۶۷]. «امامت نزد شیعه یک منصب و موهبت الهی است که تنها از سوی خدا به دارنده آن اعطاء می شود و همان فضائل و امتیازات پیامبر (جز مقام نبوت) را داراست و کار او منحصر به حکومت و مرجعیت دینی نیست، بلکه هدایت همه جانبه دین و دنیا را بر عهده دارد. از آیات و روایات زیادی استفاده می شود که «امام» علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و ملکوت می باشد و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلبهای شایسته مردم تأثیر و تصرف می نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می کند [۶۸]. پس مسأله ولایت معنوی توسط خود امامان مطرح شده و در ژرفای اندیشه شیعیان ریشه دوانیده و جزء اصول مذهب شیعه شمرده می شود چنان که هر شیعه ای به چنین امامت و ولایتی اقرار و اعتراف دارد یعنی معتقد است که امام دارای چنین روح کلی است و در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از دور و نزدیک به نحو خطاب سلام می دهد و سلام به نحو تخاطب شرطش حضور است و همچنین در [صفحه ۸۲] مقام توسل

و استغاثه به آنها به نحو خطاب سخن می گوید. تازه یک فرد شیعه این کلمات را برای یک امام مرده می گوید (البته از نظر او زنده و مرده امام فرقی ندارد) [۶۹]. البته ولایت معنوی «امام» از بعد انسان کامل بودن او که مظهر اسماء و صفات خداست، ناشی می شود. زیرا امام، کامل ترین و عالی ترین مظهر انسانیت در بعد الهی آن است رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بعد الهی و کمال انسانی علی علیه السلام در زمانی که او هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، به وی فرمود: «انک تسمع ما أسمع و تری ما أری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر» [۷۰] «یعنی آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را که می بینم، تو نیز می بینی (یعنی صدای جبرئیل را هنگام ادای وحی می شنوی و خود او را همانند من می بینی) الا- این که تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر و مددکار من هستی». و این اوج کمال انسانی و اتصال به قرب الهی است از آنجائی که امامان همه، از نور واحدی هستند، آنچه درباره امام به طور کلی گفته می شود در مورد هر یک از دوازده امام نیز صادق است [۷۱]. [صفحه ۸۳]

علم امام

امام به حقایق جهان هستی به اذن خدا واقف است اعم از آنها که تحت حس قرار دارند و آنها که بیرون از دایره حس می باشند. مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. و راه اثبات علم امام از راه نقل روایات متواتری است که در جوامع حدیث شیعه مانند: کافی، بصائر و کتب صدوق و بحار الانوار و غیر آنها

ضبط شده است. به موجب این روایات زیاد، امام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا به ادنی توجهی می‌داند. به موجب روایات فراوانی که در منابع حدیثی وارد شده است، منابع علم امام متعدد و متنوع است. در درجه اول مسأله آگاهی آنها به تمام معانی قرآن مجید است و در درجه دوم علمی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها رسیده است و در درجه بعد تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان و عالم غیب است. از بعضی روایات استفاده می‌شود که در هر شب جمعه روح امامان علوم و دانشهای تازه ای را از سوی خداوند دریافت می‌دارند، از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه ای داریم. راوی می‌گوید گفتم: خداوند بر سرور شما بیفزاید منظورتان از این خوشحالی چیست؟ فرمود: [صفحه ۸۴] «اذا كان ليلة الجمعة و افي رسول الله العرش و وافي الأئمة معه و وافينا معهم فلا- ترد ارواحنا الی ابداننا الا- بعلم مستفاد و لولا ذلك لا نفدنا» [۷۲] «هنگامی که شب جمعه می‌شود (روح مقدس) رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش الهی می‌رود و ارواح ائمه نیز با او ملاقات می‌کنند (و روح) من نیز با آنها به آنجا می‌رود، سپس روح ما به بدن ما باز نمی‌گردد مگر با علم و دانش جدیدی و اگر چنین نبود، دانش ما پایان می‌گرفت». در بسیاری از این روایات وارد است

که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود تحویل می دهد [۷۳]. در همان باب روایات متعدد دیگری در این زمینه نیز دیده می شود که اینجا جای شرح آنها نیست. با توجه به این روایات، معلوم می شود که منابع علمی امامان مسأله ساده ای نیست، منابعی در اختیار آن بزرگواران است که آنها را از سایر مردم ممتاز می سازد [۷۴]. و از راه عقل نیز براهینی است که به موجب آنها امام علیه السلام به [صفحه ۸۵] حسب مقام نورانیت خود کامل ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدائی و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند برای وی حقائق روشن می شود.

دستور العمل امامان

بر حسب اخبار متواتر برنامه کار و دستور العمل دوران امامت هر یک از امامان قبلا از طرف خداوند تعیین شده و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها ابلاغ گردیده است و هر کدام در عصر خود مکلف به وظائفی بودند و تعهداتی داشتند که طبق آن عمل می کردند. در کافی بابی است به نام «ان الائمه علیهم السلام لم يفعلوا شیئا و لا يفعلون الا بعهد من الله عز و جل و امر منه لا يتجاوزونه» [۷۵]. «ائمه علیهم السلام جز به عهد و فرمان خدا کاری را انجام نداده و نمی دهد و از آن تجاوز نمی کنند». که در آن چندین روایت در این زمینه نقل شده که از جمله «حمران» به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم به من خبر دهید که موضوع

نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام ایشان برای دین خدا و مصیبت‌هایی که دیدند، از قبیل کشته شدن به دست طاغیان و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ [صفحه ۸۶] امام فرمود: «یا حمران ان الله تبارک و تعالی قد کان قدر ذلک علیهم و قضاء و امضاء و حتمه ثم اجراه فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله قام علی و الحسن و الحسین و بعلم صمت من صمت منا» [۷۶]. «ای حمران! خدای تبارک و تعالی آن مصیبت‌ها را برایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت و سپس اجرا کرد (پس همه آن مصیبت‌ها با علم و اجازه خدا بوده) و علی و حسن و حسین علیهم السلام از روی بصیرت و دانشی که قبلاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافته بودند، قیام کردند و هر کس از ما خانواده هم که خاموشی گزیند، از روی علم است». امام حسین علیه السلام قهرمان کربلا - به عقیده شیعه امامیه - امام مفترض الطاعه و سومین جانشین از جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت کلیه می باشد و باید در بررسی ابعاد شخصیت آن حضرت به این مسأله توجه شود و اگر شخص حادثه شناس از ابعاد شخصیتی قهرمان حادثه با خبر نباشد، نمی تواند حادثه را درست ارزیابی کند و لذا یکی از اصول تحریف شناسی عاشورا توجه به جنبه امامتی و ولایتی حضرت سید الشهداء است. بنابراین ممکن است مورخ و یا محقق با وجود آگاهی تاریخی به ابعاد حادثه به

تبیین چهره واقعی [صفحه ۸۷] افراد توفیق پیدا نکند و این بدان جهت است که پژوهشگر از نظر احساس و معرفت با آن واقعه هماهنگ نیست. و این که عده ای از نویسندگان اهل سنت با وجود آگاهی به ابعاد حادثه، نتوانسته اند چهره واقعی قهرمان حادثه را آن طوری که بود، ترسیم نمایند. برای این است که آنان امام شناس نبوده اند و سختی با آن حضرت نداشته اند و این یک اصل مسلم است که باید میان شخصیت واقعه شناس و شخصیت قهرمان حادثه سختی باشد. معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید و این که مولف «شهید جاوید» سعی می کند قیام امام را از مجرای عادی و طبیعی و کارهای عقلانی بررسی نماید و کاری به امامت و عصمت حسین بن علی علیه السلام ندارد، چندان تفاوتی با نظر مورخان اهل سنت ندارد، زیرا کسی که قیام امام را بدون عقیده به امامت و عصمت امام بررسی نماید و کسی که معتقد به امامت و عصمت امام باشد، ولی در بررسیهای تاریخی این عقیده را مداخله ندهد، نتیجه یکسان است. پس بررسی و تحقیق کسی در این باره ارزش دارد که مناسب شئون امامت و شامل توجیه و تفسیر و تعلیل تمام نواحی و اطراف این واقعه بی نظیر باشد. پس ناگزیر باید میان شخص تحریف شناس و شخصیت قهرمان عاشورا سختی باشد تا روح و رفتار امام حسین علیه السلام را با جان و دل [صفحه ۸۸] لمس کند و در آثار هنری و علمی خود منعکس سازد و شاید مهمترین عامل تحریفات واقعه عاشورا این باشد که نوعا اندیشمندانی به معرفی این واقعه همت

گماشته اند که خود شناخت کافی از امام نداشته اند و امام را آن طوری که باید بشناسند، نشناخته اند. پس بهترین راه زدودن غبار تحریف از چهره عاشورا معرفی این نهضت توسط اندیشمندان امام شناس است. آری حادثه عاشورا از حوادث بی نظیر تاریخ است و نمی توان به مقیاس سایر حوادث و دعوتها و نهضت‌های سیاسی یا دینی روی آن اظهار نظر کرد زیرا با دعوت‌های سیاسی و قیام برای طلب حکومت و استعمار و استبعاد مردم فرق جوهری دارد و همین تفاوت آن را نافذتر و شور انگیزتر ساخته است. بنابراین نمی توان روی این حادثه بدون در نظر گرفتن این ویژگیها اظهار نظر نمود و این قیام را مانند یک قیام عادی تشریح و توصیف کرد زیرا اگر آن را یک قیام عادی بشماریم، تمام جزئیات آن را نیز باید عادی بدانیم در حالی که به طور قطع نمی توان قسمت مهمی از این قیام مقدس را به طور قطع نمی توان قسمت مهمی از این قیام مقدس را به طور عادی تفسیر و تعبیر کرد. چون آغاز قیام و شکل حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به سوی کوفه به هیچ وجه شبیه قیامها و نهضت‌های سیاسی و نظامی نیست و با موازین عادی تطبیق نمی کند، معلوم می شود که این قیام یک مأموریت الهی و دارای رمز و سرملکوتی بوده که امام آن را از روی [صفحه ۸۹] دستور محرمانه غیبی پذیرفته است. امام حسین علیه السلام نظر به امامت و رهبری واقعی که داشت، نمی توانست با یزید بیعت کند زیرا بیعت با یزید امضای نابودی اسلام بود و او تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت، و

خواست خدا هم از وی همین بود. از آن طرف امتناع از بیعت اثری تلخ و ناگوار داشت زیرا رژیم هولناک اموی با تمام نیرو از امام بیعت می خواست و به کمتر از بیعت قانع نبود و از این روی شهادت امام علیه السلام در صورت امتناع از بیعت، قطعی بود. امام حسین علیه السلام نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و شهادت گرفت و بی محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و تکلیف خدائی هم همین بود. مرحومه «علامه طباطبائی» در این باره می نویسد: «آری سید الشهداء علیه السلام تصمیم بر امتناع از بیعت و (در نتیجه) کشته شدن گرفت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد و جریان حوادث نیز اصابت نظر او را به ثبوت رسانید زیرا شهادت وی با آن وضع دلخراش مظلومیت و حقانیت اهل بیت را مسجل ساخت و پس از شهادت تا دوازده سال نهضتها و خونریزیها ادامه یافت و پس از آن همان خانه ای [صفحه ۹۰] که در زمان حیات آن حضرت کسی درب آن را نمی شناخت، با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می ریختند و پس از آن روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت علیهم السلام افزود و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه و کنار جهان به تابش و تلالؤ پرداخت و پایه استوار آن حقانیت توأم با مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می باشد و پیشتاز این میدان سید الشهداء بود حالا مقایسه وضع خاندان رسالت و اقبال مردم به آنان در زمان حیات آن حضرت با وضعی که

پس از شهادت وی در مدت ۱۴ قرن پیش آمد، و سال به سال تازه تر و عمیق تر می شود، اصابت نظر آن حضرت را آفتابی می کند و بیتی که آن حضرت (بنا به بعضی از روایات) انشاد فرمود، اشاره به همین معنی است: «و ما ان طینا جبن و لکن منایانا و دولت آخریناسپس مرحوم علامه می افزاید:» «و به همین نظر بود که معاویه به یزید اکیداً وصیت کرده بود که اگر حسین بن علی علیه السلام از بیعت با وی خودداری کند، او را به حال خود رها کند و به هیچ وجه متعرض وی نشود. معاویه نه از راه اخلاص و محبت این وصیت را می کرد، بلکه می دانست که حسین بن علی بیعت کننده نیست و اگر به دست یزید کشته شود، اهل بیت حالت مظلومیت به خود می گیرند و این برای سلطنت اموی خطرناک و برای اهل بیت [صفحه ۹۱] بهترین وسیله تبلیغ و پیشرفت است» [۷۷].

جلوه های معنوی

اشاره

قبل از آن که به بعد عرفانی نهضت عاشورا بپردازیم، لازم می نماید اشاره ای به بعضی از جلوه های معنوی امام (قبل از حادثه ی عاشورا) داشته باشیم تا با دیدن این جرقه های معنوی چشمهایمان به تماشای انفجار عاشورا عادت نماید زیرا این مرد عظیم آن نور و حرارتی را که در طول عمر خود ذخیره کرده بود، روز عاشورا در آن جلوه گاه معنویات، ظاهر و چشمها را خیره ساخت. حسین بن علی علیه السلام بر خلاف پندار صوفیان و عارفان کاذب، از اول با عبادت و اطاعت مأنوس بود و در مقام عبادت بسیار خاضع و خاشع بود و همیشه از روز رستاخیز با نگرانی و ترس یاد می کرد آنجا که

به او می گویند: ای فرزند رسول خدا چگونه صبح کردی؟ در پاسخ می فرماید: «اصبحت ولی رب فوقی و النار امامی و الموت یطلبنی و الحساب محدد بی و أنا مرتهن بعملی لا أجد ما احب و لا ادفع ما اکره و الأمور بید غیری فان شاء عذبنی و ان شاء عفا عنی فای فقیر [صفحه ۱۱۴] افقر منی». [۱۰۹]. «روزگار را می گذرانم در حالی که پروردگارم ناظر بر اعمال من و آتش دوزخ در پیش است و مرگ در تعقیب من است و نامه ی اعمال من مانند طوق بر گردنم باشد و من در گرو اعمال خود می باشم به دلخواه خود راهی ندارم و از آنچه بدم می آید، قادر بر دفع آن نیستم و کارها در دست دیگری است اگر بخواهد عذابم می کند و اگر بخواهد مرا عفو می کند، پس کدام فقیر از من فقیرتر است»؟.

عاشورا و جلوه های معنوی

اشاره

ناگفته نماند که ابعاد شخصیت امام حسین علیه السلام قهرمان عاشورا با یکدیگر گره خورده و شخصیت جامع او را تشکیل داده اند. و لذا معرفی شخصیت آن حضرت تنها از یک بعد بر سیمای زیبای او غبار ابهام خواهد افشاند و چهره ای به نسبت ناقص از آن حضرت نشان خواهد داد. بنابراین زیبایی چهره ی قهرمان عاشورا در گرو این است که همه ی ابعاد او اعم از عرفان، حماسه، اخلاق، و اجتماعی بودن نشان داده شود. پس چهره ی زیبا و جامع امام حسین علیه السلام آنجاست که عرفان، حماسه، اخلاق و اجتماعی بودن و... در هم آمیزد و این چنین نیست که بعد حماسی آن از بعد عرفانی و یا بعد اخلاقی آن از بعد [صفحه ۱۱۵] اجتماعی اش جدا باشد. فی المثل

عرفان از فضائل والای انسانی و حماسه و ستیز علیه ستم نیز از فضائل عالی انسانی است و هر دو در شخصیت امام حسین علیه السلام در اوج کمال بود. از دعاهای امام حسین علیه السلام است که مرحوم «شیخ ابراهیم کفعمی» (متوفی ۹۰۵) در کتاب «البلد الامین و الدرع الحصین» آن را نقل کرده است: «اللهم منك البداء و لك المشیه و لك الحول و لك القوه و أنت الله الذی لا اله الا انت جعلت قلوب اولیائک مسکنا لمشیتک و ممکنا لارادتک و جعلت عقولهم مناصب أوامرک و نواهیک، فانت اذا شئت ما تشاء حرکت من اسرارهم لو امن ما ابطنت فیهم». «پروردگارا! ایجاد خلقت از توست و اراده و قدرت در دست تو و تو آن خدائی هستی که جز تو خدائی نیست، دل‌های دوستانت را مرکز اراده و مشیت خویش ساخته‌ای، و عقل‌های آنان را مقام و پایه‌ی اوامر و نواهی خود قرار داده‌ای، و هر وقت می‌خواهی از اسرار نهانی آنان آنچه را که نهان ساخته‌ای به حرکت می‌آوری و اراده‌ی خویش را بر زبان اولیاءت جاری می‌سازی آنگونه که به آنان در ضمیرشان فهمانده‌ای با عقل‌هایی که تو را می‌خوانند و با حقایقی که به آنان عطا فرمودی به سوی تو دعا می‌نمایند». «اللهم و انی مع ذلک کله عائد بک لائد بحولک و قوتک راض [صفحه ۱۱۶] بحلمک الذی...» «پروردگارا! با همه‌ی این اوصاف به تو پناه می‌برم و به نیرو و قدرت تو تکیه می‌کنم و به هر حکمی که با علمت درباره‌ی من جاری ساخته‌ای، رضایت دارم هر طوری که مرا سیر دهی، سیر خواهم کرد و هر منظوری که در حق

من داشته باشی، مقصود من نیز همان خواهد بود و از هر عملی که موجب رضای تو باشد، از خویشتن دریغ نخواهم کرد زیرا که رضایت تو در آن است در وظائفی که مرا به سوی آن فراخوانده ای، در حد توانم کوتاهی نخواهم کرد. به سوی آنچه که به من نشان داده ای، سرعت دارم و در آن راهی که مرا انداخته ای، سیر خواهم کرد و در آنچه به من بصیرت داده ای بینا هستم و به آنچه که توجهم داده ای متوجه هستم. خداوندا مرا از توجه و عنایت خود دور مدار و مرا از دایره ی حمایت خود خارج نکن و مرا از نیروی خویش محروم مدار و از آن هدفی که اراده ی تو به آن تعلق گرفته، مرا خارج مساز و روحم را بر صراط هدایت ثابت فرما و روش مرا به راه درست قرار ده تا مرا به آمال و آرزوهایم برسانی و آنچه را که برای من اراده فرموده ای و مرا برای آن آفریده ای، ارزانی دار...». [۱۱۰]. در این دعا، خلوص آن حضرت در آن بندگی و اطاعت، کاملاً متجلی است. تکیه داشتن بر خدا و امید بستن به نصرت و عنایت او، عامل تقویت روحی در مبارزه و ثبات قدم و در میدان جنگ و یکی از [صفحه ۱۱۷] نشانه های ایمان بالاست، این خصلت روحی در آن حضرت در سطح بسیار بالائی بود. «ابن عبدالبر» در «استیعاب» و «ابن اثیر» در «اسدالغابه» نقل کرده اند که امام حسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز بجا می آورد و ۲۵ مرتبه پیاده به حج رفت و همراهان محملهای او را می کشیدند. [۱۱۱]. «ابن شهر آشوب» در «مناقب» می نویسد: «به»

امام حسین علیه السلام گفتند: علت ایه هم ترس از خدا چیست؟ فرمود: روز رستاخیز کسی در امان نیست مگر در دنیا خائف باشد. «لا یأمن یوم القیامه الا من خاف الله فی الدنیا». [۱۱۲]. «انس ابن مالک» روایت می کند که دیدم امام حسین علیه السلام در مکه بر سر قبر «خدیجه علیها السلام» آمد و گریه سر داد و به من گفت: دوست دارم تنها باشم. انس می گوید من خود را از وی مخفی کردم مشغول نماز شد و طول کشید یک وقت مناجاتش را شنیدم که می گوید: یا رب یا رب انت مولاه فارحم عیبدا الیک ملجاء یا ذالمعالی علیک معتمدی طوبی لعبد کنت أنت مولاه [صفحه ۱۱۸] و ما به عله و لا سقم أكثر من حبه لمولاه اذا اشتکی بته و غصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلا بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه ناگاه شنیدم که سرش غیبی جواب او را چنین داد: لبیک لبیک أنت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه دعاک عندی یحول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه لوهبت الریح من جوانبه خر سریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبه و لا رهب و لا حساب انی انا الله [۱۱۳]. و لیکن آنچه انسان را بهتر به مقام خلوص عبادت و مرتبه ی زهد و معرفت حسین علیه السلام آشنا می سازد و همان دعای عارفانه و عالمانه ی «عرفه» آن حضرت است و آن دعا مقام بالای امام حسین علیه السلام را بیش از هر چیز آفتابی می کند امام در این نیایش منطقی ترین و واقعی ترین رابطه ی انسان را با خداوند توضیح می دهد. [صفحه ۱۱۹]

بعد عرفانی

اساسی ترین جنبه های قیام حسینی، جنبه ی عرفانی و پاکبازی او در راه حق است.

برای نشان دادن جنبه های توحیدی و عرفانی و پاکبختگی در راه خدا و این که ماسوی الله را هیچ انگاشتن شاید همان دو جمله ی آن حضرت در اولین خطبه ای که در مکه ایراد فرمود، کافی باشد. آن دو جمله چنین است: «رضی الله رضانا أهل البيت نصبر علی بلائه و یوفینا أجر الصابین» [۱۱۴] «ما اهل بیت از خودمان پسند و خوشنودی نداریم، آنچه خداوند به آن خشنود است، ما خانواده هم خشنودیم. یعنی ما آنچه را که خدا برای ما پسندید، می پسندیم و بر بلیاتی که از جانب خدا باشد، صبر می کنم و او اجر و پاداش صابران را به طور کامل برای ما عطا می کند». امام باقر علیه السلام به دیدار «جابر بن عبدالله انصاری» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و فرمود: «کیف أصبحت یا جابر؟! فقال: أصبحت والموت أحب الی من الحیاه والفقر أحب الی من الغنی و المرض أحب الی من الصحه». «ای جابر! حالت چطور است؟ عرض کرد ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من در حالی هستم که مرگ را بر زندگی و بیماری را بر سلامت و فقر را بر غنا و توانگری ترجیه می دهم. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر این سؤال را تو از من می کردی، من می گفتم: [صفحه ۱۲۰] «ان قدرت لی الحیاه فهی أحب الی و حین یقدر الموت فالموت أحب الی و ان قدر لی الفقر فالفقر أحب الی و ان قدر لی الغنی فهو أحب الی و ان قدر لی المرض فو أحب الی و ان قدرت الصحه فهی أحب الی». «اگر خداوند حیات و زندگی

را بر من تقدیر کرده بود، آن را دوست تر می داشتم و چون مرگ را تقدیر کند، مرگ را دوست تر دارم و اگر فقر و ناداری را تقدیر کند، همان را دوست تر دارم و اگر توانگری را تقدیر کند، توانگری را دوست تر دارم و اگر بیماری را تقدیر کند، همان را دوست تر دارم. یعنی من از خودم پسندی ندارم. هر طوری که خدا بیسندد من همان را می پسندم هر طوری که خداوند صلاح بداند، همان برای من خوب است.» همین که کلام امام باقر علیه السلام به اینجا رسید، جابر از جای خود برخاست و میان دو چشم امام باقر علیه السلام را بوسید و گفت: «أشهد أنك وارث النبوه و باقر العلم حقا» «گواهی می دهم که تو وارث نبوت و حقا که شکافنده ی علم هستی» [۱۱۵]. با هوایش در تموز و دی خوشیم ماهی آیم و مرغ آتسیم در عرفان اهل بیت علیهم السلام آدمی در مقامی است که آنچه خدای تعالی درباره ی او اراده فرموده است، از زشت و زیبا و نعمت و نعمت و [صفحه ۱۲۱] صحت و مرض مورد پسندش است و به آن خشنود است و زبان حالش این است که: گر آسوده و مبتلا می پسندد پسندیدم آنچه خدا می پسندد چرا دست یازم چرا پای کوبم مرا دوست بی دست و پا می پسندد در آخرین جمله های ابا عبدالله الحسین علیه السلام باز می بینیم انعکاس همین مفاهیم هست آنجا که آخرین تیر بر سینه ی او نشست و از روی اسب به روی زمین افتاد در همان حال عرض کرد: «الهی رضا بقضائك و تسلیما لأمرک، لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین» [۱۱۶]. «بار خدایا به قضای تو راضیم و بر امر

تو تسلیمم، غیر از تو معبودی نیست. ای پناه بی پناهان.» در دایره ی قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی و حکم آنچه تو فرمائی و هنگامی که آخرین نفس خویش را تسلیم حق می نمود، عرض کرد: «پروردگارا تو نزدیکی هنگامی که فرا خوانده شوی و به آنچه [صفحه ۱۲۲] آفریده ای، احاطه داری و پذیرنده ی توبه از کسی هستی که دست انا به درگاہت بر آورد و توانائی بر هر چه می خواهی. ترا می خوانم در حالی که به شدت نیازمندم و ترا می جویم در حالی که تهی دستم و به تو پناه می برم در حالی که هراسانم.» هنگامی که امام حسین علیه السلام به بیان این سخن پرداخته، می خواهد در آن حال به پروردگار خویش بگوید: من بر تمامی مصائبی که بدان گرفتار آمده ام، خشنودم. و ناراضی و دلتنگ نمی باشم زیرا مرا مقصودی جز رضایت تو نیست. روز عاشورا در وداع آخر، امام حسین علیه السلام اهل بیت را هم به «رضا» به قضای الهی و تسلیم در برابر تقدیر و مشیت پروردگار دعوت فرمود و خطاب به دخترش فرمود: «فاصبری علی قضاء الله و لا تشتکی، فان الدنيا فانیه والاخره باقیه» [۱۱۷]. «دخترم بر قضای الهی صبر کن و زبان به شکایت باز مکن، زیرا دنیا فانی و آخرت باقیست.» در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: سوره ی فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره ی جدم حسین بن علی علیه السلام است، [صفحه ۱۲۳] هر کس آن را بخواند با حسین علیه السلام در قیامت در درجه ی او از بهشت خواهد بود. [۱۱۸]. معرفی این سوره به عنوان سوره ی حسین بن علی علیه السلام ممکن است به خاطر این باشد که

مصدق

روشن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این سوره واقع شده، حسین بن علی علیه السلام است آنجا که می فرماید: (یا أيتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی). «تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است و در سلک بندگانم داخل شو در بهشتم وارد شود». «آری اگر بنا باشد در معرفی نهضت عاشورا از روش عرفان استفاده شود، باید طریقت عرفانی مبتنی بر کتاب و سنت و سیره ی اهل بیت علیهم السلام باشد. نه عرفان التقاطی و صوفیگری که با این حادثه ی عظیم همخوانی ندارد. در عرفان التقاطی سالک چون به حقیقت برسد، از عبادت و بندگی دست می کشد و به گرد نماز و سایر عبادات نمی گردد. در عرفان التقاطی «شریعت» وسیله ی کمال سالک است و چون سالک به مرتبه ی کمال و شهود و وصول به حق رسید، تکالیف شرعیه از او ساقط [صفحه ۱۲۴] است از اینجاست که گفته اند: «تقید به احکام شریعت وظیفه ی عوام است و حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که به رسوم ظاهر مقید شوند». خدا را یافتیم دیدم حقیقت برون رفتیم من از قید شریعت ولی در سیر و سلوک خالص شرعی، برای «سالک» در همه حال و در هر مرحله و مقام که باشد، مراعات آداب شریعت واجب و لازم است و در هیچ حال و مقامی اسقاط تکلیف نمی شود. و نمونه ی بارز آن را در صحنه ی کربلا- می بینیم. روز تاسوعا لشگریان کوفه مانند حلقه ای گرداگرد حسین علیه السلام را گرفتند و هنگام عصر بر او و خیامش هجوم بردند و

گفتند باید الساعه یا تسلیم شوید، یا کشته می شوید، برادرش «عباس» را نزد آنان فرستاد و گفت: «امشب را برای ما مهلت بگیر که دوست دارم امشب را به نماز و استغفار بگذرانم». امام حسین علیه السلام و یارانش تمام شب عاشورا را به نماز و استغفار و تضرع به درگاه الهی پرداختند «و بات الحسین علیه السلام و اصحابه طول لیلتهم یصلون و یتضرعون» [۱۱۹] «شب عاشورا، شب مناجات و راز و نیاز و نماز امام و یارانش بود به طوری که زمزمه ی قرآن و دعا و نیایش و نماز از [صفحه ۱۲۵] خیمه ها همچون کندوی زنبور عسل به گوش می رسید». لهم دوی کدوی النحل و هم ما بین راکع و ساجد و و قاری للقرآن» [۱۲۰]. صبح عاشورا با اصحابش نماز خواند آنگاه صفوف کوتاه آنان را مرتب کرد و فرمود: «بزرگ زادگان، صبر و استقامت ورزید، مرگ به منزله ی پلی است که از آن می گذرید و وارد بهشت می شوید». «صبرا بنی الکرام! فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البوس و الضراء الی الجنان الواسعه...». پس از آن خودش در جلو آنها ایستاد و دستها را به درگاه خدا برداشت و گفت: «اللهم أنت ثقتی فی کل کرب و أنت رجائی فی کل شده و أنت لی فی کل حال...». «خدایا، در هر مصیبتی اعتماد بر تو و در هر سختی امیدم به تو است. چه بسیار مصیبتها که دل را سست و آدمی را بیچاره می کند، دوستان او را و امی گذرانند و دشمنان سرزنش می کنند و توئی که در آن هنگام دل نگه می داری و از اندوه فرج می بخشی و مهمات را کفایت می کنی» [۱۲۱]. [صفحه ۱۲۶] هنگام

ظهر «ابو ثمامه» صاعدی عرض کرد: «ای پسر پیغمبر، جانم به قربانت، اینان به ما نزدیک شدند و چیزی از عمر ما باقی نمانده اما به خدا تا من کشته نشوم تو کشته نخواهی شد. اینک موقع ظهر است دوست دارم این نماز را با تو خوانده باشم و عازم لقاء خدا گردم». اما به آسمان نظر کرد و گفت: «نماز را به یاد ما آوردی، خدا ترا با نماز گزاران محشور کند». «ذکرت الصلاه جعلک الله من المصلین الذاکرین، نعم هذا اول وقتها». آنگاه بفرمود نماز را مطابق دستوری که در هنگام جنگ و ترس از دشمن مقرر است، خواندند. ببینید این چه نمازی بود، نمازی که تیر مثل باران می ریخت ولی حسین علیه السلام و یارانش، غرق در حالت خودشان بودند. یکی فرنگی می گوید: «چه نماز شکوفائی خواند حسین بن علی، نمازی که دنیا نظیر آن را سراغ ندارد». [۱۲۲]. صورت مقدسش را روی خاک داغ می گذارد و می گوید: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله». [۱۲۳].

[صفحه ۱۲۷] اینجاست که عقل در مقام حیرت بر می آید و می پرسد: آیا در جهان نزد پروردگار منزلی بالاتر از منزلت حسین علیه السلام می توان یافت؟ و آیا احدی در این راه فداکاری نموده است آنچنانکه حسین علیه السلام جانبازی و از خود گذشتگی نشان داده؟ آیا کسی نمازی را که امام حسین علیه السلام روز عاشورا با یارانش در صحرای سوزان کربلا خواند، خوانده است؟! اگر عبادت در شرائط عادی نردبان قرب است، و نماز تعالی روان و معراج و مؤمن است، این نمازی که حسین علیه السلام روز عاشورا خواند، چه خاصیت عجیب و تأثیر شگرفی می توان

داشته باشد؟! یکی از مورخین معاصر می نویسد: «نماز برای مسلمین موجب تقویت روح و آرامش دل و قوت عزیمت است. نماز در هنگام سختی ها و مصیبتها بهترین تسلیت بخش دل آنهاست. اسلام دستور داده که مردم شبانه روز پنج بار نماز بخوانند به علاوه در هنگام زمین لرزه یا آفتاب و ماه گرفتگی و در هنگام هر ترسی نماز بخوانند بیشتر شهدای راه حق هنگام مردم نماز می خواندند و دل آنان آرام می شد و باطمینان ی خاطر، جان تسلیم می کردند». سپس می گوید: «حسین علیه السلام در ظهر عاشورا نماز سوزانی خواند که می توان [صفحه ۱۲۸] گفت دل سنگها را سوزاند» [۱۲۴] در همان نماز چند تن از یارانش شهید شدند. از این به بعد که نگاه می کنیم، می بینیم نهضت حسینی، نهضتی است عرفانی و خالصا لله، فقط و فقط حسین است و خدای خودش گوئی چیز دیگری در کار نیست. از صبح عاشورا سیدالشهداء همواره مراقب یاران و جوانانش بود و هر کدام از آنها در میان دشمن محصور می شد، خود امام یا برادرش عباس به کمک او می شتافتند و چون کشته می شدند، کشته های آنها را جمع آوری می کرد، پس از آن که کسی باقی نماند، شخصا به دفاع پرداخت و رجزها خواند و شجاعتی از او نمایان گشت که مورد تحسین دوست و دشمن قرار گرفت. چون لشگر بر او هجوم می آوردند جلو حمله ی آنها را می گرفت و در کنار خیمه ها می ایستاد و می گفت: «مرگ از ننگ بهتر است» می گفت: من عیالات پدرم را حمایت می کنم و بر دین جدم می گذرم. می گفت: در افتخار من بس است که فرزند پاکانم. من یک تنه با شما می جنگم اگر شما را شکست

دادم برای من فخری نیست و اگر کشته شدم من مغلوب نیستم. در هر حال من پیروزم چون نتوانست سواره بر اسب بایستد، پیاده جنگید و چون نتوانست پیاده بجنگد با سر زانو حرکت می کرد. و دشمن را از تعرض به خیام طاهرات مانع می شد و می گفت: «ای مردم، [صفحه ۱۲۹] اگر دین ندارید، اقلاد آزاد مرد باشید». روز عاشورا وقتی تیر زهراگین بر قلب آن حضرت نشست و خون فواره زد سر به آسمان برداشت و با خدا چنین زمزمه کرد: «اللهم انك تری ما یصنع بولد نبيك» [۱۲۵] سپاهیان «ابن سعد» می گویند: «هر اندازه کار بر حسین سخت تر می شد، قدمش راسخ تر و چهره اش برافروخته تر می گشت» بعضی از آنان که حال جان دادنش را تماشا کرده اند، گفته اند که: «فوالله ما رأیت قط قتیلا مضمخا بدمه أحسن منه و لا أنوار وجها و لقد شغلنی نور وجهه و جمال هیئته عن الفکره فی قتله» [۱۲۶]. «به خدا سوگند هرگز ندیده بودم کشته به خون آغشته ای را بهتر و خوش روتر از او، نور و چهره و زیبایی هیئت او مرا از اندیشه شهادت او باز داشت». در حسین علیه السلام ایمان و حقیقتی بود که هر چه بیشتر به او مصیبت می رسید، آن ایمان و حقیقت ظاهرتر می شد و چون به شهادت رسید، نمایان تر گردید. باید به آنان که از برافروختگی چهره حسین تعجب داشتند، گفت: این چهره پس از شهادتش به مراتب فروزان تر شد چهره حسین عقیده و حقیقت اوست که بعدا در جهان درخشان و تابان گشت و هر چه زمان می گذرد، روشن تر و برافروخته تر می گردد. [صفحه ۱۳۰] راستی این چه عظمت

روح و علو طبع و عزت نفس حیرت انگیزی است که از این مرد الهی ظاهر گشته است و برای پی بردن به عظمت روح و رشادت ایمانی آن حضرت کافی است. سخنانی را که در شب و روز عاشورا در مناسبت‌های مختلف بیان داشته و کارهای شگفت و حیرت انگیزی که در زمینه های گوناگون انجام داده است، از نظر بگذرانیم آیا این سخنان و این اعمال را در آن شرائط سخت طوفانی جز فرزند زهرا حسین بن علی علیه السلام کسی دیگر می توانست بگوید و انجام بدهد؟! «طوماسی مان» متفکر آلمانی معتقد است که بین فداکاری مسیح و حسین علیه السلام مقایسه شود، حتما فداکاری حسین پر مغزتر و با ارزش تر جلوه خواهد نمود، زیرا مسیح روزی که آماده برای فدا شدن گردید، زن و فرزند نداشت و در فکر آنان نبود که بعد از او به چه سرنوشتی دچار خواهند آمد. امام حسین علیه السلام زن و فرزند داشت و بعضی از آنها کودک و خردسال بودند و احتیاج به پدر داشتند هر کس پدر باشد، می داند که برای یک پدر فدا کردن خویش بسیار آسانتر از این است که فرزندان خود را فدا کند و پدری که می خواهد خود را فدا کند، دوست دارد فرزند خردسالش نیز با او کشته شود تا بعد از او به فلاکت نیفتد. و این یک مسئله فطری است که هر پدری می کوشد بضاعتی برای فرزندانش تحصیل کند. تا بعد از مرگ او اطفال بی پناهش [صفحه ۱۳۱] دستخوش مشکلات زندگی نشوند. امام حسین علیه السلام در جهاد خود دایره فداکاری را در یک میدان وسیع عاشقانه قرار داد که اطفال خردسال و

زنان بی پناه را نیز وارد حلقه فداکاری نمود. [۱۲۷]. «کوت فرشلر» نویسنده کتاب «امام حسین و ایران» می گوید: «در بین مسیحیانی که به شهادت رسیده اند، فقط یک نفر را می توانیم پیدا کنیم که در هنگام ابتلاء به یاد پیشوا بود از این نظر شباهت به حسین علیه السلام دارد. و او «سیک نوس دوم» پاپ اعظم روم بود «والرین» بعد از آنکه در کشور به مقام امپراطوری رسید، تصمیم گرفت مسیحیان را از بین ببرد. «والرین» تمام روحانیون مسیحی را به قتل رسانید ولی پاپ را زنده نگاه داشت تا آن که او را با سخت ترین عذاب به قتل رسانید ولی پاپ را زنده نگه داشت تا آن که او را با سخت ترین عذاب به قتل رسانید و دستور داد که زنده زنده پوست او را کنند و هنگامی که جلاد مشغول شکنجه بود، پاپ ناله کنان می گفت: ای عیسی مسیح از این شکنجه راضی هستم زیرا همین وسیله شده که بیشتر در فکر تو باشم. والرین که پاپ را با آن طرز فجیع به قتل رسانید، بعد از آن که به جنگ شاپور اول رفت، خود با همان مجازات به قتل رسید» [۱۲۸]. البته «کوت فرشلر» در این تشبیه دچار اشتباه شده است و اگر [صفحه ۱۳۲] پاپ اعظم را به یکی از یاران فداکار تشبیه می کرد، مناسبتر بود که همه آنها به هنگام جان دادن در فکر امام خود بودند. مثلاً «مسلم بن عوسجه» و «حیب بن مظاهر» دو تن از مردان کامل و بزرگوار و عباد و زهاد کوفه و از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بودند. مسلم پیش از حیب به شهادت

رسید هنوز رمقی داشت که حیب به بالینش آمد و او را به شهادت تبریک گفت. آنگاه گفت: اگر می دانستم پس از تو زنده می مانم، می گفتم هر وصیتی داری بگو تا انجام دهم اما می دانم که در همین ساعت به تو خواهم پیوست. مسلم گفت: تو را درباره حسین وصیت می کنم که تا زنده ای در دفاع از او سستی نوری. «سید بن طاوس» می گوید: یکی از یاران امام حسین علیه السلام «عمرو بن قرظه» همواره پیش روی حضرتش بود و هر گاه تیری به قصد امام پرتاب می شد، دستش را سپر می ساخت و شمشیرها را با جانش می خرید و تا جان داشت، نگذاشت آسیبی به امامش برسد. چون از پا در آمد رو به سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین کرد و گفت: آیا وفا کردم؟ امام فرمود: «بلی تو در بهشت هم پیش روی ما خواهی بود» [۱۲۹]. [صفحه ۱۳۳]

بعد حماسی

کلمه «حماسه» به معنی: دلاوری و دلیری و شجاعت است. شعر حماسی، شعری است که از آن بوی غیرت و شجاعت و مردانگی استشمام می شود. شعری است که روح را تحریک می کند و به هیجان می آورد. و اگر در «نثر» هم این خصوصیات باشد، آن را نثر و سخن حماسی می گویند. بعضی از حادثه ها و داستانها و منظومه ها هم جنبه حماسی دارند و بعضی شخصیتها هم شخصیت حماسی هستند و روح حماسی دارند. اگر شخصیت امام حسین علیه السلام و حادثه عاشورا را از دید حماسی مطالعه کنیم، می بینیم شخصیت آن حضرت و سرگذشت او، سخن او، عمل او، حادثه او حماسی و هیجان انگیز است. با این تفاوت که شخصیتهای حماسی دیگر از نوع قومی و نژادی و منطقه ای

آن هستند، اما حماسه حسین علیه السلام جنبه ملی و قومی و نژادی ندارد و به یک قوم و یک منطقه و یک نسل اختصاص ندارد. حماسه او حماسه انسانیت، و حماسه بشریت است نه حماسه ملی و نه حماسه اشراف و... پس حماسه او بالاتر و مافوق حماسه هاست. شما در جهان یک شخصیت حماسی مانند شخصیت حسین بن علی علیه السلام چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر انسانی بودن آن، پیدا نمی کنید و [صفحه ۱۳۴] برای این که حماسه حسینی از دیگر حماسه ها شناخته شود، از آن به «حماسه مقدس» تعبیر می شود. شهید استاد «مطهری» درباره حماسه مقدس حسینی می گوید: «... در حدودی که من حسین علیه السلام را شناخته و تاریخچه زندگی او را خوانده ام و سخنان او را که متأسفانه بسیار کم به دست ما رسیده است، به دست آورده ام و در حدودی که تاریخ عاشورا را که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است، مطالعه کرده و خطابه ها و نصایح و شعارهای حسین علیه السلام را به دست آوردم، می توانم این طور بگویم که از نظر من کلیه شخصیت حسین علیه السلام «حماسه» است شور است، عظمت است، صلابت است، شدت است، ایستادگی و حق پرستی است» [۱۳۰]. آری مقاومت امام حسین علیه السلام در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل به خصوص روز عاشورا، تا وقت شهادتش آن چنان مردانه و شجاعانه و حماسی بود که حیرت و تعجب همگان را برانگیخت، بدون مبالغه، هیچ قلم توانا و بیان رسا، قادر به بازگو کردن آن نیست. آنگاه که حسین علیه السلام با زن و فرزند و یارانش در محاصره شدید نیروهای مسلح ابن زیاد

قرار گرفته و در هر لحظه احتمال می رفت با [صفحه ۱۳۵] یک یورش سبعانه کار او را یکسره کنند. آنگاه که برق شمشیرهای سی هزار نظامی مسلح دشمن چشمها را خیره و دلها را می لرزاند، آنگاه که سوز تشنگی سراپای وجود امام و زنان و کودکان را می گداخت، آنگاه که ناله های دلخراش کودکان و زنان در خیمه ها، قلب پر محبت امام را می لرزاند، آنگاه که فکر دختران و زنان و ناموسش که بعد از چند ساعت، به دست این قوم وحشی اسیر خواهند شد، دل امام را چاک می زد، آنگاه که صحنه شهادت و قطعه قطعه شدن عزیزانش در جلو چشمش مجسم می گردد و دهها آنگاه دیگر... امام در چنین شرائط وحشتزائی که هر یکی از آنها به تنهایی هر پهلوان مرد افکن را بیچاره می کند و شیردلان را به زانو در می آورد، و زبان عجز و ناتوانی به دشمن می گشاید؛ در میان چنین طوفانی عظیم و بلای سهمگین می گوید: «هیئات منا الذله» [۱۳۱].

«ما هرگز ذلت را نمی پذیریم». و می گوید: «لا والله اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العیید». [۱۳۲]. «نه به خدا قسم من دست ذلت به دست شما نخواهم داد و مثل بندگان ذلیلانه فرار نخواهم کرد». مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی جمله «هیئات منا الذله» (ذلت از ما دور است)، شعار عاشورائی [صفحه ۱۳۶] حسین بن علی علیه السلام و شعار همه آزادگان جهان است که زیر بار ستم نمی روند و سلطه زورگویان را نمی پذیرند. یکی از محکمات نهضت امام حسین علیه السلام عزت مداری و حفظ نفس در برابر دشمنان است و آن حضرت

در رفتار و گفتار خود بر این اصل پافشاری کرد. در یکی از خطبه های روز عاشورا ضمن توییح شدید مردم کوفه فرمود: «الا و ان الدعی ابن الدعی قد ترکنی بین السله و الذله و هیهات له ذلک هیهات منا الذله ابی الله ذلک رسوله و المؤمنون و جدود طهرت و حجور طابت ان نؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام، الاوانی زاحف بهذه الأسره علی قله العدد و کثره العدو...» [۱۳۳]

. «آگاه باشید! این ناپاک زاده فرزند ناپاک زاده، مرا میان دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و ما هرگز ذلت و خواری نمی پذیریم، خدا و پیامبرش و مؤمنان، دامنه های پاک (مادران) و پدران پاک طینت ما روا نمی دارند که تن به ذلت بدهیم و ذلت پذیری و زبونی را بر ما نمی پسندند، مرگ با شرافت بهتر از زندگی ننگین است. من با کمی یارانم و زیادی دشمنان به جهاد و جنگ حاضریم اما هرگز تسلیم نخواهم شد». امام سجاد علیه السلام می گوید: چون بامداد روز عاشورا لشکر رو به [صفحه ۱۳۷] سوی امام آورد، آن حضرت دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «اللهم أنت ثقتی فی کل کرب و أنت رجائی فی کل شده و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقه وعده...». «بار خدایا تو پناهگاه منی در هر اندوهی و تو امید منی در هر سختی و تو در هر مشکلی تنها مورد اعتماد منی، چه بسا اندوهی که دلها در آن سست شود و تدبیر در آن اندک گردد و دشمن در آن شاد شود که من آن را به درگاه تو آوردم و شکوه آن پیش تو

کردم، پروردگارا من خود را به تو می سپارم و تنها آرزو و تقاضایم به سوی تو است چه کسی جز تو می تواند مرا از غم و اندوه رهایی بخشد، پس توئی صاحب اختیار هر نعمت و دارنده هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی» [۱۳۴]. آنگاه گروه دشمن برای نمایش قدرت، اسبهای خود را در اطراف خیمه های امام به جولان در آوردند. اوضاع لحظه به لحظه بحرانی تر و حمله از جانب دشمن نزدیکتر می شد. امام حسین علیه السلام که خود را برای دفاع مقدس آماده می ساخت، عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر نهاد و ردای وی را پوشید و شمشیر مخصوص پیامبر را به کمر بست. [۱۳۵] بر شتر خویش سوار شد و قرآن را روی دست گرفت و با این [صفحه ۱۳۸] هیأت و قیافه جذاب ملکوتی به سوی دشمن حرکت کرد وضع امام نشان می داد که می خواهد سخترانی کند. فرماندهان خود فروخته لشکر دشمن که می دانستند اگر حسین با این قیافه جذاب معنوی که از قیام مقدس پیامبر حکایت می کرد، سخترانی کند و مردم به سختران او گوش بدهند، ممکن است انقلابی در روح شنوندگان ایجاد کند و یک انفجار عظیم داخلی در داخل سپاه «عمر بن سعد» به وجود آید، این بود که فرماندهان قشون برای این که مردم سختران امام را نشنوند به جار و جنجال و داد و فریاد و هلله که حربه عاجزان است، پرداختند و امام در مقابل آنها آن قدر شکیبائی از خود نشان داد و بالاخره هوچی ها خسته و آرام شدند امام در آن هنگامه پر هیاهو با صدای بلند

فریاد زد: «یا اهل العراق! و جلهم یسمعون، فقال ایها الناس اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی اعظکم بما یحق لکم علی و حتی اعذر الیکم فان اعطیتمونی النصف کنتم بذلک اسعد...». «ای مردم عراق! (بیشتر آنان می شنیدند) فرمود: ای مردم! در کار خود شتاب نکنید و سخنان مرا گوش دهید تا آنچه وظیفه من است و بر من حق دارید، برای شما بگویم و حجت و دلیل خود را بیان کنم، پس اگر انصاف دهید باعث سعادت خود شماست و اگر انصاف ندهید، نیک بنگرید که مبادا کار شما بر شما اندوهی باشد، سپس درباره من آنچه را خواهید انجام دهید و هیچ مهلت ندهید همانا ولی من آن خدائی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست سرپرست و یار افراد شایسته». [صفحه ۱۳۹] آنگاه که امام توجه قشون دشمن را به خود جلب کرد، با بیانی رسا و محکم خطابه مهم تاریخی خود را آغاز کرد. مرحوم «مفید» می گوید: «فلم یسمع متکلم قط قلبه و لا بعده أبلغ فی منطق منه» [۱۳۶]. «از هیچ سخنوری پیش از او و پس از او سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان آن حضرت شنیده نشد». امام روز عاشورا در مقابل لشکر دشمن چندین خطبه خواند که همه آنها حماسی و تکان دهنده بود که آخرین آنها مهیج ترین خطبه هاست. در این خطبه امام شدیدترین تأثرات خود را که از مشاهده کشته شدن فرزندان و برادران و برادرزادگان و یاران باوفایش بروز کرده بود، در خلال کلمات خود بیان فرموده است و اهل کوفه را به دنائت و پستی و تزلزل و بی وفائی و نبودن عرق عربیت توصیف کرده و

بر آنها لعنت فرستاده است. «یا اهل کوفه قبحا لکم و تعسا حین استصرختمونا دلہین...» [۱۳۷]. یکی از جنبہ های حماسی در نہضت امام حسین علیہ السلام روحیہ شہادت طلبی و فداکاری در راہ خداست امام بہ خوبی دریافتہ بود کہ [صفحہ ۱۴۰] یکی از ضعفہای خطرناکی کہ دامنگیر جامعہ اسلامی شدہ، دنیا زدگی و ترس از مرگ و شہادت است. لذا با انتخاب مسیر شہادت و تفسیر دقیق حیات و مرگ تلاش کرد این روحیہ ارزندہ شہادت طلبی را احیا کند و آن حضرت در اولین برخورد با سپاہ کوفہ خطاب بہ «حر» فرمود: «ابا الموت تخوفنی؟ ہیہات طاش سہمک و خاب ظنک لست اخاف الموت... مرجا بالقتل فی سبیل اللہ» [۱۳۸]. «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ افسوس کہ تیرت بہ خطا رفتہ و گمانت بی جاست من از مرگ ہراس ندارم... آفرین بہ کشتہ شدن در راہ خدا». و نیز اشعاری خواند کہ نشانگر رسالت شہادت طلبی است: سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاہد مسلما و اسی رجالا صالحین بنفسہ و خالف مشورا و فارق مجرمافان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش مرغما [۱۳۹]. ترجمہ: «من ہم اکنون روانہ می شوم و مرگ برای جوانمرد عار و ننگ [صفحہ ۱۴۱] نیست، آنگاہ کہ اندیشہ نیک در سر داشتہ باشد و مسلمان وار پیکار کند. و جان خود را در راہ مردانی نیک سرشت بیازد و با تبہکاران در افتد و از بزہکاران دوری جوید. اگر زندہ بماند پشیمان نشوم و اگر زندہ نمانم نوحشم نکنند برای مرد ہمین بدبختی بس کہ با خواری زندگی کند و

زبونی را از روی ناچار بپذیرد». و همچنین این اشعار را روز عاشورا خواند: فان تكن الدنيا تعد نفیسه فدار ثواب الله أعلى و انبل و ان تكن الأبدان للموت انشأت فقتل امر بالسيف فی الله أفضل [۱۴۰]. ترجمه: «اگر دنیا نفیس به شمار آید، باید دانست که آخرت - که خانه پاداش الهی است - بسی بلند پایه تر و شریفتر است. اگر بدنهای آدمیان را برای مرگ آفریده اند، پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا بسی برتر است». و نیز در میدان شهادت رجزهای حماسی و شور انگیز می خواند [صفحه ۱۴۲] که این بیت آغاز آن است: «الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار» ترجمه: «مرگ از تحمل ننگ برتر است و تحمل ننگ نیز از داخل شدن در آتش بهتر است». غرض تا آخرین لحظه ها تمام اعمالش، حرکاتش و سکناش، سخنانش، از سر تا پا حق خواهی، حق پرستی و موجی از حماسه است. یاران امام اگر چه تعداد قلیلی بودند، ولی شناخت کاملی از امام خود داشتند امام درباره آنان می فرماید: «امرهم امری و رأیهم رأیی» یعنی بین آنان و امام همدلی وجود داشت. امام حسین علیه السلام در طول راه به مناسبتهای مختلف شهادت خود و یارانش را اعلام کرد و با برداشتن بیعت، آنان را آزاد گذاشت که در صورت تمایل می توانند منصرف شوند و در شب عاشورا نیز برای آخرین بار فرمود: هنگام شهادت فرا رسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم از این تاریکی شب استفاده کنید و به اوطان خود باز گردید و تنها مردان مرد، مردان مصفا که از چاه طبیعت به در آمده اند، بمانند و همراهی کنند. آری

این چنین بود راهروی. امام حسین علیه السلام با صراحت [صفحه ۱۴۳] فرمود: «من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه، فلیرحل معنا فاننی راحل مصیحا ان شاء الله» [۱۴۱]. «کسی که حاضر است جان خود را نثار کند و خود را فدا نماید، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است، با ما کوچ کند که من در صبحگاه عازم هستم اگر خدا بخواهد». هواداران امام اعم از خویشان و دوستان جوانمردانه از ترک وی امتناع ورزیدند برادران و پسران آن حضرت و برادرزادگان و خواهرزادگان همگی گفتند: «لم نفعل ذلک لنبقی بعدک؟ لا أرانا الله ذلک ابدا» «برای چه این کار را بکنیم تا پس از تو زنده بمانیم؟ هرگز خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد». و نخستین کسی که این حرف را گفت، «عباس بن علی» علیه السلام و دیگران نیز از او پیروی کردند. از طرف انصار هم «مسلم بن عوسجه» برخاست و عرض کرد: «أنحن نخلی عنک و بما نعتذر الی الله فی اداء حقک؟ اما و الله حتی اطعن فی صدورهم برمحي و اضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی...». «آیا ما دست از تو بر می داریم؟ آنگاه ما چه عذری درباره پرداختن حق تو به درگاه خداوند بیاوریم؟ بدان که به خدا دست از تو بر نداریم تا نیزه [صفحه ۱۴۴] به سینه دشمنانت بکوبیم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی در دست نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان بروم تا جان ه جان آفرین تسلیم کنم». یکی دیگر از یاران آن حضرت به نام «سعد

بن عبدالله» گفت: «به خدا سوگند! دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره تو مراعات کردیم به خدا سوگند اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می کنند باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی داریم و پس از هر بار زنده شدن به یاریت می شتابیم در صورتی که می دانم این مرگ یکبار بیش نیست و پس از آن نعمت بی پایان خداست.» غرض، همه یاران امام با سخنان شورانگیز و حماسی آمادگی خود را برای شهادت و جانبازی اعلام نمودند و زندگی بدون آن حضرت را برای خود ننگ و عار شمردند و لذا امام حسین علیه السلام از همگان سپاسگزاری کرد و این افتخار را به آنها داد و فرمود: «فانی لا أعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی و لا- أهل بیت أبر و لا- أوصل و لا- افضل من أهل بیتی فجزاکم الله عنی أفضل الجزاء» [۱۴۲]. [صفحه ۱۴۵] «من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خودم ندیده ام و اهل بیت و خاندانی با وفاتر و صدیقتر از اهل خود سراغ ندارم خداوند به همه شما جزای خیر دهد». یکی از اسرار موفقیت امام حسین علیه السلام در منظور مقدس خود، صبر و استقامتی است که در زنان و فرزندان او بود امام و یارانش فداکاری بزرگی کردند ولی اگر اهل بیتش پس از او از خود ضعف و کم صبری نشان می دادند از آن فداکاری بزرگ ثمره ای که لایق آن باشد، گرفته نمی شد. چه بسا دیده شده مردان بزرگی

که پس از آنها فرزندان‌شان نام و زحمات آنان را به بهای ناچیزی فروخته اند. و عظمت خاندان خود را از دست داده اند. اما از زنان و فرزندان امام و زنان یاورانش با این که به دست دژخیمان اموی اسیر شدند و انواع مصیبت‌ها دیدند، یک کلمه سست یا رفتار مخالف با عظمت اخلاقی نقل نشده است. این خود بزرگترین گواه بر ایمان محکم و تقوی و صدق نیت و فضیلت اخلاقی خاندان سید الشهداء علیه السلام است. سید الشهداء این پیش بینی را کرده بود و مکرر به زنان و خواهران و فرزندان خود و خویشاوندان و یارانش توصیه می کرد که مبادا کم صبری کنند و از خود ضعف و سستی نشان دهند. رفتار اهل بیت امام حسین علیه السلام در دوران اسارت در کوفه و شام که [صفحه ۱۴۶] فقط بر آئین تقوی و شرافت بود، آنان را با آن که در لباس اسیری بودند در دیده مردم بزرگ کرد و حقانیت آنها را ثابت نمود و مردم را منقلب ساخت به طوری که «ابن سعد» و «ابن زیاد» و «یزید» هر سه از عاقبت عمل خود هراسان شدند. اهل بیت امام را از هر کوی می گذرانند، مردم می گفتند: ما تا کنون چنین اسیرانی ندیده ایم! اینان پاک و باتقوی و اهل صلاحند، چرا باید اسیر باشند. مردم کوفه از دیدن اهل بیت حسین علیه السلام به گریه در آمدند. «زینب کبری علیها السلام» خطبه ای خواند که در آن مانند پدرش علی و برادرش حسین علیهم السلام داد شهادت روح و فصاحت بیان داد که موجب تعجب همگان گردید. مرحوم «مفید» می نویسد: «اهل بیت حسین علیه السلام را نزد «ابن زیاد» بردند «زینب کبری

علیهاالسلام» با جامه مندرس در گوشه ای نشست و کنیزانش گردش را گرفتند. «ابن زیاد» گفت: این زن کیست که کناره گرفت و در گوشه ای نشست و زنان همراه او که هستند؟ «زینب علیهاالسلام» پاسخش نداد دوباره سخن خویش را از سر گرفت، یکی از کنیزان گفت: این «زینب» دختر «فاطمه» دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «ابن زیاد» ناپاک رو به او کرد و گفت: سپاس خدائی را که شما را [صفحه ۱۴۷] رسوا کرد و برادر و تبارت را کشت و در آنچه شما آورده بودید، دروغتان را آشکار ساخت؟! زینب کبری علیهاالسلام گفت: «الحمد لله که خدا ما را به واسطه وجود پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله کرامت داد و از هر گونه پلیدی پاک گردانیده، جز این نیست که شخص فاسق رسوا شود و انسان بدکاره دروغ بگوید و او ما نیستیم». «ابن زیاد» گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ «زینب کبری علیهاالسلام» گفت: «جز خوبی چیزی ندیدم برادر من و یارانش به سعادت شهادت نائل گردیدند و آنان به خوابگاههای خود رفتند و به زودی خداوند تو را با ایشان در یکجا گرد آورد و در پیشگاه او با تو محاجه و داوری خواهد کرد». «ابن زیاد» از این سخنان به خشم آمده و برافروخت گویا قصد آزار آن حضرت را داشت. «عمرو بن حرث» گفت: ای امیر این زن است و بر گفته ی زنان مؤاخذه نباید کرد. «ابن زیاد» خطاب به حضرت زینب گفت: خداوند دل مرا از سرکشان و نافرمانان خاندان تو شفا بخشید. پس «زینب» دلش بشکست و گریست آنگاه فرمود: به جان خودم بزرگ ما را کشتی و خاندان مرا

هلاک کردی و شاخه های خانواده ی مرا بریدی و ریشه ی ما را از بن کندی، اگر این کار دل تو را شفا می بخشد، [صفحه ۱۴۸] پس شفا یافتی». «ابن زیاد» گفت: «هذه سجاعة و لعمرى لقد كان ابوها سجاعا شاعرا فقالت ما للمراه و السجاعة..» «به جان خودم این زن مانند پدرش سخن به سجع و قافیه گوید». زینب کبری علیها السلام فرمود: «زن را با سجع و قافیه گفتن چه کار؟ همانا مرا با سجع سخن گفتن کاری نیست. ولی از سینه ام تراوش کرد آنچه را که گفتم». [۱۴۳]. در کوفه غیر از زینب کبری علیها السلام یکی از دختران سیدالشهداء علیه السلام نیز خطابه ی بلیغی ایراد کرد. بانوی بزرگ اسلام زینب کبری علیها السلام همینکه رفتار یزید را بدید که با سر مقدس امام، چه کرد و گفتارش را شنید که پیامبری و نزول وحی آسمانی را منکر شد، از جای برخاست و بانگ بر یزید زد و گفت: خدای بزرگ راست فرمود آنجا که می فرماید: «ثم كان عاقبه الذين أساؤا السؤای أن كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزؤون». «سرانجام گنهکاران تکذیب آیات الهی و مسخره کردن آنهاست». یزید اکنون که عرصه ی زمین و پهنای آسمان را بر ما تنگ گرفته ای شهر به شهر و کوچه به کوچه به اسیری می گردانی، به گمانت برای تو [صفحه ۱۴۹] نزد خدا، افتخار است و کرامت برای ما خواری و ذلت است و آن را نشانه ی مقامی نزد خدا برای خود می دانی؟! که چنین بر خود می بالی؟ و یاوه سرائی می کنی؟! اینک به تو هشدار می دهم که سخن خدای عزوجل را فراموش مکن که فرموده: «و لا يحسبن الذين كفروا أنما نملى لهم خیر لأنفسهم انما نملى لهم

لizardوا ائما و لهم عذاب أليم». پس از آن سخن خود ادامه داد تا آن که گفت: «تو نخواهی توانست نام ما را از میان ببری و وحی ما را بمیرانی و به اندازه ی ما در جهان جاوید بمانی. فقط ننگ این کار به دامن تو خواهد ماند سرانجام ای یزید رأیت سست و روزگارت معدود و جمعیت پریشان است». در پایان سخنش گفت: «الحمد لله که خدا در دنیا به ما سعادت و در آخرت شهادت داد. از خدا می خواهیم پاداش نیک گذشتگان ما را کامل گرداند و مزید ثواب بدان عطا فرماید. خدا دوست و مهربان است خدا ما را کافی است و او بهترین تکیه گاه است». خطبه طولانی است و مقام گنجایش ذکر آن را ندارد زینب در [صفحه ۱۵۰] این خطابه بزرگترین شاهکار ادبی و حماسی و سیاسی و اجتماعی را بیافرید. شاهکاری که نظیر آن دیده نشده و حافظه ی جهان ماندش را به خاطر ندارد. مجلس یزید، مجلس جشن پیروزی بود که زینب کبری آن را دادگاه محاکمه ی یزید قرار داد و یزید و یزیدیان را به محاکمه کشید و کفر و طغیان آنها را آشکار ساخت. یزید نتوانست از خود دفاع کند به دشنامی در برابر سخنان منطقی زینب علیهاالسلام بسنده کرد.

معیار ارزیابی

از مطالبی که به اختصار بیان شد، یک نتیجه ی بسیار مهم به دست می آید و آن این که در داستان کربلا این اصل معیاری ست برای ارزیابی صحت و سقم مقتل ها و خبرهائی که در مورد نهضت اباعبدالله نقل شده است، طبق این اصل، هر گونه تاریخ، یا مقتل یا گزارش یا مضمون شعری که حاکی از ذلت پذیری و خواهش امام

حسین علیه السلام و یارانش و خاندانش در مقابل دشمن باشد، دروغ و تحریف غیر قابل قبول است. از آستان همت ما ذلت است دور و اندر کلام غیرت ما نیستش ورود [صفحه ۱۵۱] بر ما گمان بردگی زور برده اند ای مرگ، همتی که نخواهیم این قیوداکنون که دید هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سودباید بدانیم که حماسه ی خونین کربلا در تاریخ، بی گمان پرشکوه ترین و تأثیر گذارترین حادثه ای است که در استوار سازی مبانی دین و دفاع از حق و حریت به وجود آمده است چهره ی خونین و منور سالار شهیدان اباعبدالله الحسین بر بلندای تاریخ همچنان شکوهمند و ارجمند می درخشد و راهیان حق و دیده وران عدالت و آزادی را به مقصد اعلی و مقصود والا رهنمون می شود. حادثه ی عاشورا درس غیرت و حمیت و تحمل و بردباری به مردم داد و درس تحمل شداید و سختیها را به مردم آموخت اینها برای ملت مسلمان درسهای بسیاری بزرگ بود حسین بن علی علیه السلام دین اسلام را زنده کرد و بر کالبد نیمه جان آن روح تازه دمید خونها را به جوش آورد غیرتها را تحریک کرد عشق ایده آل به مردم داد، ترس مردم را ریخت و همان مردمی که تا آن روز می ترسیدند، تبدیل به یک عده مردم شجاع و دلاور شدند از آن به بعد هر کسی که می خواست در [صفحه ۱۵۲] مقابل ظلم قیام کند شعارش «یا لثارات الحسین» [۱۴۴] بود. آری فاجعه ی کربلا- وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول تازه ای به وجود آورد و همین کافی بود که مردان آزاده را به دفاع از

حریم شخصیت و شرافت خود وادارد و روح مبارزه را که در جامعه ی اسلامی به خاموشی گرائیده بود، شعله ور سازد و به دل‌های مرده و پیکرهای افسرده حیاتی تازه دمید و آنها را به جنبش در آورد. نهضت حسینی، انقلابی نه تنها در جهان اسلام، بلکه در جهان بشریت پدید آورد این نهضت احیاگرانه معنوی و انقلابی و شهادت طلبانه و آرمان خواهانه و در جهت رضای پروردگار و اهداف عالی اسلامی است. نهضت حسینی هم نهضتی در نفوس بشری است و هم نهضتی در اندیشه و اعمال بشری. این نهضت بر تارک تاریخ و بر اوج همه ی نهضتها و حرکتهای سازنده می درخشد و حرکت آفرین همه ی امتهای و ملت‌ها در راه احیای ارزشهای انسانی و آرمان ملکوتی آدمی است و از این نهضت مقدس همواره باید درسها آموخت. مرحوم «سید هبهالدین شهرستانی» می گوید: «تاریخ بشری، جز نهضتهای جماعتهای بشری و حرکتهای مردم در جهت نیل به مقاصد و غایات، چیز دیگری نیست. چنان که هنگامی [صفحه ۱۵۳] نبرد بین «ابراهیم خلیل» و «نمرود» و زمانی «محمد صلی الله علیه و آله» و «ابوسفیان» و روزی «علی علیه السلام» و «معاویه» بوده است. همیشه پیشوایان هدایت در برابر، ائمه جور بوده اند و از بین تمام نهضتها، نهضت حسینی را در نفوس مردم شگفتی بیشتری است آن هم نه تنها از فضائلی که در نهضت او به ظهور پیوسته و ردائلی که از دشمنان او ناشی شده است، بلکه حسین علیه السلام در انکار جور و مخالفت با یزید خود ممثل و شاخص احساسها و عواطف و آرای همه ی مسلمانان قرار گرفته است». [۱۴۵]. نهضت حسینی از این رو، نمونه ی

اعلای نهضتها است که حسین علیه السلام رمز موفقیت و مثال فضیلت است به قول شهرستانی: «نهضت حسینی مظهر اتم حق و رفتار خصم و دشمنان او مظهر اتم زور و باطل است». [۱۴۶]. حقیقت ماجرای نهضت حسینی که قیامی بی نظیر در جهان، چه در مصداق و چه در مضمون است، تنها رفع یک نظام فاسد و پی افکندن نظام جدید نیست، بلکه افکندن شوری در وجدانهای حساس و پرشور در همه ی تاریخ و همه ی زمانهاست. نهضت حسینی علاوه بر این که نهضتی دینی و احیاگر اسلام ناب محمدی است، ولی روح [صفحه ۱۵۴] حق طلبی و فضیلت دوستی را در نهاد انسانها زنده کرد و مبدأ تمام حرکت‌های اجتماعی و سیاسی مترقی در ملل اسلامی و سایر ملتها گردید. بی جهت نیست که «مهاتما گاندی» درباره ی نهضت حسینی علیه السلام می گوید: «ما راه حسین علیه السلام را رفتیم». «من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم. فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم اگر خواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بیماییم که حسین بن علی علیه السلام پیمود». [۱۴۷]. «اقبال لاهوری» هم بر پایه ی همین حماسه و شور حسینی در شبه قاره ی هند و مبارزات مردمی این خطه ی وسیع از جهان، در دفع استعمار خارجی می گوید: بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه ها کارید و رفت رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم تا ما از زخمه اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد [۱۴۸].

صفحه ۱۵۵] غرض، حسین

علیه السلام در همه ی عصرها و در برابر همه ی نسلها در همه ی جنگها و در همه ی جهادها در همه ی صحنه های زمین و زمان حضور دارد در کربلا شهید شده است تا در همه ی نسلها و عصرها حاضر شود. و برای ابلاغ پیام عاشورا، و شهیدان کربلا بهترین زبان، زبان حماسی است پس کسانی که می خواهند درباره ی حادثه ی کربلا کتاب یا مقاله بنویسند یا درباره ی آن شعر بسرایند و زبانحال بگویند و یا سخنرانی بکنند، باید از این نکته غفلت نکنند که زبان اصلی فرهنگ عاشورا زبان حماسه است تنها با این زبان می توان شور و حرکتی را که در این حادثه است، منعکس ساخت و راحت و بدون تکلف پیام عاشورا را ابلاغ نمود و کسانی که می خواهند پیام امام را به نسلهای بعدی برسانند، باید از زبان حماسه استفاده کنند زیرا جوهره ی این حادثه ی «حماسه» است. شعرای زمان ائمه را می بینیم که اشعار خود را با شور عاشورائی و حماسی کربلائی از سر غیرت و عزت سروده و تحریک آفرین و عزت بخش شده اند. شاعرانی که حماسه با جوهر جانشان آغشته شده و بیدارگرانی که از خروش شعرشان خواب ستمگران همیشه آشفته است. شاعرانی که ناشران همیشه جاوید عاشورایند، «کمیت» و «فرزدق» نمونه ای از این نوع شاعرانند. [صفحه ۱۵۶] فی المثل این یک بیت شعر جقدر مناسب زبانحال امام است: ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی، یا سیوف خذینی گر جز به کشتنم نشود دین حق بلند ای تیغها بیاید بر قلب من فرود گوینده ی این شعر شاعر کربلا مرحوم «شیخ محسن ابوالحب کبیر» است و این شعر یکی از ابیات قصیده ی پر حماسه و شورانگیز است.

امام

با ریختن خون خود این اشعار را اثبات کرد و دین پیامبر را پاسداری نمود. مرحوم «سید جعفر حلی» در مرثیه‌ی جدش می‌گوید: قد أصبح الدين منه يشتكى سقما و ما الى احد غير الحسين شكافلم ير السبط للدين الحنيف شفا الا اذا دمه في نصره سفكاو ما سمعنا عليلا لا علاج له الا بنفس مداويه ادا هلكا بقتله فاح للاسلام طيب هدى فكلما ذكرته المسلمون ذكا [صفحه ۱۵۷] و صان سترالهدى عن كل خائنه ستر الفواطم يوم الطف اذ هتكانفسي الفداء لفصاد شرع والده بنفسه و باهليه و ما ملكا [۱۴۹]. از شعرای فارسی زبان هم هر کسی در سرودن شعر از شیوه‌ی حماسه استفاده کرده و به سبب قوت زبان حماسه در معرفی عاشورا سرفراز بیرون آمده است: لب تشنه جان سپرد کنار دو نهر آب نقش ستمگران همه نقش بر آب کردن زیر بار ذلت و زور خسان نداد تا حشر بهر حق طلبان فتح باب کرد گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام با این عمل بنای ستم را خراب کرد مرغ دلش ز سوز عطش گر کیاب شد قلب جهانیان ز غم خود کیاب کرد [صفحه ۱۵۸] شاعر دیگری می‌گوید: قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست راستی شور قیامت ز قیامت خیر است بنگرد زاهد کج بین اگر از دیده‌ی راست خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا ماسوا در چه مقیمند؟ و مقام تو کجاست دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست پرچم سلطنت افتاد کیان را ز کیان سلطنت سلطنت تست که پاینده لواست زنده را زنده نخوانند که مرگ

از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست دولت آن یافت که دریای تو سر داد ولی پادشاهست فقیری که در این کوچه گداست [صفحه ۱۵۹] تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست [۱۵۰]. «عمان سامانی» که اغلب به ابعاد حماسی و اجتماعی واقعه توجهی ندارد، ولی در «گنجینه الأسرار» در چند مورد علاوه بر عرفان به جنبه ی حماسی نیز توجه کرده و چهره ی زیبائی از قهرمانان کربلا- نشان داده است و آن معرفی لحظه ای است که سالار شهیدان عزم میدان نموده با ذوالجناح و ذوالفقار گفتگو می کند: پا نهاد از روی همت در رکاب کرد با اسب از سر شفقت، خطاب کای سبک پر ذوالجناح نیز تک گرد نعلت، سرمه ی چشم ملک ای سماوی جلوه ی قدسی حرام ای ز مبدأ تا معادت نیم گام ای به صورت کرده طی آب و گل وی به معنی پویه ات در جان و دل [صفحه ۱۶۰] ای به رفتار از تفکر نیز تر وز براق عقل، چابک خیز تر رو به کوی دوست، منهاج منست دیده وا کن، وقت معراج منست بد به شب معراج آن گیتی فروز ای عجب معراج من باشد به روز تو براق آسمان پیمای من روز عاشورا شب اسرای من پس حقوقا کز منت بر ذمت است ای سمت نازم زمان همت است پس به چالاکی پشت زین نشست این بگفت و برد سوی تیغ دست ای مشعشع ذوالفقار دل شکافمدتی شد تا که ماندی در غلاف آنقدر در جای خود کردی درنگ تا گرفت آینه اسلام، زنگ من ترا صیقل دهم از آگهی تا تو آن آینه را صیقل دهی [صفحه ۱۶۱] در

مزاج کفر شد، خون بیشتر سر برآور ای خدا را بیشتر [۱۵۱]. و در معرفی «زینب کبری علیها السلام» در ضمن ابیاتی می گوید: زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت الجلال اخت الوقار زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو، دست خدا در آستین [۱۵۲]. خلاصه اگر اشعاری را که درباره حادثه عاشورا سروده شده از نظر بگذرانید، به وضوح خواهید یافت که موفق ترین آنها اثری است که به عناصر تشکیل دهنده شخصیت امام حسین علیه السلام یعنی عرفان، حماسه و عاطفی بودن عنایت کامل داشته است و آثار دیگر هر کدام به گونه ای شخصیت امام و حماسه سازان نهضت عاشورا را تحریف کرده اند. پس امام شناسی و توجه کامل به ابعاد شخصیت امام حسین علیه السلام قهرمان کربلا، جامع ترین و پربارترین شیوه ای است که باید در تحریف شناسی عاشورا به کار گرفته شود. بنابراین مهمترین روش در تحلیل واقعه عاشورا این است که باید توجه داشته باشیم که قهرمان حادثه امام حسین علیه السلام معصوم و مؤید من عند الله است، حلقه واسطه بین خدا و خلق و واسطه فیض می باشد و [صفحه ۱۶۲] هر چه به او نسبت داده شود، باید با شئون امام معصوم وفق بدهد و باید در تحلیل و تحریف شناسی عاشورا از آن به عنوان «میزان» و «معیار» استفاده کرد و تحریفهایی که تاکنون از این حادثه به عمل آمده، نوعاً در اثر بی توجهی به این موضوع بوده است. [صفحه ۱۶۳]

گریه برای چیست

اشاره

گریه ترجمان دل می گویند اگر امام حسین علیه السلام روز عاشورا پیروز شد، چرا آن روز را جشن نمی گیریم؟ چرا گریه می کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ

برای چیست؟ گریه، زبان صادق و طبیعی شوق و اندوه و درد و عشق یک انسان است. گریستن تجلی طبیعی یک احساس و حالتی جبری و فطری از یک رنج، یک شوق یا اندوه می باشد. یکی از دانشمندان غرب می گوید: «انسانی که هرگز نمی گیرد و گریستن را نمی داند، احساس انسانی را فاقد است.» مگر نه اشک زیباترین شعر و بی تاب ترین محبت و پرگدازترین ایمان و تب دارترین احساس و خالص ترین «گفتن» و لطیف ترین «دوست داشتن» است که همه در کوره یک دل به هم آمیخته و ذوب [صفحه ۱۶۴] شده و قطره ای گرم شده اند به نام اشک؟ مگر نه، قلب، قالب اشک است و اشک در قلب شکل می گیرد و لذا اشک شبیه قلب است: ای بسا قلبهای سوزانی که زبان راز آن نگوید بازلیک آن دیدگان نورانی راز دل داده می کند ابراز گریه ترجمه دل است. مثلاً کسی که عزادار است و مرگ عزیزی قلبش را می سوزاند، باید گریه کند. وقتی که دلش یاد از او می کند و زبانش سخن از او می گوید، چشمش نیز با او همدردی می کند، مگر چشم از زبان صادقانه تر سخن نمی گوید؟! از من می پرس کاتش دل در چه غایت است از آب دیده پرس که او ترجمان ماست اشک چشم نشانه رقت قلب است. کسی که از صحنه دلخراش منقلب نمی شود، تا اشک تأثر بریزد و نیز از حقیقت و جلوه زیبائی لذت نمی برد، تا اشک شوق جاری گرداند، از قلب سلیم و روح متعادل برخوردار نیست. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «خداوند متعال، افرادی را که به هنگام استماع قرآن تحت تأثیر قرار نمی گیرند و از شنیدن آیات مربوط به قیامت تعجب نمی کنند، و خنده می نمایند، مورد

سرزنش قرار می دهد و می فرماید: (تضحکون و [صفحه ۱۶۵] لا- تبکون)». و نیز فرموده: «بکاء العیون و خشیه القلوب من رحمه الله تعالی» [۱۵۳]. چنانکه «جمود عین» و محروم بودن از اشک و گریه از خوف خدا، نشانه قساوت قلب و شقاوت معرفی شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من علامات الشقاء: جمود العین، قسوه القلب...» [۱۵۴]. در مقابل آن دسته از مومنانی که بصیرتی روشن، قلبی رؤوف و احساسی پاک و شفاف دارند، در زبان قرآن کریم با جمله (یبکون و یزیدهم خشوعا) و (سجدا و بکیا) مورد ستایش قرار گرفته اند. قهرا این نوع افراد در برابر عظمت مردان خدا اشک شوق و به خاطر مظلومت آنان هم، اشک غم و اندوه از چشم خود جاری می کنند.

نام حسین با گریه همراه است

آن گونه که از متون اسلامی استفاده می شود، نام حسین علیه السلام با گریه و ناله آمیخته است و قبل از شهادتش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان [صفحه ۱۶۶] علی علیه السلام و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام بر او گریسته اند. طبق روایات فراوانی، چون حضرت حسین علیه السلام تولد یافت، جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و خبر شهادت آن نوزاد را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر و مادرش داد و آنان از همان ایام برای حسین علیه السلام گریستند. طبق روایتی که از عایشه نقل شده است، حسین علیه السلام کودک خرد سال بود که وارد خدمت پیامبر گردید، همان موقع جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد: زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در

سرزمین «طف» از خاک عراق به قتل می رسانند «فبکی رسول الله صلی الله علیه و آله» اما جبرئیل افزود: «لا تبک، فسوف ینتقم الله، منهم، بقائمکم أهل البیت» [۱۵۵]. «گریه نکن، در آینده خداوند به وسیله قائم اهل بیت از آنها انتقام می گیرد». «ابن عباس» می گوید: به هنگام رفتن به «صفین» من همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد شد، امام علیه السلام با صدای بلند گریست و فرمود: ای پسر عباس این محل را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم ای امیر مؤمنان. فرمود: اگر اینجا را مثل من می شناختی، هرگز از اینجا رد نمی شدی مگر این که مثل من گریه سر می دادی. ابن عباس گفت: «فبکی طویلا حتی اخضلت لحيته و سألت الدموع علی صدره و بکینا معا»: «آن حضرت گریه مفصلی کرد به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد، ما هم همصدا با علی علیه السلام گریه سر [صفحه ۱۶۷] دادیم». بعد امام ادامه داد: وای، وای من با آل ابوسفیان چه کرده ام، سپس افزود: در این سرزمین (که کرب و بلا نامیده می شود) هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می رسند و مدفون می گردند [۱۵۶]. طبق روایت امام صادق علیه السلام روزی فاطمه ی زهرا علیها السلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و آن حضرت را گریان دید، از علت گریه اش پرسید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که حسین علیه السلام را گروهی از امت من به قتل می رسانند! فاطمه علیها السلام نیز از شنیدن این خبر به شدت گریست ولی وقتی از مقام بلند

فرزندش به خاطر شهادت آگاه گردید، آرامش و تسکین یافت [۱۵۷]. داستان گریه و عزاداری پس از شهادت آن حضرت از سوی امامان علیهاالسلام داستان مفصلی است که به ذکر چند مورد اکتفاء می‌کنیم: امام سجاد علیه السلام که خود در کربلا شاهد مصائب دلخراش امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش بود، پس از واقعه عاشورا تا زمانی که در قید حیات بود، این واقعه سوزناک را فراموش نکرد و همیشه گریه و سوگواری می‌نمود. او هر وقت می‌خواست آب بنوشد تا چشمش به آب می‌افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می‌شد وقتی علت این کار را می‌پرسیدند، می‌فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که یزیدیان آب را [صفحه ۱۶۸] برای وحوش و درندگان بیابان آزاد گذاشتند، ولی آن را به روی پدرم بستند و او را با لب تشنه کشتند. می‌فرماید: هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه علیها السلام را به یاد می‌آورم، گریه گلویم را می‌گیرد. وقتی هم افرادی وی را دلداری می‌دادند، می‌فرمود: «کیف لا أبکی؟ و قد منع أبی من الماء الذی کان مطلقا للسیاح و الوحوش» [۱۵۸]. امام سجاد علیه السلام در عزای پدر مظلوم خویش به حدی گریست که او را یکی از بکائیون پنج گانه تاریخ لقب دادند [۱۵۹]. وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می‌پرسیدند، مصائب جانگداز کربلا را بازگو می‌کرد و می‌فرمود: مرا ملامت نکنید، یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد، آنقدر گریست تا از غصه چشمهایش سفید شد در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت. از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت هجر هفتاد و دو

یوسف کرده خونین دل مرادر حالی که من چشم خود دیدم در یک نیمروز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بریدند انتظار دارید، داغ آنها از دلم بیرون برود؟! [۱۶۰]. او نه تنها در ماتم پدر بزرگوارش اشک می ریخت، بلکه مؤمنان را [صفحه ۱۶۹] نیز ترغیب به گسترش در عزای آن مظلوم می کرد: «ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنه عرفا یسکنها احقبا» [۱۶۱]. «هر مومنی که بر شهادت حسین علیه السلام آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود، خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد کرد». امام باقر علیه السلام برای امام حسین علیه السلام اشک می ریخت و به هر کس هم در خانه او بود، دستور داد گریه کند. و در منزل آن حضرت مجلس عزا و سوگواری برای امام حسین علیه السلام تشکیل می گردید و حاضران مصیبت آن حضرت را به هم تسلیت می گفتند [۱۶۲]. «عبد الله بن سنان» می گوید: در روز عاشورا به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت را رنگ پریده و بسیار غمگین و گریان یافتم، علت آن را از امام پرسیدم، فرمود: امروز عاشورا و در چنین روزی جد ما امام حسین علیه السلام شهید شده است [۱۶۳]. امام صادق علیه السلام به «ابو هارون مکفوف» دستور داد مرثیه بخواند آنگاه که وی مرثیه خود را آغاز نمود، متوجه شد امام علیه السلام سخت گریه [صفحه ۱۷۰] می کند و زنانی که پشت پرده بودند. همینکه صدای گریه امام صادق علیه السلام را شنیدند، آنها نیز صدای خود را به گریه و شیون بلند کردند،

بعد امام فرمود: «من أنشد في الحسين شعرا فبكي و ابكي عشرا كتب له الجنة» [۱۶۴]. «هر کس در مصیبت حسین علیه السلام شعر بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او نوشته می شود». امام رضا علیه السلام می فرماید: روش پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام این بود که هر گاه ماه محرم می رسید، پیوسته غمگین بود تا دهه عاشورا سپری شود روز عاشورا روز گریه و ماتم او بود و می فرمود: «هو اليوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام» [۱۶۵]. امام رضا علیه السلام فرمود: محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ و خونریزی را حرام می دانستند ولی دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و فرزندان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه های ما آتش زدند، اموال ما را غارت نمودند و حرمت رسول خدا را در حق ما رعایت نکردند. «ان يوم الحسين اقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا بأرض كربلا... علی مثل الحسين علیه السلام فليبك الباكون، فان البكاء عليه [صفحه ۱۷۱] يحط الذنوب العظام» [۱۶۶]. «کشته شدن امام حسین علیه السلام اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین علیه السلام گریه کنند. گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد». امام رضا علیه السلام به «ریان بن شیب» فرمود: «ان كنت باکيا لشيء، فابك للحسين بن علي فانه ذبح كما يذبح الكبش و قتل معه من أهل بيته ثمانيه عشر رجلا- ما لهم في الأرض شيهون...». «اگر بخواهی به چیزی گریه کنی، بر حسین بن علی علیه السلام گریه کن زیرا

سر آن حضرت را مثل سر گوسفند بریدند و او هیچ‌ده مرد از اهل بیتش کشته شدند که در دنیا بی نظیر بودند». سپس به «ابن شیب» فرمود: «اگر دوست داری در درجه های بلند بهشت با ما باشی، غمگین باش از برای غمگینی ما و شاد باش از برای شادمانی ما» [۱۶۷]. حتی به موجب بعضی از روایات، امام زمان (عج) نیز مدام بر سید الشهداء اشک می ریزد. و می گوید: «ای جد بزرگوار! روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنان پیکار کنم در عوض: «فلان‌بنک صباحا و [صفحه ۱۷۲] مساء و لأبکین لک بدل الدموع دما، حیره علیک...» [۱۶۸]. «هر صبح و شام بر مصائب تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، به جای آن خون می گیرم». حتی به موجب روایات فراوانی که نقل شده است، همه کس و همه چیز خورشید، و آسمان و زمین و فرشتگان روز عاشورا بر آن حضرت گریه می کنند [۱۶۹]. شاعر پرشور «فؤاد کرمانی» با استفاده از این روایات چنین سروده است: تا ندا کرد ولای تو، در اقلیم الست بهر لیک فدایت، دو جهان پر زد است کشته شد عالم دهری، چو تو در عالم دهر دهر تا روز قیامت، شب اندوه و عزاست در غمت اعین و اشیاء، همه از منطق کون هر یکی مویه کنان، بر دگری نوحه گر است رفت بر عرشه نی، تا سرت ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم، بهر عزای تو پیاست [صفحه ۱۷۳] منکسف گشت، چو خورشید حقیقت به جمال گر بگیرند زغم، دیده ذرات رواست [۱۷۰]. موضوع قابل توجه این است که «عبدالله بن فضیل

هاشمی» از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: چرا روز عاشورا این چنین روز مصیبت و غم و اندوه و عزاداری گردید؟ اما روز وفات پیامبر اکرم و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام مجتبی علیه السلام که با زهر مسموم شد، این چنین نشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «ان يوم الحسين أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام... فكان ذهابه كذهاب جميعهم...» [۱۷۱]. روز حسین - عاشورا - از لحاظ مصیبت از تمام روزها عظیم تر است... زیرا حسین علیه السلام تنها باقی مانده اصحاب پنج گانه کساء است که رفتن او، مثل رفتن همه آنهاست». روز عاشورا مصائبی بر خاندان رسالت وارد شد که در خاطره هیچ آفریده ای خطور نکند و قلم را تاب نوشتن نباشد، چه جالب گفته است: فاجعه ان اردت اکتبها مجمله ذکره لمدکر «مصیبتی بزرگ که اگر بخواهیم آن را به نحو اقتصار برای یاد آوری یاد کننده ای [صفحه ۱۷۴] بنویسیم: جرت دموعی فحال حائلها ما بین لحظ الجفون و الزبر» به یقین اشک روانم بین چشم من و اوراق کتب حایل آید» و قال قلبی بقیا علی فلا و الله ما قد طبع من حجر» دلم گفت به من رحمی کن، به خدا سوگند من از سنگ آفریده نشده ام». بکت لها الأرض و السماء دما بینهما فی مدامع حمر [۱۷۲]. «بر آن فاجعه زمین و آسمان و آنچه ما بین آن دو است، اشک و خون گریست». غرض، روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه برای خاندان رسالت و شیعیان آنهاست. تنها بنی امیه دشمنان اهل بیت بودند که آن روز را روز مبارک و سرور و خوشحالی می دانستند چنانکه در زیارت عاشورا می خوانیم: «اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو

امیه» «خدایا این روز، روزی است که آل زیاد و آل مروان به خاطر این که حسین را کشتند، به آن مسرور شدند». خلاصه در باب عزا و ماتم سید الشهداء فرزند دل‌بند حضرت زهرا و علی مرتضی‌علیهم السلام روایات فراوانی از ناحیه رسول خدا و ائمه [صفحه ۱۷۵] معصومین علیهم السلام وارد شده که روز عاشورا، روز مصیبت و حزن اهل بیت و شیعیان ایشان می باشد به اعتبار همین روایات باید روز عاشورا غمگین و حزین بود. در روایتی می فرماید: «هر که یاد کند مصیبت ما را و بگرید و بگریاند مردم را، در روز قیامت در درجه های ما خواهد بود و هر که مصیبت ما را یاد کند و گریه کند، چشم او در روزی که چشمها همه بگریند، نگرید و هر که در مجلسی بنشیند و دین ما را احیاء نماید، دل او نمیرد در روزی که دلها همه بمیرند» [۱۷۳]. بنابراین اگر کسی روز عاشورا را روز جشن و سرور بداند، یقیناً او مانند بنی امیه دشمن اهل بیت است. پس این که سران صوفیه روز عاشورا را روز شادی و سرور و جشن می دانند، بدون شک دشمن اهل بیت هستند و لو این که ادعای دوستی بکنند. چنانکه «شیخ عبد القادر گیلانی» روز جانگداز عاشورا را روز فرح و شادی قلمداد کرده گفته است: «روز عاشورا هرگز روز مصیبت نمی باشد، روز جشن و شادی است و بر مردم لازم و واجب است که در این روز برای اهل و عیال خود هدایای تهیه کنند و آنها را به گردش و تفریح ببرند و آنها را با خوشگذرانی سرگرم سازند» [۱۷۴]

[صفحه ۱۷۶] پس این مسلم است که گریه بر امام حسین علیه السلام عنوان شرعی دارد و از عبارات بزرگ شمرده می شود و در حقیقت دیده گریان و دل اندوهگین بر مصائب اهل بیت، شعار شیعه است. به قول یکی از شعرای عرب: لک عندی ما عشت یا ابن رسول الله حرن یفی بحق و دادی ناظر بد موع غیر بخیل وحشی بالسلو غیر جواد «ای پسر پیامبر خدا در پیش من از برای تو تا زنده ام اندوهی است حق مودت را به جای می آورد. دیده ام از ریزش اشک دریغ نمی ورزد و درونم از رنج و غم تسلی نماید».

انواع گریه ها

گریه انواعی دارد که همه انواع آن در شأن امام حسین علیه السلام نیست، حال باید بینم چه نوع گریه شایسته امام است: ۱- گریه از روی خواری و درماندگی گریه افراد ضعف و ناتوانی است که از رسیدن به اهداف خود و امانده اند و روح و شهادتی برای پیشرفت در خود نمی بینند، می نشینند و عاجزانه گریه سر می دهند. هرگز برای امام حسین علیه السلام چنین گریه ای نباید کرد و آن حضرت از این نوع گریه بیزار و متنفر است. [صفحه ۱۷۷] ۲- گریه عجز و زبونی: گریه افرادی است که از روی عجز و زبونی در اثر ناکامی و احیانا ستم شخصی یا جریان نامناسبی به ورشکستگی افتاده و برای خود احساس خطر می کنند راه چاره را در گریه می جویند. به قول صائب تبریزی: گریه شمع، از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیک است در فکر شب تار خود است مسلما این نوع گریه هم مناسب شأن امام نیست. ۳- گریه بر اموات: کسی عزیز خود را از دست می دهد و بر فقدان او

گریه می کند یا به این جهت گریه می کند که آن فقید در زندگی او مؤثر بوده و به آینده خود نگران است و در این صورت به حال خود گریه می کند و یا این که به نیکیهای او اشک می ریزد. این نوع گریه هم در شأن امام نیست. ۴- از روی رحم و رأفت یا گریه های عاطفی: قلب انسان هنگامی که در برابر حادثه دلخراشی همانند اشک یتیمی، یا بیمار دردمندی اشخص فقیر و تهیدستی و... قرار می گیرد، متأثر می شود چه بسا اشک می ریزد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که فرزند خردسال خود ابراهیم را از دست داد و در قبرستان بقیع به خاک سپرد، برای آن کودک آن قدر گریه کرد که اشک بر محاسنش جاری گردید به آن حضرت گفته [صفحه ۱۷۸] شد: ای رسول خدا تو دیگران را از گریه منع می کردی حال خود این چنین بی تاب می کنی؟! آن حضرت فرمود: «لیس هذا بکاء غضب انما هذا رحمه و من لا یرحم لا یرحم» [۱۷۵] «این گریه از روی خشم و نارضایتی نیست، بلکه گریه رحمت و رأفت است و هر کس رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی گیرد». واقعه خونین کربلا، دل را می سوزاند و قلب و عاطفه هر انسانی را به جوش و خروش می اندازد از این نظر حادثه یک جنایت و یک مصیبت است و شاید در دنیا مشابه به چنین جنایتی پیدا بشود و گریه کنندگانی هم داشته باشد. گریه از روی رحم و رأفت یک امر طبیعی است. هر انسانی به هنگامی مشاهده یک منظره دلخراش متأثر می شود و اشک می ریزد چنانکه دشمنان امام حسین

علیه السلام روز عاشورا بر حال آن حضرت می گریستند. انجا که اهل کوفه از دیدن وضع دلخراشی اسراء بنا کردند گریه و زاری کردن. امام سجاد علیه السلام فرمود: «اتنوحون و تبکون من اجلنا؟! فمن ذا الذی قتلنا؟» «آیا برای ما می گریید و بر ما نوحه می کنید؟ پس کشنده ما کیست و چه کسی ما را کشت؟!» [۱۷۶]. پس گریه از روی رحم و رأفت نیز چندان مناسب نیست. امام حسین علیه السلام از شیعیان خود این نوع گریه نخواسته است. [صفحه ۱۷۹] ۵- غم و اندوه: گریه از روی غم و اندوه نیز یکی از گریه های طبیعی انسان است که به هنگام از دست دادن عزیزی یا به خاطر از دست دادن مقام و موقعیتی و یا به خاطر گرفتاری به مصیبتی غم و اندوهی به انسان دست می دهد و برای این که دل خود را سبک کند، گریه سر می دهد و این نوع افراد که دلشان شکسته است، به هنگام سوگواری امام حسین علیه السلام بیش از همه گریه می کنند و چه بسا از شدت گریه غش کنند ولی آیا این نوع گریه را می توان به حساب امام حسین علیه السلام گذاشت؟ هرگز نه. ۶- گریه جدائی و فراق: نوع دیگر گریه، گریه فراق است که کسی به خاطر دوری و جدائی از عزیزی حالت گریه به انسان دست می دهد. امام حسن مجتبی علیه السلام به هنگام جان دادن بی تابی می کرد. بعضی از عیادت کنندگان از علت آن پرسیدند امام مجتبی با صدای ضعیف فرمود: برای ذو چیز گریه می کنم: هول مطلع، فراق دوستان [۱۷۷]. پر واضح است گریه بر امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا از این نوع

گریه های شوق

گریه های لایق حسین علیه السلام گریه مادری که از دیدن فرزند دل‌بند گمشده خویش پس از چندین سال، سرزده می شود، از شوق گریه می کند. قسمت زیادی از حماسه های کربلا شوق آفرین و شور انگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادتها، فداکاریها، شجاعتها، آزاد مردیها و سخنانهای آتشین مردان و زنان به ظاهر اسیر، بی اختیار از دیدگان شنونده سرازیر می گردد، آیا این گریه دلیل بر شکست است؟! ۸- گریه پیوند هدف: گاهی قطرات اشک پیام آور هدفهاست، آنها که می خواهند بگویند با مرام امام حسین علیه السلام همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو مکتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعارهای آتشین، یا سرودن اشعار و حماسه ها ابزار دارند، اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد ولی آن کسی که احیانا با شنیدن این حادثه جانسوز قطره اشکی از درون دل، بیرون می فرستند، صادقانه تر این حقیقت را بیان می کند. این قطره اشک اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین و پیوند دل و جان با آنهاست، مسلما این نوع گریه - بدون آشنائی به اهداف پاک او - ممکن نیست [۱۷۸]. [صفحه ۱۸۱] پس گریه بر حسین علیه السلام اشک ریختن بر مرده نبوده و از روی خواری و درماندگی و عجز و زبونی، غم و اندوه نیز نمی باشد، بلکه آن فقط دلیلی است که ندای حق طلبان را به گوش جهانیان رسانیده و زنگ خطر را برای باطل و اهل آن به صدا در می آورد و صاعقه هائی است که بر روی سر سرکشان و ستمگران در هر زمان

و در هر مکان فرو می ریزد و شاهد صادق و گواه زنده ای است از اخلاص در راه حق و دشمنی بر بیداد و ستم و بزرگداشتی است برای فداکاری و حق و دلیری و انجام وظیفه و نهرا سیدن از مرگ و تکریمی است برای امتناع از قبول ظلم و شکیبائی در محنت و سختیها. به قول علامه مغنیه: کسانی که در مجالس تعزیه می خوانند: لا تطهر الأرض من رجس العدا ابدًا ما لم یسل فوقها سیل الدم العرم [۱۷۹]. «روی زمین از پلیدی دشمنان پاک نخواهد شد تا زمانی که بر روی آن سیل درهم شکننده خون روان نگردد». غرض، شیعیان بر امام حسین علیه السلام از روی خواری و درماندگی نمی گریند، بلکه از اشک دیده خویش سرود حماسه می سازند و با آه و [صفحه ۱۸۲] حسرت خود بانگ حق و عدالت را به گوش جهانیان می رسانند: همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است اگر چه گریه، بر آلام قلب تسکین است بین که مقصد عالی وی، چه بود ای دوست که درک آن، سبب عز و جاه و تمکین است زخاک مردم آزاده، بوی خون آید نشان شیعه و آثار شیعه و آثار پیروی، این است [۱۸۰]. «ماربین» مورخ آلمانی می گوید: «هیچ چیز مانند عزاداری حسین نتوانست حس سیاسی در مسلمانان ایجاد کند» [۱۸۱]. ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو وی از طفیل خون تو، اسلام سرخ رودین را تو زنده کردی و خود، کشته گشته ای وین یافته زفیض تو، دین نبی علوگر آب را به روی تو، بستند کوفیان آوردی آب رفته اسلام را به جو [۱۸۲]. قطره های اشکی که شیعه در ماتم امام حسین

علیه السلام و یارانش [صفحه ۱۸۳] می ریزند، عهد و پیمانی است با قطره های خون شهدای کربلا که با لب تشنه و محروم از «قطره های آب» بر سر احیای دین و ارزشهای راستین مکتب جان باختند. و این اشک ها این نهضت الهی را به جانها پیوند زده و جاودان ساخته است. و این بسیار ساده اندیشی است که کسی تنها توجیهی عاطفی برای این گریه ها داشته باشد چرا که داغ، هر قدر هم شدید باشد، بالاخره گذشت زمان از حرارت آن می کاهد. در حالی که عزاداران حسینی از اول عمر تا آخر عمر پس از گذشت قرنها با شور و شوق و حرارت بیشتر در سوک سیدالشهداء می گریند. این گریه ها، فریاد مداوم و خروش بر ضد ستمگران و ابلاغ پیام خون است اگر این گریه ها تنها جنبه ی عاطفی داشت، مسلما به مرور زمان حادثه ی عاشورا از خاطره ها محو می شد و یا از طراوت و نشاط آن کاسته می شد. ۹- گریه کردن برای از دست دادن چیزی و یا تحمل دردی: انسان زمانی گریه می کند که چیزی را از دست بدهد یا دردی را متحمل بشود. پس عامل عمده ی گریه (سواى شوق و چند مورد نادر) درد و فقدان منفعت است ما وقتی از چیزی نفع می بریم به مجرد از دست دادن آن گریه سر می دهیم و یا دردی به ما روی می کند ناله می کنیم. در روایات می خوانیم که همه چیز بر حسین علیه السلام گریه کردند ماه و [صفحه ۱۸۴] ستارگان و خورشید شن های بیابان، و حتی بادی که می وزید و حتی الحوت فی البحر، چرا؟ شن بیابان چرا گریه کرد؟ ماهیان دریا چرا سوگواری کردند؟ ماه و

ستارگان و خورشید چرا تار شدند و بی تابی کردند؟ مسلماً آنان به ظاهر متحمل درد و رنجی نشدند چون تیر و خنجرهایی که بر آن پیکر شریف وارد می شد دردش بر خورشید و ماهیان دریا نمی رسید، پس چرا آنان گریه کردند و آن هم بکاء شدیداً پس حتماً آنها متضرر گردیدند و از چیزی که نفع می بردند، بی نصیب شدند و منفعتی را از دست دادند و آن منفعت چه چیزی بالا-تر از امامت. همه از امام نفع می بردند و از فقدانش رنج می بینند و متضرر می شوند. امام قطب و قلب عالم است و هر که در عالم است در سایه ی اوست وقتی او را از دست می دهند، متحمل رنج و به دنبال این رنج صاحب درد می شوند این است که آن موجوداتی که ناپاکی بر آنان رخنه نکرده و نمی تواند بکند، (مثل شن های بیابان، ماهیان دریا و...) بر او می گریند و آلوده ها از انس و جن، از فقدان چنین ذی نفعی بیخبر می مانند و شادی می کنند، و این است تفسیر آن حدیثی که می فرماید: برای حسین علیه السلام در قلب مؤمنان حرارتی است که... مؤمنان اگر هم ذکر مصیبتی نشنوند، چون متوجه از دست دادن که قطب و محور عالم هستند، ناله می کنند...مرحوم علامه ی مغنیه می گوید: کسی گفت: آیا شیعه جز گریه و [صفحه ۱۸۵] اشک راهی ندارند که بدان محبت خویش را برای اهل بیت علیهم السلام بیان نمایند؟ گفتیم: «آری شیعیان علاوه بر گریه برای این که مودت قلبی خود را برای اهل بیت به ثبوت رسانند، به راههای گوناگونی متوسل می شوند از جمله درود و تحیت بر اهل بیت تقدیم داشته و از فضائل

ایشان در مجالس و محافل سخن رانده و به سوی اماکن مقدس آنها بار سفر بسته و به ضریح های شریف آنان تبرک می جویند» [۱۸۳].

چرا حسین فراموش نمی شود

می گویند: شما در عصر فضا و اتم زندگی می کنید آنگاه بر کسی اشک می ریزند که صدها سال پیش در گذشته است و بر مزاراتی سفر می نمایید که چیزی جز صخره و سنگ نمی باشد؟! در پاسخ می گوئیم: «چنانکه گفته اند: «بعد زمان» را در «ابدیت» اثری نیست ابدیت را در ماورای زمان - در عرصه ای برتر از زمان - حکومت است، ابدیت همیشگی است. جاودانان، رهبران بزرگ بشریت به ابدیت تعلق دارند، از اینو قرنها نیز در طول حیات معنوی آنها، مفهوم متداول خود را از دست می دهند» [۱۸۴]. [صفحه ۱۸۶] حسین بن علی علیه السلام از زمره ی جاودانان، از رهبران بزرگ بشریت است. سخن از وی، سخن از تاریخ نیست، سخن روز است. سخنی از ابدیت است. سخن از همیشگی خروشان و ش کوفان و پر فروز است. این زنده جاوید نزدیک چهارده قرن - به حساب تاریخ - پس از مرگ جسمانیش همچنان امروز نیز بر دلها حکومت می کند و هنوز پرتو وجودش، نه تنها در حیات ما، بلکه در حیات جهان معاصر و در عصر فضا و اتم «حوادث بی نظیر» ایجاد می کند و به صورت یکی از «شور انگیزترین حماسه های تاریخ بشریت» در آمده و همه ساله نیرومندترین امواج احساسات میلیونها انسان را در اطراف خود بر می انگیزد و مراسمی پر شورتر و هیجان انگیزتر از هر مراسم دیگر به وجود می آورد. راستی چرا به این حادثه ی تاریخی - که شاید در تاریخ مشابه فراوان دارد - اهمیت داده می شود؟! چرا

مراسم بزرگداشت این خاطره هر سال پرشکوهتر و پرهیجان تر از سال پیش برگزار می گردد؟ این همه تعظیم و تکریم و سپاس، این همه سوز و گداز پس از چهارده قرن، آخر برای چیست؟ آن را چه معنائی است؟! حقیقت این است که این زنده جاوید پس از قرن‌ها، همچنان بر قلبهای انسانهای آزاده، قدرتمندانه حکومت می کند و در جامعه «موج [صفحه ۱۸۷] معنوی» ایجاد می نماید، حتی هنوز هم به طور عمیق، یک قدرت محرک معنوی و یک نیروی کنترل اجتماعی بزرگ، به شمار می رود. اما از زیارت زیارتگاههای مقدس، هرگز سنگها و صخره ها هدف و غایت نمی باشد چه اگر غرض خود آنها می بود، همین کوههای سر به فلک کشیده ی انسان را از مشقت سفر و طی راههای طولانی بی نیاز می ساخت، پس مقصود بالذات صاحب مزار است و بزرگ داشتن سنگها به جهت شرف انتساب به صاحبان آن مزارات است مانند محترم داشتن جلد قرآن کریم و سنگها و آجرهایی که خانه ی کعبه و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اماکن مقدس از آنها ساخته شده است. الان می بینیم که دولتها و ملتها در حفظ مقبره های شخصیت‌های بزرگ خویش می کوشند و به دور آنها هاله ی قدیس می کشند. در تاریخ نوشته اند هنگامی که سر مبارک حسین علیه السلام را به نزد یزید آوردند، وی در مجلس شراب حضور داشت اتفاقاً قاصدی از طرف پادشاه روم به مجلس یزید بار یافت و سر مبارک حسین علیه السلام را در مقابل یزید مشاهده کرد و چون دانست که آن سر به حسین علیه السلام تعلق دارد، عمل یزید را به شدت نکوهش نمود و گفت: ای یزید

داستان

«کلیسای حافر» را شنیده‌ای؟ یزید گفت چگونه است؟ رومی گفت: در پیش ما مکانی است که گویند خر عیسی از آنجا گذر کرده است. در آنجا [صفحه ۱۸۸] کلیسایی بنا نهاده اند که نام آن به سم خر عیسی منسوب بوده و به کنیسه ی حافر «سم» شهرت دارد. ما هر سال به زیارت آنجا می رویم و نذورات خود را به آنجا اهداء می کنیم. روی این حساب ای یزید من گواهی می دهم که تو خطاکاری و از راه راست به دوری. یزید خشمگین شده به کشتن قاصد فرمان داد رومی به سوی سر نازنین حسین علیه السلام رفت و آن را بوسید و شهادتین بر زبان جاری کرد و سپس او را گرفتند بر در قصر به دارش کشیدند. [۱۸۵]. زیارت، ارتباط روحی زائر با صاحب قبر است زائر قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام با آن حضرت تجدید بیعت می نماید و لذا ائمه اطهار علیهم السلام با توصیه و ترغیب به زیارت سالار شهیدان، این نهضت مقدس را برای همیشه زنده و جاوید نگه داشته اند، البته زیارت همه ی امامان مورد تأکید است ولی روایاتی که در ترغیب و تشویق زیارت امام حسین علیه السلام رسیده، فوق العاده زیاد است. امامان با این توصیه ها در صدد آن بودند که شیعیان پیوستگی عملی با اهداف آن بزرگوار داشته باشند. امام سجاد علیه السلام که خود چندین بار مخفیانه به زیارت سالار شهیدان رفته در گفتار خویش نیز سفارش زیادی به زیارت امام حسین علیه السلام داشته است. «ابو حمزه ی ثمالی» گوید: از امام سجاد علیه السلام در مورد زیارت امام [صفحه ۱۸۹] حسین علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود: «زره کل یوم فان لم تقدر فکل جمعه فان

لم تقدر فكل شهر فمن لم يزره فقد استخف بحق رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم» [۱۸۶] «هر روز آن حضرت را زیارت کن، اگر نمی توانی هفته ای یکبار، اگر نمی توانی ماهی یکبار، پس کسی که اصلاً آن حضرت را زیارت نکند، در حقیقت حریم رسول الله را خفیف شمرده است.» ولی مهمتر از سوگواری و زیارت، آشنائی به مکتب امام حسین و شهدای کربلا و پیوستگی عملی به اهداف بلند آن بزرگوار است. مهم پاک بودن و پاک زیستن و درست اندیشیدن و تأسی عملی به او است. پایان ۵ / ۱۱ / ۷۷

پاورقی

- [۱] کیهان فرهنگی: سال ۱۳، شماره ی ۱۲۶، ص ۴۳، مقاله: عباس ایزدپناه.
- [۲] العواصم من القواصم، ص ۲۳۲.
- [۳] مقدمه ی ابن خلدون: ص ۲۱۶.
- [۴] مجله ی رساله الاسلام: چاپ قاهره، سال ۱۱، شماره ی ۱، ص ۸۵، به نقل شهید جاوید، ص ۲۳۶.
- [۵] پاورقی: «العواصم من القواصم»، ص ۲۳۱.
- [۶] شهید آگاه: ص ۳۰.
- [۷] شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸.
- [۸] شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۳۴.
- [۹] ارشاد مفید، ص ۲۰۱ - فصول المهمه: ص ۱۶۸.]
- [۱۰] شهید جاوید: ص ۲۴۰.
- [۱۱] مقدمه ابن خلدون: ص ۳۸۸-۳۹۰.
- [۱۲] تاریخ طبری، الجزء الاول، ص ۷ و ۸ چاپ دارالمعارف.
- [۱۳] مقدمه ابن خلدون: (اصل عربی) چاپ قاسم محمد الرجب، ص ۱۴.
- [۱۴] مقدمه ابن خلدون، (چاپ عربی) ص ۹-۱۰ همان چاپ، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۱۳.
- [۱۵] مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۳۰.
- [۱۶] رجوع به عقد الفرید جلد ۸ زیر عنوان «زواج المأمون ببوران» و هزار و یک شب، شب ۲۷۹ تا شب ۲۸۲ شود.

[١٧] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ١، ص ٣٥.

[١٨] همان مدرک.

[١٩] ترجمه مقدمه ابن

خلدون، ج ۱، ص ۴۱۵.

[۲۰] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۵.

[۲۱] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵.

[۲۲] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۵ پاورقی شماره ۱.

[۲۳] همان مدرک، ص ۴۱۸.

[۲۴] تاریخ الرسل و الملوک، طبری، طبع دخویه، ج ۱، ص ۳۰.

[۲۵] دکتر زرین کوب، تاریخ در ترازو، ص ۱۹۹.

[۲۶] المنجد می گوید: «الفادی» لقب سیدنا یسوع المسیح الذی افتدانا بدمه الکریم.

[۲۷] حسین وارث آدم، مجموعه آثار، ص ۱۹، ص ۱۸۹.

[۲۸] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸.

[۲۹] ترجمه الهدی الی دین المصطفی، (اسلام آئین برگزیده) به ترجمه سید احمد صفائی، ص ۵۸۰-۵۸۱.

[۳۰] دیوان مکرم، ص ۱۳۳.

[۳۱] دیوان محتشم ص ۲۸۰-۲۸۱.

[۳۲] دیوان محتشم، چاپ مهر علی گرگانی، ص ۲۸۴-۲۸۵.

[۳۳] ده گفتار، ص ۲۱۵-۲۱۶ انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۶ ش.

[۳۴] ادب الطف، ج ۱، ص ۱۸۱.

[۳۵] الغدیر: ج ۲، ص ۱۹۲.

[۳۶] دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهر علی گرگانی از انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۲۸۵.

[۳۷] مقاله تحریف شناسی عاشورا، نوشته عباس ایزد پناه، کیهان فرهنگی سال ۱۳، شماره ۱۱۴.

[۳۸] هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۶۱.

[۳۹] به نوشته مقدمه «روضه الشهداء» ص ۸، «حذیقہ السعداء» بار دیگر به قلم جامی قیصری از ترکی به فارسی ترجمه شده به نام «سعادت نامه».

[۴۰] روضه الشهداء: ص ۳۴۵.

[۴۱] روضات الجنات: ص ۲۵۶.

[۴۲] تشیع و تصوف، ص ۳۲۶.

[۴۳] مقدمه نفیسی به لب لباب مثنوی ص ث.

[۴۴] روضه الشهداء ص ۶.

[۴۵] سوره بقره: آیه ۱۵۵ و محمد: آیه ۳۱ و انبیاء: آیه ۳۵.

[۴۶] روضه الشهداء ص ۴.

[۴۷] همان، ص ۶.

[۴۸] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۴-۵۵.

[۴۹] الذریعه: ج ۱۸، ص ۲۴۵-ج ۹، ص ۷۶۹.

[۵۰] گنجیه الاسرار،

برداشتی عرفانی از عاشورای حسینی با نظم و نثر عمان سامانی.

[۵۱] کلیات دیوان حکیم الهی قمشه ای، ص ۱۷۱، ۱۷۲ - انتشارات اسلامیة تهران.

[۵۲] همان، ص ۱۸۲.

[۵۳] پیشگفتار دیوان حلاج، ص ۱۸ چاپ سنائی.

[۵۴] طعام.

[۵۵] کلمه گوشوار کنایه از سبط پیغمبر است.

[۵۶] نام نوائی است، ساز و آواز.

[۵۷] مثنوی، ج ۶، ص ۵۷۶.

[۵۸] مقاله تحریف شناسی عاشورا، ایزدپناه، کیهان فرهنگی، سال ۱۳، شماره ۱۲۶، ص ۴۴.

[۵۹] بحار: ج ۴۴، ص ۳۶۲ - مقتل الحسین مقرر: ص ۱۹۵.

[۶۰] بحار: ج ۴۴، ص ۳۶۲ - مقتل الحسین مقرر، ص ۱۹۵.

[۶۱] حماسه حسینی: ج ۱، ص ۳۱۷.

[۶۲] سرگذشت شگفت انگیز خضر و موسی در قرآن کریم، در سوره کهف، آیه ۶۳ و ما بعد آن آمده است.

[۶۳] امام حسن مجتبی هم به یکی از افرادی که علت صلح امام را نمی فهمید، و به او اعتراض می کرد، فرمود: آیا نمی بینی خضر کشتی را شکافت و آن پسر را کشت، موسی به جهت ندانستن علت بر او خشم گرفت تا خضر علت کار را آشکار کرد و موسی راضی شد و... (علل الشرایع، ص ۸۱).

[۶۴] ابصار العین: ص ۲۶.

[۶۵] پیام قرآن، آیه الله مکارم، ج ۹، ص ۲۰.

[۶۶] احقاق الحق: ج ۲، ص ۳۰۰، پاورقی.

[۶۷] اوائل المقالات: ص ۷۴.

[۶۸] علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۱۲۴.

[۶۹] کلم الطیب، ص ۶۵۴ و امامت و رهبری، ص ۵۶.

[۷۰] نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴ (قاصعه) ص ۸۱۲.

[۷۱] تفصیل این بحث را می‌توانید در کتاب «مهدی خاتم اولیاء و اوصیاء» به قلم نگارنده مطالعه نمائید.

[۷۲] اصول کافی: ج ۱، ص ۲۵۴ (باب فی ان الائمه یزادون فی لیله الجمعة).

[۷۳] همان ج ۱، ص ۲۳۹.

[۷۴] پیام

قرآن، ج ۹، ص ۱۳۴.

[۷۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۹.

[۷۶] همان مدرک: ص ۲۸۱.

[۷۷] علامه طباطبائی: بحث کوتاهی درباره علم امام، قم، چاپ حکمت، ص ۲۵-۲۶.

[۷۸] بحار: ج ۴۴، ص ۳۶۴.

[۷۹] کامل: ج ۳، ص ۲۷۶ - طبری: ج ۷، ص ۲۸۷.

[۸۰] ارشاد، ص ۲۲۹ - کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۲۷۷.

[۸۱] آیه الله صافی، شهید آگاه، ص ۵۸.

[۸۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۱.

[۸۳] به نقل علامه طباطبائی، علم امام، ص ۲۷.

[۸۴] ارشاد: ص ۲۳۳-۲۳۴ - کامل ج ۳، ص ۲۷۸.

[۸۵] الفصول المهمه، ص ۱۷۱.

[۸۶] ارشاد: ص ۲۳۴ - اعلام الوری ص ۱۲۷ - البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۹.

[۸۷] کنز العمال: ج ۷، ص ۲۱۱.

[۸۸] سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۹۹ - تاریخ الاسلام: ج ۲، ص ۳۴۳ - البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۱۶۳.

[۸۹] سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۰۶ - تاریخ الاسلام: ج ۲، ص ۳۴۵ - البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۱۶۹.

[۹۰] سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۹۶ - ۱۹۳.

[۹۱] بحث کوتاهی درباره علم، چاپ حکمت، ص ۱۴.

[۹۲] سوره بقره: آیه ۱۹۵.

[۹۳] سوره آل عمران: آیه ۱۵۴.

[٩٤] علامه طباطبائي، مقاله علم امام، ص ١٥-١٢.

[٩٥] ميزان الحكمه: ج ٥، ص ١٨٧، حديث ٢١٠٥.

[٩٦] نهج البلاغه: خطبه ١٢٣.

[٩٧] لهوف، ص ٥٧.

[٩٨] لهوف، ص ٥٧.

[٩٩] مقتل خوارزمي: ج ١، ص ١٨٨.]

[١٠٠] انساب الأشراف، ج ٣، ص ١٨٨.

[١٠١] لهوف: ص ٦٣.

[١٠٢] اهل البيت: ص ٥١٣.

[١٠٣] الثائر الاول في الاسلام الحسين سيد الشهداء عليه السلام ص ١٢.

[١٠٤] سيره ابن هشام، ج ٣، ص ٤٠-٤١ - شرح نهج البلاغه، طبع مصر، ج ٣، ص ٣٧٥ - ٣٧٦.

[١٠٥]

- نفایس الأخبار: ص ۲۱ به نقل از ابن شهر آشوب.
- [۱۰۶] لهوف: ص ۲۳ ترجمه لهوف: ص ۱۷-۱۸.
- [۱۰۷] ترجمه اشعار از مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی است، گفتار عاشورا.
- [۱۰۸] اللهوف: ص ۷۷ - بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۱۳۵.
- [۱۰۹] بحار الأنوار: ج ۷۸، ص ۱۱۶.
- [۱۱۰] بلد الأمين کفعمی.
- [۱۱۱] استیعاب: ج ۱، ص ۳۸۲ - اسد الغابه: ج ۲، ص ۲۰.
- [۱۱۲] مناقب: ج ۴، ص ۴۸.
- [۱۱۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۹.
- [۱۱۴] لهوف: ص ۲۵ - کشف الغمه: ج ۲، ص ۲۹ - بحار.
- [۱۱۵] خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق محتشمی، باب ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۲۳.
- [۱۱۶] مقتل مقرر، ص ۳۵۷.
- [۱۱۷] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۹۰.
- [۱۱۸] مجمع البیان ۷، ج ۱۰، ص ۴۸۱.
- [۱۱۹] بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۳.
- [۱۲۰] حیا الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۱۷۵.
- [۱۲۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.
- [۱۲۲] به نقل شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱ ص ۲۹۷.
- [۱۲۳] بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۵۳.
- [۱۲۴] بنا به نقل مرحوم راشد، سخنرانیهای راشد از رادیو تهران: ج ۱، ص ۲۶۲.

[١٢٥] بحار الأنوار: ج ٤٥، ص ١.

[١٢٦] لهوف: ص ٨٦.

[١٢٧] به نقل محمد باقر مدرس، شخصیت حسین، ص ٥٤٤ - ٥٤٥.

[١٢٨] امام حسین و ایران، ص ٤٠٦.

[١٢٩] ترجمه لهوف: ص ٦٩-٧٠.

[١٣٠] حماسه حسینی: ج ١، ص ١٤٨ - ١٤٩.

[١٣١] مقتل خوارزمی: ج ٢، ص ٧.

[١٣٢] تاریخ طبری: ج ٤، ص ٣٢٣.

[١٣٣] بحار الأنوار: ج ٤٥، ص ٨٣ - الاحتجاج: ص ١٥٤.

[١٣٤] ارشاد: ص ١٢٧ - طبری، ج ٢٣، ص ٢٤١.

[١٣٥] عقاد، ابوالشهداء، ج ١، ص ١٧٣.

[١٣٦] ارشاد: ص ٢١٨.

[١٣٧] الحسين: ص ١٨٠.

[١٣٨] اعیان الشیعه: ج ١، ص ٥٨١.

[١٣٩] مقتل الحسين خوارزمی: ج ٤، ص ٦٩ - بحار، ج ٤٥،

ص ۲۳۸ - ارشاد، ص ۲۲۵ - اعلام الوری، ص ۲۳۰.

[۱۴۰] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۴۹.

[۱۴۱] بحار: ج ۴۵، ص ۵۰ - مناقب، ج ۴، ص ۶۸ و ۱۱۰.

[۱۴۲] ارشاد: ص ۲۱۵ - تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۲۳۱ - طبری: ج ۴، ص ۳۱۸ - اعلام الوری: ص ۲۳۵ - روضه الواعظین: ص ۱۸۳ - ابن اثیر، کامل: ج ۴، ص ۵۷ - ۵۸ - تذکره سبط ابن جوزی: ص ۲۴۹ - لهوف: ص ۸۲.

[۱۴۳] ارشاد: ص ۲۲۸.

[۱۴۴] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹.

[۱۴۵] نهضة الحسين عليه السلام ص ۹-۱۰ طبع قم ۱۳۶۳.

[۱۴۶] همان مدرک، ص ۱۱.

[۱۴۷] محمد یزدی، بیائید حسین بن علی را بهتر بشناسیم، ص ۲۲۳.

[۱۴۸] اقبال لاهوری، کلیات اشعار، ص ۷۵، به کوشش احمد سروش.

[۱۴۹] شهید آگاه، آیه الله صافی، ص ۴۴۲ - ۴۴۳.

[۱۵۰] شعر شمع جمع فؤاد، به نقل مرحوم عماد زاده، زندگانی حضرت اباعبدالله الحسین، ج ۱، ص ۳۸۴.

[۱۵۱] گنجینه الاسرار: ص ۴۰ - ۴۱.

[۱۵۲] همان مدرک، ص ۴۲.

[۱۵۳] ارشاد القلوب: ص ۱۲۸.

[۱۵۴] بحار الأنوار: ج ۹۰، ص ۳۳۶.

[۱۵۵] بحار الأنوار: ج ۳۶، ص ۳۴۹.

[۱۵۶] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۲۵۲ - ۲۵۳.

[۱۵۷] کامل الزیارات، ص ۵۷.

[١٥٨] مناقب: ج ٣، ص ٣٠٣ - بحار الأنوار: ج ٤٤، ص ١٠٩.

[١٥٩] ديگران عبارتند از: آدم، حضرت نوح، يعقوب و حضرت فاطمه زهرا - الخصال: ص ٢٧٢.

[١٦٠] امالي صدوق، مجلسي، ٢٩، ص ١٢١.

[١٦١] ثواب الأعمال: ص ٨٣.

[١٦٢] وسائل الشيعه: ج ١٠، ص ٣٩٨.

[١٦٣] بحار الأنوار: ج ٩٨، ص ٣٠٩.

[١٦٤] كامل الزيارات: ص ١٠٤.

[١٦٥] امالي الصدوق مجلس ٢٧ - بحار الأنوار: ج ٤٤، ص ٢٨٤.

[١٦٦] بحار الأنوار: ج ٤٤، ص ٢٨٤.

[١٦٧] وسائل الشيعه:

ج ۱۰، ص ۳۹۳، ح ۵.

[۱۶۸] المزار الكبير: ص ۱۱۷ - ۱۶۵ - بحار الأنوار: ج ۹۸، ص ۳۲۰.

[۱۶۹] كامل الزيارات: ص ۹۱، ۹۰، ۸۱ - بحار الأنوار: ج ۱۴، ص ۱۸۱ - مجمع البيان: ج ۹، ص ۶۵.

[۱۷۰] شمع جمع: ص ۱۷۸.

[۱۷۱] وسائل الشيعه: ج ۱۰، ص ۳۹۲، ۳۹۴ - علل الشرايع: ص ۸۶.

[۱۷۲] مفاتيح الجنان، اعمال روز عاشورا.

[۱۷۳] امالي صدوق، ص ۴۵ و عيون الأخبار: ص ۱۶۲.

[۱۷۴] الغنيه لمطالبي طريق الحق في الأخلاق و التصوف و الآداب الاسلاميه: ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷.

[۱۷۵] بحار الأنوار: ج ۲۲، ص ۱۵۱ - عيون الأخبار: ج ۲، ص ۱۱.

[۱۷۶] لهوف: ترجمه، ص ۹۹.

[۱۷۷] حياه الحسن عليه السلام: ج ۲، ص ۴۲۶.

[۱۷۸] فلسفه شهادت، از آيه الله مكارم.

[۱۷۹] شيعه و عاشورا، نوشته: محمد جواد مغنيه: ترجمه فيروز حريرجي: ص ۵۷.

[۱۸۰] خوشدل تهراي، اشك شوق، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۱۸۱] سياسه الحسينيه: ص ۴۴.

[۱۸۲] شعر از شمس لنگرودي.

[۱۸۳] شيعه و عاشورا ترجمه ي فارسي: ص ۵۶.

[۱۸۴] ديباچه اي بر رهبري: ص ۳۳۰.

[۱۸۵] به نقل: علامه ي مغنيه، شيعه و عاشورا: ترجمه، ص ۵۸-۵۹.

[۱۸۶] كامل الزيارات: ابن قولويه.

امام از شهادت خود آگاه بود

امام به وظیفه خود که امتناع از بیعت بود، آگاه بود و بیش از همه به قدرت و توان بنی امیه و روحیه یزید پی برده بود. و می دانست که لازمه امتناع از بیعت کشته شدن او است. و انجام وظیفه الهی شهادت وی را در بر دارد. او خود از این راز در موارد مختلف پرده برداشته است: ۱- در مجلس حاکم مدینه که از وی بیعت برای یزید می خواست، فرمود: «مثل من، با مثل یزید بیعت نمی کند». هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می رفت از

جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که در خواب به وی فرموده: «ان الله شاء ان يراك قتيلا» [۷۸]. «خدا خواسته (یعنی به عنوان تکلیف) که تو کشته شوی».. ۲- امام می دانست که دژخیمان اموی به خاطر بیعت نکردنش هر کجا باشد، او را خواهند کشت لذا به «عبدالله بن زبیر» در مکه فرمود: والله اگر من کشته شوم و یک وجب از مسجد الحرام بیرون باشم [صفحه ۹۲] بهتر است از این که در آنجا کشته شوم و اگر دو وجب از آن دورتر باشم، خوشتر می دارم. «و أيم الله لو كنت في حجر هامة من هذه الهوام لا ستخرجوني حتى يقضوا بي حاجتهم...» [۷۹]. «به خدا سوگند اگر من در هر پناهگاهی باشم مرا بیرون می آورند تا مقصود خود را انجام دهند».. ۳- وقتی که «عبدالله بن جعفر» و «یحیی بن سعید» برادر استاندار مکه معظمه اصرار در منع امام از رفتن به عراق کردند، جواب داد: «انی رأیت رویا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و امرت فیها بأمر انا ماض له علی کان اولی فقالا: ما تلك الرؤیا؟ قال: ما حدثت بها احدا و ما انا محدث بها احدا حتی القی ربی» [۸۰]. «من رسول خدا را در خواب دیدم و از طرف آن حضرت به کاری مأمور شده ام که آن را انجام می دهم خواه به زیانم باشد، خواه به سودم. گفتند: این خواب چیست؟ فرمود: آن را برای کسی نگفته ام و به کسی هم نخواهم گفت. تا پروردگارم را ملاقات کنم». یکی از اهل تحقیق و معرفت در ذیل همین نقل آورده است: «شما پس

از واقعه کربلا مصیبات جانکاهی که بر امام وارد شد و [صفحه ۹۳] اسارت اهل و عیال آن حضرت و آن صبر و استقامت و شجاعت و فداکاری که از امام ظاهر شد، غیر از این می فهمید که این خواب راجع به پایان این سفر، و دستور العمل هائی در مورد این امتحان بی نظیر و آزمایش عظیم بوده است؟ به نظر ما حوادثی که بعد روی داد، همه روشنگر این خواب و تعبیر آن بود» [۸۱] . ۴- در پاسخ «ابن عباس» و «ابن عمر» و «محمد حنفیه» و دیگران نیز فرمود: «رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام و امرنی بأمر فانا فاعل ما أمر» [۸۲] . «رسول خدا را در خواب دیدم مرا به کاری امر کرد که ان را انجام خواهم داد». ۵- و در پاسخ یکی از شخصیت‌های عرب که در بین راه عراق اصرار داشت که آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود و گرنه قطعاً کشته خواهد شد، فرمود: این رأی بر من پوشیده نیست ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت [۸۳] . ۶- در بطن عقبه مردی حضور امام شرفیاب شد و آن حضرت را سوگند داد تا برگردد، و گفت: «فوالله ما تقدم الا علی الاسنه و حد السیوف...» «به خدا سوگند به چیزی جز نوک نیزه ها و دم شمشیرها رو [صفحه ۹۴] نیاورده ای». امام در پاسخ او فرمود: «انه لا یخفی علی ما ذکرک ء و لکن الله عز و جل لا یغلب علی امره» «آنچه گفتمی بر من پوشیده نیست یعنی می دانم

بر نوک نیزه و دم شمشیر وارد می شوم ولی خداوند در اراده خود مغلوب کسی یا چیزی نمی شود» [۸۴]. بر حسب روایت «ابن صباغ»، امام فرمود: «لا- یخفی علی شیء مما ذکرت و لکنی صابر و محتسب الی أن یقضی الله امرای کان مفعولا» [۸۵] اشاره به این که این امر خداست و ناچار با کشته شدن من تحقق خواهد یافت. «شیخ مفید» و «طبرسی» و «ابن کثیر» نقل کرده اند که در بطن عقبه فرمود: به خدا قسم مرا رها نمی کنند تا خونم را بریزند وقتی که مرا کشتند خدا بر آنها کسی را مسلط می کند که آنان را در میان ملتها دلیل و رسوا کند [۸۶]. ۷- «شیخ مفید» روایت کرده است که «عمر سعد» به امام گفت: یا ابا عبدالله در نزد ما سفیهانی هستند که گمان می کنند من ترا خواهم کشت؟ فرمود: آنان سفیه نیستند، بلکه خردمنداند آگاه باش که تو از [صفحه ۹۵] گندم عراق بعد از من نمی خوری مگر کمی [۸۷]. ۸- «ابن کثیر» و «ذهبی» روایت کرده اند که: «عمره» دختر «عبدالرحمان» نامه ای به امام نوشت و به او از این که به سوی قتلگاهش می رود، خبر داد و در آن نامه نوشت گواهی می دهم که عایشه برای من روایت کرد که شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین در زمین بابل کشته می شود. امام فرمود: پس چاره ای جز رفتن به قتلگاهم ندارم [۸۸]. ۹- و نیز «ذهبی» از «یزید الرشک» از کسی که شخصا با امام سخن گفته روایت کرده است که خیمه هائی را در بیابان سرپا دیدم به آنجا رفتم امام حسین علیه السلام

را دیدم قرآن می خواند و اشک بر گونه هایش جاری بود، عرض کردم پدر و مادرم فدایت ای پسر دختر پیغمبر، چه چیز تو را به این بلاد و بیابانی که کسی در آن نیست، فرود آورد؟ فرمود: این نامه های اهل کوفه است به من و نمی بینم آنها را مگر این که مرا خواهند کشت وقتی که مرا کشتند، از برای خدا حرمتی نمی گذارند. مگر این که آن را هتک می نمایند پس خداوند بر آنها کسی را مسلط [صفحه ۹۶] می سازد که آنان را خوار و ذلیل گرداند [۸۹] . ۱۰- «ذهبی» علاوه بر این دو حدیث، هشت حدیث دیگر روایت می کند حاکی از این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خود امام حسین علیه السلام و جمع دیگری می دانستند که آن حضرت در عراق در کربلا شهید می شود [۹۰] . بالاخره این روایات به طرق مختلف از عامه و خاصه نقل شده است و روایات پیشگوئی از پیامبر اکرم و امیر مؤمنان و خود سید الشهداء به قدری زیاد است که به طور قطع و یقین باید گفت امام حسین علیه السلام از شهادت خویش آنهم در همان سفر اطلاع داشت و این که پیوسته در طول راه از شهادت خود سخن می گفته از روی یقین به شهادت بوده است. ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل تغییر مستلزم «جبر» است. مثلا- اگر فرض شود که امام علم داشته که فلان شخص در فلان وقت و فلان مکان با شرائط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست، لازمه این فرض این

است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده و برای وی مقدر نمی باشد. [صفحه ۹۷] یعنی قاتل مجبور به قتل می باشد با فرض مجبور بودن قاتل، تکلیفی برای او نیست؟ مرحوم علامه طباطبائی در پاسخ این اشکال می گوید: «و این تصویری است بی پایه زیرا: اولاً- این اشکال در حقیقت اشکال است به عمومیت تعلق قضاء الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنیها می گویند: تقدیر خداوندی نمی تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود و انسان مستقلاً آفریدگار فعل خودش می باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود و خدا خالق بقیه اشیاء است. در حالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و همه موجودات و حوادث جهان بدون استثناء متعلق قضاء و قدر خداوندی عز اسمه است آنچه به طور اجمال می شود گفت، این است که در جهان هستی که آفرینش خداست، چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است، مثلاً خداوند خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهد و البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است زیرا اگر اختیاری نباشد، اراده خداوندی از مرادش تخلف می کند. «و ما یشاؤون الا أن [صفحه ۹۸] یشاء الله رب العالمین». و ثانیاً: با صرف نظر در تعلق قضا و قدر به فعل اختیاری انسان به نص صریح کتاب و سنت متواتره خداوند

لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است، عالم است. آیا خنده دار نیست بگوئیم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها افعال انسان را جبری نمی کند ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم رساند، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می شود؟» [۹۱]. پس ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت مانند این که گفته شود: اگر امام علیه السلام علم به واقع داشت چرا حضرت «مسلم» را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط «صیداوی» نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آن که خداوند می فرماید: (و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة) [۹۲]. چرا و چرا؟ پاسخ همه این پرسشها از نکته ای که تذکر دادیم، روشن است و [صفحه ۹۹] امام علیه السلام در این موارد و نظائر آنها به علومی که مجاری عادت و از شواهد و قرائن به دست می آید، عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می دانست هیچ گونه اقدامی نکرده زیرا می دانست که تلاش سودی ندارد و قضاء حتمی است و تغییر پذیر نیست، چنان که خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آنان در جنگ احد گفته بودند اگر یاران کشته شده،

پیش ما بودند، نمی مردند می فرماید: (قل لو كنتم فی بیوتكم لبرز الذین كتب علیهم القتل الی مضاجعهم) [۹۳]. «بگو اگر شما در خانه هایتان نیز بودید، کسانی که برایشان قتل نوشته شده بود، بدون تردید به سوی خوابگاههای خود بیرون می آمدند». غرض علم موهبتی امام علیه السلام در اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد و اصولاً هر امر مفروض از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است، متعلق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود. آری متعلق قضاء حتمی و مشیت قاطعه حق متعال مورد رضاء به قضاء است چنانکه سید الشهداء علیه السلام در آخرین ساعات زندگی در میان خاک و خون می گفت: «رضا بقضائك و تسلیماً لأمرک لا- معبود سواک». و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند [صفحه ۱۰۰] فرمود: «رضا الله رضانا اهل البیت» [۹۴]. نکته ای را که نباید از آن غافل بود، این است که: اگر امام در مکه یا در مدینه می ماندند و در آنجا به شهادت می رسیدند، امروز تاریخ چه قضاوتی می کرد؟ یزید به غیر بیعت به چیزی دیگری از امام علیه السلام راضی نبود و امام علیه السلام نیز می دانست که بیعت با یزید خداحافظی با دین است برای این است که فرمود: اگر به هر پناهگاهی پناه ببرم آنها مرا خواهند کشت. اگر امام در مدینه یا مکه یا به یمن میرفتند، تأثیری به اصل قضیه نمی گذاشت و امام در همه حال در تیررس جباران حکومتی بود و در آخر به شهادت می رسید و امروز تاریخ می گفت: اگر حسین علیه السلام به کوفه ۱۸ هزار نامه برایش فرستاده بودند می رفت و مورد

نصرت و یاری کوفیان واقع می شد، مسلماً کشته نمی شد و جان سالم از دست حکومت جبار بنی امیه بدر می برد. غافل از آن که همه جا در آن روز قتلگاه حسین علیه السلام بود و حسین علیه السلام با حرکت کردن به طرف کوفه خودش را از این قضاوت ناروای تاریخ رها نید. [صفحه ۱۰۱]

شهادت، اصلی برتر از جهاد

در روایتی از امام معصوم رسیده است که: «فوق کل بر، بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله عز و جل فلیس فوقه بر» [۹۵]. «بالا-تر از هر نیکی، نیکی وجود دارد تا مرحله شهادت، که بالا-تر از آن نیکی وجود ندارد». علی علیه السلام می فرماید: «ان أكرم الموت القتل و الذی نفس ابن ابی طالب بیده الف ضربه بالسيف أهون علی من میتة علی الفراه فی غیر طاعه الله» [۹۶]. «گرامی ترین موتها، شهادت و کشته شدن در راه خداست. سوگند به خدائی که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر از آن است که در بستر بمیرم و در مسیر انجام فرمان خدا نباشم». امام حسین از علی علیه السلام آموخته است که «شهادت» یک حالت نیست، قتل مجاهد به دست دشمن نیست خود یک «حکم» است، یک «حکم مستقل» غیر از «جهاد» و پس از جهاد. امام حسین علیه السلام به هنگام دعوت به بیعت با یزید، خطاب به فرماندار مدینه فرمود: فرماندار مدینه بدان که! ما خاندان نبوت، مرکز [صفحه ۱۰۲] رسالت، و خانه مان فرودگاه فرشتگان و محل فرود آمدن رحمت الهی است. ولی یزید فردی است شرابخوار و جنایتکار و فاسق و فردی مثل من، هرگز به امثال او بیعت نمی کند، اکنون در انتظار

آن هستم که چه حوادثی پیش آید [۹۷]. در پاسخ «مروان بن حکم» فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» «و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل یزید...» [۹۸]. این جمله استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه می گویند، یعنی باید فاتحه اسلام خوانده شود زمانی که امت اسلام به زمامداری مثل «یزید» مبتلا گردد. یعنی باید فاتحه اسلام را گرفت، اگر واقعا کار امت اسلامی به آنجا برسد که رهبر امت و زمامدار مسلمین مردی مانند «یزید بن معاویه» باشد با این که من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خلافت بر آل ابی سفیان حرام است...». و در مدینه پس از گفتگوی طولانی با برادرش محمد حنفیه فرمود: «یا اخی لو لم یکن الدنیا ملجا و لا مأوی لما بایعت یزید بن ماویه..» «برادرم اگر در روی زمین هیچ پناهگاه و امیدگاهی هم نباشد، باز هرگز با [صفحه ۱۰۳] یزید بیعت نمی کنم. برادرم تو مشمول رحمت و عنایت خداوند هستی که رسم نصیحت را بجا آوردی ولی من از مدینه عازم مکه هستم در این سفر سرنوشت ساز خواهران و خواهر زادگان و جمعی از دوستان و شیعیان مرا همراهی می کنند نظر آنان همانند نظر من است و خواسته آنان همانند خواسته من...» [۹۹]. امام در پاسخ «قیس بن اشعث» که یکی از بد خواهان او بود و او را دعوت به بیعت به یزید می کرد، فرمود: «لا والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید یا عباد الله انی عذت بریبی و ربکم ان ترجمون اعوذ بریبی و ربکم

من کل متکبر لا يؤمن بيوم الحساب...» [۱۰۰]. «نه هرگز، قسم به خداوند متعال دستم را همانند فرد ذلیل به دست آنان نخواهم داد و همانند بردگان راه فرار پیش نخواهم گرفت. پناه و ملجأ من تنها خداوند متعال است.» پس هدف اصلی امام حسین علیه السلام این بود که با یزید بیعت نکند و حکومت نامشروع او را به رسمیت نشناسد و این را هم کاملاً می دانست که لازمه امتناع از بیعت «شهادت» است، امام. به خاطر امتناع از بیعت در حقیقت «شهادت» را بر حیات اختیار کرد و فرمود: «فانی لا؟ أرى الموت إلا سعادة (شهاده) و الحياه مع الظالمين إلا برما». [صفحه ۱۰۴] «در این شرائط مرگ را جز سعادت (شهادت) و زندگی با ستمکاران را جز خستگی و کسالت نمی بینم». بدین ترتیب امام با اراده و اختیار خود «شهادت» را بر تسلیم یا بیعت با یزید برگزید. امام در یکی از خطبه های روز عاشورا فرمود: «الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...» [۱۰۱]. «مردم بدانید، این بی پدر (یعنی ابن زیاد) پسر آن مرد بی پدر (زیاد بن ابیه) مرا میان دو کار میخکوب کرده است، مرا چنان مستأصل کرده است که ناچار باید یکی از این دو راه را برگزینم، یا شمشیرها از نیام کشیده شود و جنگ آغاز گردد و یا من لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم اما بدانید که من رأی خود را اختیار کرده ام و تصمیم من قطعی است و همان راه یعنی جنگ و شهادت را انتخاب می کنم زیرا که

ما اهل خواری نیستیم. و خدا و رسول خدا و مؤمنان و دامنه‌های مادرانی با شهادت و فضیلت که ما را پرورش داده اند، و نیز این رادمردانی که همراه منند، هرگز به ما اجازه نمی دهند تن به ذلت و خواری بدهیم. بدانید که من با وجود این که یار و یاورم کم است، با شما پیکار می کنم». و این مطلبی است که حتی برخی از نویسندگان اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند. [صفحه ۱۰۵] «ابن ابی الحدید» می گوید: «سید اهل الالباء الذی علم الناس الحمیه و الموت تحت ظلال السیوف اختیارا له علی الدنیه هو أبو عبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب الذی عرض علیه الامان و اصحابه فانف من الذل و قال الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیات منا الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان تؤثر طاعه اللئام علی مسارع الکرام». «سرور مردانی که از قبول ستم امتناع ورزیدند، آن کسی که حمیت به مردم آموخت و به آنان فهماند که زیر سایه شمشیر مردن از پستی و مذلت بهتر است، حسین بن علی علیه السلام است به او و یارانش پیشنهاد امان شد، نپذیرفت و زیر بار ذلت نرفت و گفت: آگاه باشید که ناکس فرومایه ای به من اتمام حجت کرده و مرا میان کشته شدن و تسلیم شدن مخیر ساخته لیکن ذلت از حضرت من دور است نه خدا راضی است که من ذلیل شوم و نه پیغمبر و نه مردمان با ایمان جهان و نه آن دامن پاک

که مرا پرورش داده و نه آن روح با مناعت که من دارم من هرگز طاعت لثیمان را بر کشته شدن به شرافت ترجیح نخواهم داد». نویسنده و دانشمند مصری «توفیق ابو علم» می گوید: «قیام امام علیه یزید، اقدامی بود که چاره ای جز آن نبود و امام ناگزیر باید این قیام را به انجام می رسانید زیرا در بیعت یزید گناهی [صفحه ۱۰۶] بود که هیچگونه تقیه ای آن را تجویز نمی کرد و هیچ عذری در آن پذیرفته نمی شد» [۱۰۲]. «شیخ عبد الباقي» یکی از علمای از هر می نویسد: «امام حسین علیه السلام عاقبت بین و دور اندیش بود و هر چیز را به حق و از روی صحت و دقت ارزیابی می کرد. قیام او علیه یزید که نصف کره زمین در فرمان حکومت او بود و نیم میلیون ارتش در اختیار داشت، با توجه به قدرت نظامی او و با علم به این که خوش سپاه و یآوری ندارد، انجام گرفت و اهل عراق را می شناخت که همانها هستند که پدرش را تنها گذاشتند و خلاصه از همه اوضاع و احوال (سیاسی و اجتماعی و نظامی) با اطلاع بود. قیام او برای حفظ آبرو و شرافت اسلام بود که حکومت یزید آن را هدر کرده و کرسی خلافت را با نیروی اسلحه، و خدعه و رشوه غصب کرده بود. حسین قیام کرد، او اول جوانمرد اسلام در آن عصر، مسؤول حفظ میراث و احکام اسلام بعد از پدر و برادرش بود. ممکن نبود از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد مجاهد و شخصیت با ایمان و غیرتی باشد و آن همه تجاوز و اهانت به تعالیم اسلام را ببیند و

سکوت کند و چشم [صفحه ۱۰۷] بپوشد. قیام کرد تا ستمگر را ستمگر بگوید، قیام کرد تا به فیض شهادت برسد. قیام کرد تا حق را پیروز و باطل را مغلوب سازد» [۱۰۳]. البته قبول «شهادت» یک امر شرعی و مطابق با موازین است و عقل و شرع آن را برای مصالح مهم تجویز می نماید و چه اشکالی دارد که شارع مقدس کسی را به کسب فیض شهادت مأمور نماید؟ با مراجعه به آیات و اخبار و کتب تاریخ معلوم می شود تحصیل شهادت به وسیله جهاد فی سبیل الله امر راجح و مهمی است که هر کس به قصد کسب فیض شهادت و کشته شدن به جهاد برود، عملش مشکور است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود شخصا مردم را به این کار تشویق می کرد. درخواست شهادت و اشتیاق به آن از فضائل بزرگ است در دعاهای مأثور وارد شده است و مسلمانان با ایمان طالب آن بوده اند در تاریخ می خوانیم در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «عمرو بن جموح انصاری» چهار پسر داشت که در رکاب پیامبر جهاد می کردند و خودش با این که سخت لنگ بود، آرزوی شهادت می کرد و در غزوه احد پسرهایش خواستند او را از شرکت در جهاد منع کنند، گفتند: خداوند تو را معذور داشته است. «عمرو» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پسرهایم [صفحه ۱۰۸] مرا از بیرون آمدن مانع می شوند به خدا من می خواهم با همین پای لنگ وارد بهشت شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به پسرهایش فرمود: «ما علیکم أن

تمنعوه لعل الله أن يرزقه الشهاده» «بر شما لازم نیست که او را مانع شوید بسا که شهادت روزی او شود». عمرو اسلحه خود را بگرفت و گفت: «اللهم ارزقني الشهاده و لا- تردني الي أهلي خائئا» [۱۰۴]. «خدایا شهادت را روزی من کن و مرا به سوی خانواده ام ناامید بر مگردان». اگر شهادت فی حد نفسه مطلوب نبود، پیامبر به عمرو چنین اجازه ای نمی داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود: «ان لك درجه عند الله لن تنالها الا بالشهادة» [۱۰۵] «در نزد خداوند برای تو مقام و درجه ای است که بر آن نایل نمی شوی مگر به وسیله شهادت». مرحوم «سید ابن طاوس» در «لهوف» می نویسد: «شاید بعضی از کوتاه نظران که نمی دانند شهادت چه سعادت بزرگی است، گمان کنند که خدای متعال چنین حالی را که شخص خود را به خطر اندازد، دوست ندارد، آیا این اشخاص کوتاه فکر در قرآن مجید نخوانده اند که خداوند جمعی را امر می کند که خود را بکشند در [صفحه ۱۰۹] آنجا که می فرماید: (فتوبوا الي بارئکم فاقتلوا أنفسکم ذلکم خیر لکم خیر لکم عند بارئکم) «توبه و بازگشت کنید به سوی خدای خویش و خود را بکشید زیرا این عمل نزد خداوند برای شما بهتر است». شاید این افراد گمان می کنند که آیه شریفه (و لا تلقوا بایدیکم الي التهلکه) «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید» اشاره به شهادت و کشته شدن در راه خداست، در صورتی که این اشتباه است و «انما التعبه به من أبلغ درجات السعاده» «و اگر انسان به دستور خدا، خود را به کشتن بدهد، به یکی

از بالاترین درجات سعادت رسیده است». و شهادت از بزرگترین سعادت‌ها برای انسان است [۱۰۶]. امام وظیفه داشت علیه بنی امیه قیام کند و این را هم می دانست که بنی امیه او را می کشتند و می دانست که اگر حکومت یزیدی در جامعه اسلام برقرار شود، و شخصیتی چون امام و دیگران با سکوت یا بیعت آن را امضاء نمایند، بزرگترین ضربت به قلب اسلام و به نظام اسلام فرو خواهد آمد. امام از روی آگاهی و اختیار بذل جان کرد و از شهادت استقبال نمود. پس قیام امام برای شهادت بود، برای نجات اسلام، برای بیداری جامعه و برای معرفی بنی امیه و برای تمام مقاصد عالی انسانی [صفحه ۱۱۰] ثمر بخش بود. آن حضرت با وجود این که به شکست نظامی و سیاسی خود یقین داشت، ولی مطمئن بود که در این قیام پیروزی با اوست، و به نتیجه خواهد رسید و سعی و کوشش او و یارانش و فداکاری های همراهانش بی نتیجه نخواهد ماند. امام علیه السلام در یکی از خطبه های خود اشعار «فروه بن مسیک مرادی» صحابی را که یکی از بزرگان صحابه پیامبر است، انشاد کرد و سند قطعی داد که من پیروزم و در این قیام مقدس به نتیجه می رسم: فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مغلبینا مردم، ما اگر امروز شما را در هم شکستیم این عادت ماست و همیشه دشمنان خود را سرکوب کرده ایم و اگر ما شکست خوردیم و بالاخره کشته شدیم و شما به ظاهر بر ما پیروز شدید، باز ما مغلوب نیستیم. و به عبارت دیگر اگر بکشیم پیروزی از آن ماست، و اگر کشته شدیم، باز پیروزی از آن ماست. و

ما ان طبا جبن و لکن منایانا و دوله آخرینا ما مردمی ترسو نیستیم و اگر کشته شدیم، نه برای آن است که ما مردمی ترسو بوده ایم، بلکه برای این است که اجل ما رسیده است و روز شهادت و فداکاری ماست. اذا ما الموت رفع عن اناس کلا کله اتاخ بآخرینا [صفحه ۱۱۱] روزگار چنین است وقتی سطوت خود و حمله خود را از مردمی برداشت به مردم دیگر باز حمله می کند، و حاصل امروز روزی است که روزگار به ما فشار آورده است فافنی ذلکم سروات قومی کما افنی القرون الاولینا چنان که گذشتگان جهان گذشته اند، امروز هم روز گذشتن ما و یاران ماست. در پایان فرمود: فلو خلد الملوک اذا اخلدنا و لو بقی الکرام اذا بقینا اگر پادشاهان جهان زنده می ماندند، ما هم به حکم اینکه پادشاه ملک و ملکوتیم، زنده می ماندیم و اگر راد مردان جهان راه به حیات و ابدیت داشتند، راه ابدیت به حکم رادمردی و جوانمردی پیش از همه کس به روی ما باز بود [۱۰۷]. غرض امام علیه السلام در تمام مراحل، اطمینان به نتیجه داشت و پیداست که این پیروزی جز «شهادت» و اثر اجتماعی و نقش و رسالت ویژه آن نبود و این ضربه ای بود محکوم کننده و رسواگر و رسوا کننده که نه تنها یزید را در چشم شیعیان وفادار به خاندان رسالت که اساسا قدرت را در طول تاریخ اسلام، حتی در چشم مردم معتقد به [صفحه ۱۱۲] خلافت و منکر امامت، برای همیشه رسوا و محکوم ساخت. برخی درباره آثار شهادت امام حسین علیه السلام تردید کرده و آن را قیامی شکست خورده، خوانده اند! و این جای بسیار شگفتی

است کدام «جهاد» و کدام «جنگ» و پیروزی بوده است که دامنه «فتوحاتش» در سطح جامعه، در عمق اندیشه ها و احساس ها و در طول زمان و ادوار تاریخ، این همه گسترده و عمیق و پر ثمر باشد؟ امام حسین علیه السلام بعد از شهادتش زنده تر شد، دژخیمان اموی خیال می کردند که حسین علیه السلام را کشتند کار تمام شد ولی بعد فهمیدند که مرده حسین علیه السلام از زنده حسین برای آنها خطرناکتر است. «زینب کبری علیها السلام» هم به یزید همین را گفت: فرمود: اشتباه کردی، «کد کیدک؛ واسع سعیک؛ ناصب جهدک فو الله لا تمحوا ذکرنا و لا تمیت و حینا». [۱۰۸] «هر نقشه ای که داری به کار ببر ولی مطمئن باش تو نمی توانی نام ما را محو کنی و وحی ما را خاموش گردانی و بمیرانی و به منتهای کار ما بررسی و این ننگ و عار را از دامان خود بشوئی، زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگی تو قلیل و جمع تو پراکنده است روزی که منادی فریاد زند که لعنت خدا بر ستمکاران است». پس از هر نظر حساب کنیم، شهادت امام حسین علیه السلام موفقیت [صفحه ۱۱۳] بود نه شکست.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

